



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

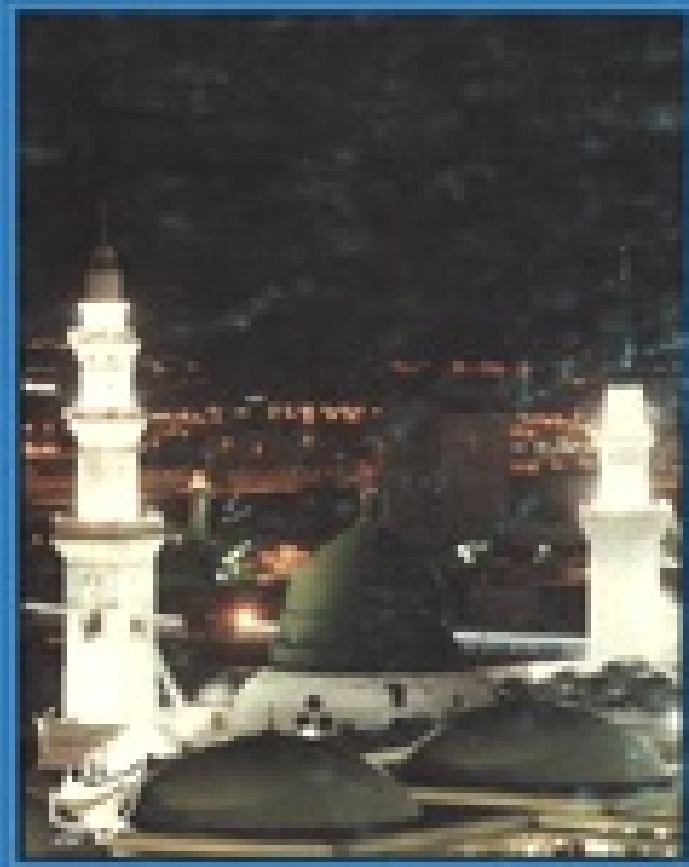


عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

میتقا

استاذية
مؤرخة، اجتماعية، سياسية، ثقافية



- حج اربعين و كرمه مطالع اسلامي
- فقه فراسخ در مکه
- طرحه الامم في تأسيس بيت الله الحرام
- جهاد زمزم و دشواری آب در مکه
- شرعیت دوست
- جاد و جاد - ج ۱

۵

پاییز ۱۳۷۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	میقات حج-جلد ۵
۷	مشخصات کتاب
۷	حج در کلام امام راحل حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی- قده-
۸	حج از دیدگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای- حفظه‌الله-
۹	خصوصیت فقهی محدوده کعبه
۲۳	حج ابراهیمی و تقریب مذاهب اسلامی
۲۶	درسهایی از حج
۳۰	احرام
۳۸	تاریخ حرم ائمه بقیع
۴۷	فتنه قرامطه در مکه
۶۰	با یاران پیامبر ص- در مدینه
۶۴	مفترحة الانام فی تأسیس بیت‌الله الحرام
۸۵	جامه خراسانی بر قامت کعبه
۹۱	چاه زمزم و دشواری آب در مکه
۹۹	فضایل مدینه
۱۱۶	مقصد اینجاست ...
۱۱۹	در حریم دوست
۱۳۳	در آرزوی دو قطره اشک
۱۳۷	دعوت فراموش نشدنی
۱۴۰	چگونگی حج گزاری در دیروز و امروز
۱۵۰	جاری‌های حج
۱۵۵	سفرنامه ناصر خسرو

۱۶۷ ----- درباره مرکز

میقات حج - جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدید آور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰ ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۹م۸۵ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

حج در کلام امام راحل حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی - قده-

«... بیت‌الله الحرام اولّ بیتی است که برای ناس بنا شده. بیت همگانی است. هیچ شخصیتی و هیچ رژیمی و هیچ طایفه‌ای حق تقدّم در آن را ندارد. اهل بادیه و صحرائشینان و خانه به‌دوشان با عاکفان کعبه و شهرنشینان و دولتمردان، در آن یکسانند. این بیت معظم برای ناس بنا شده و برای قیام ناس و نهضت همگانی و برای منافع مردمی. و چه نفعی بالاتر و والاتر از آن که دست جباران جهان و ستمگران عالم از سلطه بر کشورهای مظلوم کوتاه شود و مخازن عظیم کشورها برای مردم خود آن کشورها باشد! بیتی که برای قیام تأسیس شده است، آن هم قیام ناس و للناس، پس باید برای همین مقصد بزرگ در آن اجتماع نمود و منافع ناس را در همین مواقع شریف تأمین نمود و رمی شیاطین بزرگ و کوچک را در همین مواقع انجام داد. مجرد کلیدداری بیت و سقاییت حجاج و عمارت مسجد الحرام کافی نیست و مربوط به مقصد نیست. ساده بودن بیت و مسجد؛ همچون زمان ابراهیم و صدر اسلام و به هم پیوستن مسلمین در آن مکان بی‌آلایش و وافدین بی‌پیرایش، هزاران مرتبه بالاتر است از تزئین کعبه و بناهای مرتفع عظیم و غافل شدن از مقصد اصلی که قیام ناس و شهود منافع ناس است ...

ایمان به خدای تعالی و روز جزا انسان‌ها را به جهاد فی سبیل‌الله و قیام برای حق و عدل سوق می‌دهد و خداوند قومی را که چنین

نباشند، هدایت نمی‌فرماید که اینان ظالمند...» (۱)

«... حجی که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد و حجی که اسلام از ما خواسته است، آن است که وقتی می‌روید حج، مسلمین بلاد

را بیدار و با هم متحد کنید. بفهمانید به آنها که چرا باید بیش از یک میلیارد مسلمان تحت فشار دو تا قدرت چند صد میلیونی باشند؟ تمام گرفتاریها برای این است که مسلمین را از آن راهی که اسلام دارد، منحرف کرده‌اند ...

ننگ نیست بر کشورهای اسلامی و بر حکومت‌های اسلامی که اسرائیل بیاید و با فلسطینی‌ها آنطور عمل کند؟ در لبنان آن جنایتها را بکند و یک میلیارد جمعیت مسلمین بنشینند تماشاچی باشند؟ از چی می‌ترسند اینها؟ چرا باید اینقدر بی‌عرضه باشند؟ شریان حیات شرق و غرب در دست اینهاست، نفت شریان حیات اینهاست. اگر ده روز نفت را به روی آنها ببندند، خاضع می‌شوند. در حالی که این شریان در دست حکومت‌های به اصطلاح اسلامی است، در عین حال تقدیم می‌کنند و التماس هم می‌کنند. این مصیبت نیست برای مسلمین؟ این مصیبت نیست که همه چیزمان را در طبق اخلاص بگذاریم و به خارجیها بدهیم و از آنها منت بکشیم که بپذیرند؟!...» (۲)

... برای شکستن این بتها چه تکلیفی متوجه مسلمانان جهان و مستضعفان می‌باشد؟ یک چاره که اساس چاره‌هاست و ریشه این گرفتاریها را قطع می‌کند و فساد را از بن می‌سوزاند، وحدت مسلمانان بلکه تمامی مستضعفان و دربند کشیده شدگان جهان است و این وحدت که اسلام شریف و قرآن کریم بر آن پافشاری کرده‌اند، با دعوت و تبلیغ دامنه‌دار باید بوجود آید و مرکز این دعوت و تبلیغ، مکه معظمه در زمان اجتماع مسلمین برای فریضه حج است که از ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله شروع و در آخرالزمان حضرت بقیه الله - ارواحنا لمقدمه الفدا - تعقیب می‌کند. به ابراهیم خلیل الله خطاب می‌شود که: «مردم را به حج بخوان تا برای شهود منافع خود از همه اقطار بیایند». این منافع جامع است؛ منافع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی. بیایند و ببینند تو که بر آنان پیغمبری، عزیزترین ثمره حیات خود را در راه خدا تقدیم کردی و همه ذریه آدم باید به تو تأسی کنند، ببینند که بت‌ها را شکستی و آنچه جز خداوند بود، به دور افکندی. شمس باشد یا قمر، היאکل حیوانات یا انسان‌ها. و گفتی و از روی حقیقت گفتی: «... وَجْهٌ وَجْهٌ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳)» و همه باید به پدر توحید و پدر پیامبران عظیم الشأن تأسی کنند...» (۴)

حج از دیدگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای - حفظه الله -

- ۱- از پیام امام خمینی - قدس سره - بمناسبت عید سعید قربان، ۷/۶/۱۳۶۳ ه. ش.
- ۲- از بیانات امام خمینی - قدس سره - در دیدار با روحانیون کاروان‌های حج ۲۶/۵/۱۳۶۷ ه. ش.
- ۳- أنعام: ۷۶.
- ۴- از پیام امام خمینی - ره - به مناسبت عید سعید قربان مورخ ۱۲/۶/۶۲ ه. ش.

ص: ۲

«... به همه آقایان و خواهران محترم که متحمل زحمات و خدمات این واجب بزرگ و فریضه ممتاز اسلامی شده‌اید، خوشامد می‌گویم و از این که انشاءالله در حج آینده، توفیق خواهید یافت که این واجب را به بهترین وجهی برگزار کنید و به حجاج محترم خدمت کنید، صمیمانه تشکر می‌کنم و امیدوارم که خدمات شما و زحمات و اهتمامی که مسئولین محترم در امر حج مبذول می‌کنند، مورد توجه حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفدا - و مقبول در گاه پروردگار عالم باشد.

یک مطلب اساسی و زیربنایی فردی وجود دارد که به حسب طبع کار، مقدم بر همه مسائل و ضروریات دیگر است و آن این است که عملی که از ما سر می‌زند باید با قصد قربت و با طلب مرضات الهی همراه باشد. این پایه کار است. همه کارها با قصد خوب و نیت طاهر و قصد خدایی بهتر انجام می‌گیرد. حتی کارهای دنیایی محض. لیکن کارهایی که طبع عبادی و معنوی دارد تأثیری فراتر از تأثیرات قابل محاسبه مادی می‌گذارد و حج هم که یکی از اظهر مصادیق این جور کارهاست، بیشتر به نیت خالص و قصد الهی احتیاج دارد. اگر کار برای خدا شد و به قصد انجام تکلیف و کسب مرضات الهی انجام شد، خداوند به آن برکت و اثر و جذابت می‌دهد و دلها را به طرف آن جلب می‌کند و آنچه را که شما از تأثیرات حج به دنبال آن هستید، آن را فراهم می‌کند. اگر شما به این حرکت عظیم اصل پیدایش انقلاب و شروع نهضت مبارزه و کارهایی که در انقلاب انجام شد و از جمله خود مسأله حج، که امام راحل - رضوان الله علیه - شروع کردند نگاه کنید، می‌بینید که در همه این کارها نیت آن مرد الهی و معنوی نیت خدایی بوده و خدا هم به این کارها برکت داد. همین مسأله تبدیل حج، از یک عمل نیمه تجارتنی، نیمه سیاحتی و تفتنی به یک حرکت عظیم اسلامی با ابعاد جهانی، کار کوچکی نبود و با برنامه‌ریزی‌های دنیایی و سیاسی قابل تحقق نبود. این کار را خدا به خاطر نیت خالص آن مرد الهی کرد و ما هم باید یاد بگیریم در کارهایمان نیت‌ها را خدایی کنیم. انشاءالله شما هم همینطور هستید (۱)...

«... حال که به نام خدا و به دعوت پیامبر خدا - ص -، راهی کوی دوست شده و از هر «فَج عمیق» به حریم بیت‌الله الحرام وفود کرده و احرام و هجرت الی الله بسته و ابراهیم‌وار نغمه «انّی ذاهب الی ربی سیهدین» (۲) به زبان فطرت سرداده و زمزمه «أرنا مناسکنا و تُب عَلَینا» (۳) را به زبان حال و قال مترنم گشته‌اید، امید است از ثمرات «کلّ شیء» که ابراهیم خلیل - علیه السلام - از خداوند استدعا کرد، شیرین کام شده و چشمتان به شهود منافی که حضرت ربوبی مژده داده، منور گردد. بطور حتم یکی از منافع آن است که در پرتو مناسک و شعائر آموزنده حج، دلها تان را که خانه خدا و امانت اوست، به او بسپرد و از شرک و زیغ و زنگار تطهیر کنید و پیمان «ألم أعهد إلیکم یا بنی آدم أن لاتعبدوا الشیطان» (۴) را تجدید نمایید و با تمسک به فرمان «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان» (۵) به بشارت: «والذین اجتنبوا الطاغوت أن یعبدوها و أنابوا الی الله لهم البشری» (۶) سرافراز گردید.

حجّ کانون معارف اسلام و بیان کننده سیاست کلی اسلام برای اداره زندگی انسان است.

حج مظهر توحید و نفی و رمی شیطان و تکرار شعار ابراهیم - علیه السلام - است که گفت: «انّی برئ ممّا تشرکون». (۷) صحنه اتحاد عظیم امت اسلامی بر گرد محور توحید و براءت از مشرکین و نفی و طرد همه بتهاست و بت هر آن چیزی است که بجای خدا قرار گیرد و ولایت الهی را به ولایت خود تبدیل کند و نیرو و اراده افراد بشر را در اختیار بگیرد. حال چه سنگ و چوب و چه قدرتهای شیطانی سلطه‌گر و جبار، و چه عصیتهای جاهلی و ناحق که: «فماذا بعد الحق الا الضلال» (۸) حج ابراهیمی و محمدی - صلّی الله علیهما و آلهما و سلم - و حج علوی و حسینی - علیهما السلام - آن است که در آن توجه به خدا و پناه بردن به حکومت و قدرت او با پشت کردن به قدرت طاغوت و جباران همراه باشد... (۹)

عبدالله جوادی آملی

چون کعبه معظمه، اولین خانه‌ای است که به عنوان معبد بنا شده، جهات فراوانی در شرافت آن نقش دارد:

۱- محدوده کعبه خصوصیات فراوان فقهی دارد؛ در تمام روی زمین تنها این سرزمین است که هر کس از بیرون بخواهد وارد آن شود (ولو در غیر موسم حج) ابتدا باید در یکی از مواقیت احرام بسته سپس وارد گردد؛ از این رو ورود غیر مسلمان به حرم ممنوع است چون باید احرام ببندد و احرام از کافر متمشی نمی‌شود.

تنها کسانی که مکرراً تردد دارند؛ مانند راننده‌ها و نظائر آن مستثنی هستند. حتی کسی که قصد تجارت یا غیر تجارت دارد؛ مثلاً می‌خواهد برای درمان به بیمارستان مکه مراجعه کند یا برای دیدار دوستش وارد مکه شود، گرچه در موسم حج نباشد نیز باید احرام ببندد.

۲- امن بودن این محدوده؛ گذشته از برقرار ساختن امنیت تکوینی، قبل از اسلام (آمنهم من خوف)، بعد از اسلام نیز ضمن حفظ همان امنیت تکوینی، یک سلسله دستورات امنیت تشریحی نیز داده شد که: «مَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا».

این جمله به صورت ماضی استمراری (کان آمناً) بیان شد و نفرمود: «من دخله آمن»؛ زیرا همواره در آن جا امنیت تشریحی حکفرماست و اختصاصی به مسأله تهاجم ابتدایی ندارد که هر کس وارد شد نباید او را اذیت کرد بلکه اگر کسی مستحق عقوبت بوده به آن جا پناه آورد، تا در آن جا جرمی را مرتکب نشود در امان است و نمی‌توان حدی را بر او جاری ساخت، تا خارج گردد. پس آزار و ایدای کسی که به حرم وارد شده، حرام است مگر آنکه در خارج، جنایتی کرده و به حرم پناهنده شده باشد که در این صورت بخشی از ایذا جایز است گرچه بخش دیگر حرام می‌باشد و اگر در خود حرم مرتکب جرمی شد هیچگونه ایذایی نسبت به او حرام نیست، البته در حد اجرای حدود.

اما ایذائی که نسبت به او جایز است، عبارت از این است که: خرید و فروش، پناه دادن، اجاره یا عاریه دادن خانه، غذا دادن یا فروش غذا به او ممنوع است. جواز اینگونه اذیت‌ها، به خاطر وادار کردن او به خروج از حرم است تا حدود الهی در موردش اجرا گردد.

و در مورد دوم (چنانچه گذشت) چون حرمت حرم را رعایت نکرده همان‌طور که اگر خونی را بریزد باید قصاص شود، درباره عدم رعایت حرمت حرم نیز باید قصاص شود «والحرمت قصاص» (۱۰).

حکم فقهی خاص کعبه:

۳- این خانه به جهت شرافت خاصش؛ حکم فقهی خاصی نیز دارد! و آن اینکه اگر کسی متعمداً و معانداً (معاذالله) کعبه معظمه را آلوده و نجس کند حکمش اعدام، و اگر مسجدالحرام را عمداً نجس کند حکمش ضرب شدید است.

روایات معتبری، این چند بخش را بیان می‌کند که اینک قسمتی از آنها را برای پی‌بردن به کیفیت جرم و میزان اجرای حدود می‌آوریم:

مرحوم صاحب وسائل در وسائل الشیعه روایاتی را نقل می‌کند:

۱- از سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی مورخه ۱۸ / ۲ / ۷۲ ه. ش.

۲- صافت: ۹۹.

۳- بقره: ۱۲۸.

۴- یس: ۶۰.

۵- حج: ۳۰.

۶- زمر: ۱۷.

۷- انعام: ۷۸.

۸- یونس: ۳۲.

۹- از پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه‌الله خامنه‌ای - مد ظله العالی - تیرماه ۱۳۶۸ ه. ش.

۱۰- مائده: ۴۵.

ص: ۳

۱- صحیححه ابی الصلاح کنانی: «قال: قلت لأبی عبد الله - علیه السلام - أيما أفضل، الإیمان أو الإسلام؟ فقال - ع - الإیمان، قال قلت: فأوجدنی ذلك...».

حضرت صادق - ع - از باب تشبیه معقول به محسوس، می‌فرماید: ایمان به منزله کعبه و اسلام به منزله حرم است. اگر کسی وارد حرم شد ممکن است وارد کعبه نشده باشد ولی اگر وارد کعبه شد حتماً حرم را نیز درک کرده است.

باز عرض کردم مسأله را برایم وجدانی کن (اوجدنی ذلك؛ یعنی اجعلنی و اجداً له) تا آن را خوب بیابم.

امام صادق - ع - سؤال فرمود: «ما تقول فیمن أحدث فی المسجد الحرام متعمداً؟ اگر کسی عمداً و از روی عناد مسجد الحرام را آلوده کند حکمش چیست؟ ابی الصلاح می‌گوید: عرض کردم: قبلاً از شما آموخته‌ایم که حکم او تنبیه شدید است. حضرت فرمود: درست جواب دادی، حال اگر کسی (معاذ الله) درون کعبه را آلوده سازد حکم فقهی وی چیست؟ عرض کردم: حکمش اعدام است. فرمود: درست گفتی. آنگاه فرمود: آیا معلوم نمی‌شود که کعبه از مسجد الحرام افضل است؟ (۱)

۲- روایت دوم نیز از ابی الصلاح است قریب به همین مضمون.

۳- از عبدالرحیم القصیر است که از امام صادق - ع - سؤال شد فرق اسلام و ایمان چیست؟ حضرت فرمود: اگر کسی وارد حرم و سپس وارد کعبه گردد؛ مانند کسی است که اول اسلام آورده سپس ایمان بیاورد اما اگر کسی کعبه را آلوده سازد او را بیرون برده گردنش را می‌زنند. (۲)

۳- از «سماعه» است که: اگر کسی داخل کعبه شود و از روی عناد آنجا را آلوده کند، از کعبه و حرم بیرون برده و گردنش را می‌زنند. (۳)

وجه جمع بین روایات

در روایت اول (صحیححه ابی الصلاح کنانی) فرمود: «حکمش اعدام است»؛ اما نگفت کجا اعدام کنند؛ آیا این دو روایت می‌تواند مقید روایت اول باشد؟ (که او را به بیرون از حرم برده و اعدام می‌کنند) یا غیر از حمل مطلق بر مقید، یک نوع «جمع دلالی» دیگر دارد؟؛ یعنی کسی را که در حرم اعدام می‌کنند، عنادش بیشتر و آن را که در خارج حرم اعدام می‌کنند عنادش کمتر است؟ به هر حال بین این دو دسته از روایات، جمعی فقهی لازم است و جامع آنها این است که: «اگر کسی عمداً حرمت کعبه را نقض کرد، حکمش اعدام است» که بیانگر عظمت کعبه است.

روایات مذکور حکم شدید فقهی را در مورد نقض حرمت کعبه بیان می‌کرد. اما روایاتی که حکم تخفیفی را می‌رساند مرحوم صاحب وسائل آنها را در کتاب الحج باب ۱۴ از ابواب «مقدمات الطواف و مایتبعها» آورده است.

۴- حکم مجرم در حرم و غیر حرم:

۱- محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان و آن دو از ابن ابی عمیر و او از معاویه بن عمار (۴) نقل کرده است که: «قال سألت ابا عبد الله - علیه السلام - عن رجل قتل رجلاً فی الحل ثم دخل الحرم قال لا یقتل ولا یطعم ولا یسقی ولا یباع ولا یؤدی حتی یخرج من الحرم فیقام علیه الحدّ». (۵)

کسی را که انسانی را کشته و وارد حرم شده باشد در حرم اعدام نمی‌کنند، بلکه آب و غذا و ... چه به صورت رایگان و غیر رایگان - در اختیارش قرار نمی‌دهند تا از حرم خارج شود و حد را بر او جاری سازند.

معاویه بن عمار از امام ششم - سلام الله علیه - سؤال دیگری کرد که: «فما تقول فی رجل قتل فی الحرم أوسرق؟»

اگر کسی در حرم، شخصی را کشت یا مالی را سرقت کرد، حکمش چیست؟ «قال - علیه السلام - یقام علیه الحد فی الحرم صاغراً» حکم قاتل اعدام است ولی کسی که در حرم مرتکب قتل شد گذشته از اعدام در حرم، تحقیر هم می‌شود (نظیر «حتی یعطوا

الجزیه عن یدِ وهم صاغرون» (۶). «لأنه لم یر للحرم حرمة»؛ چون برای حرم حرمتی ندید؛ یعنی رأیش این بوده که حرم حرمتی ندارد.

گرچه به مقتضای «من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم»، (۷) اعدام قاتل واجب و اهانتش حرام است اما در اینجا اهانت او راجح است چون او حرمت حرم را رعایت نکرده است. خدا هم فرمود: «من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم»، او حرمتها و مقدسات شما را نادیده گرفت و گرامی نشمرد، شما هم او را محترم نشمارید.

معلوم می‌شود کعبه به منزله حیثیت مسلمانان به حساب می‌آید و همه موظفند حرمتش را حفظ کنند. «فقال هذا فی الحرم و قال لاعدوان الّا علی الظالمین» (۸) او در حرم ظلم کرده، و نمی‌شود در حرم به کسی تعدی کرد جز بر ظالم؛ او هم ظالم است. (۹)
۲- روایت دوم نیز صحیح و از «حلبی» است که از امام صادق- سلام الله علیه- در مورد آیه شریفه «و من دخله کان آمناً» سؤال می‌کند. امام می‌فرماید:

«إذا حدث العبد فی غیر الحرم جنایة ثم فز الی الحرم لم یسع لأحد أن يأخذه فی الحرم و لكن یمنع من السوق و لایبایع و لایطعم و لایسقی و لایکلم فأنه إذا فعل ذلك یوشک ان یرج فیؤخذ و إذا جنی فی الحرم جنایة اقیم علیه الحدّ فی الحرم لأنه لم یرع للحرم حرمة».

اگر کسی در غیر حرم جنایتی کرده، به حرم فرار نمود، کسی نمی‌تواند او را دستگیر کند، لیکن او را از رفتن به بازار جلوگیری می‌کنند، کسی به او آب و غذا نمی‌دهد و با او سخن نمی‌گوید تا مجبور شود از حرم خارج گردد. وقتی این سختگیریها نسبت به او انجام گرفت از حرم بیرون می‌آید، او را دستگیر می‌کنند و حدّ الهی را درباره‌اش جاری می‌سازند. اگر کسی در خود حرم جنایتی مرتکب شود حدود الهی در همان حرم اجرا می‌شود، زیرا او حرمت حرم را رعایت نکرده است. (۱۰)

۳- روایتی است از «علی بن حمزه» (۱۱) که به صحت و وثاقت دو روایت قبلی نمی‌رسد، اما مضمونش با آن دو یکی است: «عن ابی عبد الله- علیه السلام- سألت عن قول الله- عزّ وجلّ: «و من دخله کان آمناً» قال: «إن سرق سارق بغير مکه أو جنی جنایة علی نفس ففرّ الی مکه لم یؤخذ مادام فی الحرم حتی یرج منه و لكن یمنع من السوق فلا یبایع و لایجالس حتی یرج منه فیؤخذ و ان أحدث فی الحرم ذلك الحدّ أخذ فیهِ» این مضمون نیز همانند دو روایت قبلی است. (۱۲)

۴- روایت چهارم: از صدوق- رضوان الله علیه- است که: «روی أنّ من جنی جنایة ثم لجأ الی الحرم لم یقم علیه الحدّ و لایطعم و لایشرب و لایؤذی (لا یؤوی ظ) حتی یرج من الحرم فقیام علیه الحدّ فان أتى الحدّ فی الحرم أخذ به فی الحرم لانه لم یرع للحرم حرمة». (۱۳)

ظاهر این است که روایت جدیدی نباشد بلکه مضمون روایات دیگر را مرحوم صدوق در «فقیه» نقل کرده است.

۵- روایتی است از علل، حفص بن بختری می‌گوید: از امام صادق- علیه السلام- سؤال کردم «عن الرجل یجنی الجنایة فی غیر الحرم ثم یلجأ الی الحرم أیقام علیه الحدّ؟ قال لا- و لایطعم و لایسقی و لایکلم و لایبایع فانه إذا فعل ذلك به یوشک ان یرج فقیام علیه الحدّ و اذا جنی فی الحرم جنایة اقیم علیه الحدّ فی الحرم لانه لم یرع للحرم حرمة». (۱۴)

حدّ کسی که در خارج حرم جنایتی کرده سپس وارد حرم شده، در داخل حرم اجرا نمی‌شود، ولی به او غذا نمی‌دهند و ...

۶- روایتی است «مرسله» و «مرفوعه» که مرحوم «شیخ طوسی»- رضوان الله علیه- نقل می‌کند عن بعض أصحابنا یرفع الحدیث عن بعض الصادقین- علیهما السلام- قال: «التحصین بالحرم إلحاد»؛ (۱۵) کسی که در حرم متحصن شود نحوه‌ای از الحاد است. ظاهراً ناظر به تحصّن جانی در حرم می‌باشد لذا در همین باب نقل شده است.

۷- ایوب بن اعین عن ابی عبد الله- علیه السلام- قال: إن امرأه کانت تطوف و خلفها رجل فأخرجت ذراعها فقال بیده حتی وضعها علی ذراعها فأثبت الله تعالی یده فی ذراعها حتی قطع الطواف و أرسل الی الأمير و اجتمع الناس و أرسل الی الفقهاء فجعلوا یقولون

اقطع یده فهو الذی جنی الجنایة فقال: هی هنا أحد من ولد محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -؟ فقالوا: نعم الحسین بن علی - علیهما السلام - قدم اللیلة فأرسل الیه فدعاه و قال أنظر مالقیاذان فاستقبل القبلة و رفع یده و مکث طویلاً یدعوا ثم جاء الیهما حتی خلص یده من یدها فقال الأمير: ألانعاقبه بما صنع؟ فقال: لا». (۱۶)

زنی در حال طواف بود و مردی پشت سر او قرار داشت. زن دستش را بیرون آورد و مرد دست خود را دراز کرده روی ذراع زن گذاشت! ذات اقدس اله آن دو دست را به یکدیگر چسبانید. طواف تمام شد، آن دو را نزد امیر بردند. مردم برای دیدن صحنه اجتماع کرده بودند؛ هم برای مسأله شرعی و هم به جهت قفل شدن دو دست که چگونه باز می‌شود. امیر مکه افرادی فرستاد تا فقهای مکه را آورده، مسأله را حل کنند. فقهای مکه نظر دادند که: سرانجام باید دو دست قفل شده و به هم چسبیده باز شود و چاره‌اش قطع دست مرد است؛ زیرا او جنایت کرده است. امیر مکه دید که این جریان عادی نبوده و کار آسانی نیست، پرسید: «آیا از اهل بیت پیامبر - ص - کسی اینجا هست؟» گفتند: حسین بن علی - ع - شب گذشته وارد مکه شده است.

کسی را خدمت حضرت سیدالشهدا - ع - فرستاد، به حضرت عرض کرد: این مشکل به دست شما حل می‌شود، ببینید این دو به چه وضعی مبتلا شده‌اند؟! حضرت رو به قبله ایستاده دعای طولانی کرد، سپس نزد آن دو آمد و این دستها را باز کرد. امیر خدمت حضرت حسین بن علی - ع - عرض کرد: آیا این مرد را به کیفر برسانیم؟ فرمود: نه. این شخص آزاد شده خود حضرت بود. مرحوم صاحب وسائل این روایت را حمل بر توبه جانی کرده، و فرموده‌اند: قبل از این که جرم ثابت شود، آن حالت را هر کس ببیند توبه می‌کند. (الآل الدین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم). (۱۷)

به هر حال این جریان، «قضیه فی واقعه» است. چنین حکمی تنها از ناحیه معصوم - سلام الله علیه - شایسته می‌باشد. در این جا حضرت فرمود: حد جاری نمی‌شود و این از موارد نادری است که از ناحیه حضرت سیدالشهدا - سلام الله علیه - حکم فقهی نقل شده و در اثر ستم امویان - علیهم من الرحمن ما یرحمون من العذاب - روایتی فقهی از حضرت نقل نشده است. آنها سعی می‌کردند که مردم، این بزرگواران را به عنوان مرجع فقهی نشناسند.

مرحوم ابن بابویه در کتاب شریف توحید نقل می‌کند که سیدالشهدا - ع - در مجلسی نشسته بود، ابن عباس (که از شاگردان این خانواده است) نیز حضور داشت، نافع بن ازرق مسأله‌ای در حضور امام از ابن عباس سؤال کرد! وقتی حضرت شروع کردند به جواب گفتن، آن مرد در کمال وقاحت گفت: من از تو سؤال نکردم! سپس ابن عباس معرفی می‌کند که اینها خانواده علمند، اینها اهل معرفتند و اگر جوابی بدهند حق است. (۱۸)

تمام روایاتی که از حضرت سیدالشهدا، در بین هزاران روایت فقهی نقل شده، شاید از عدد انگشتان تجاوز نکنند! این چنین آنان را منزوی کردند! در اثر تبلیغات سوء عده‌ای باورشان شده بود که اینها مرجع دینی و فقهی مردم نیستند!

۸- روایتی است از «قرب الإسناد». حمیری از احمد بن محمد بن ابی بصیر نقل کرده: عن الرضا - علیه السلام - قال: «سأله صفوان أنا حاضر عن الرجل یؤدب مملوکه فی الحرم؟»

آیا کسی می‌تواند مملوکش را در حرم تنبیه کند؟ حضرت فرمود: چنین نیست که کسی مجاز باشد مملوک خود را در حرم تنبیه کند. آنها (مملوکها) نیز مجاز نیستند سوء استفاده کرده هر کاری دلشان می‌خواهد انجام دهند، از این رو لازم است خیمه خود را به گونه‌ای نصب کند که بخشی از آن در حرم و بخشی در خارج حرم قرار گیرد تا اگر مملوک استحقاق تنبیه داشت، در خارج حرم تنبیه کند. فقال: کان ابوجعفر - ع - یضرب فسطاطه فی حد الحرم بعض اطنابه فی الحرم و بعضها فی الحل فاذا أراد أن یؤدب بعض خدمه أخرجہ من الحرم فأؤدبه فی الحل» (۱۹) البته تأدیب در جاتی دارد.

۹- این روایت مضمون دیگری دارد: «قال ابو عبدالله - علیه السلام - من رأى أنه فی الحرم و کان خائفاً أمن» (۲۰) مقصود امن از عذاب قیامت است.

۱۰- از امام ششم - سلام الله علیه - سؤال می‌شود که «من دخله كان آمناً» یعنی چه؟ فرمود: «إذا أخذ السارق في غير الحرم ثم دخل الحرم لم ينبغ لأحد أن يأخذه ولكن يمنع من السوق ولا يبايع ولا يكلم فانه اذا فعل ذلك به أو شك ان يخرج فيؤخذ فاذا أخذ اقيم عليه الحد فان احدث في الحرم اخذ و اقيم عليه الحد، حدّه في الحرم لأنه من جنى في الحرم اقيم عليه الحد في الحرم». (۲۱)

۱۱- در این روایت «من دخله» را توسعه داده، می‌فرماید: «يأمن فيه كلّ خائف مالم يكن عليه حدّ من حدود الله ينبغى أن يؤخذ به، قلت: فيأمن فيه من حارب الله و رسوله وسعى في الأرض فساداً؟ قال: هو مثل من مكر «يكرخ ل» في الطريق فيأخذ الشاء والشى فيضع به الإمام ماشاء»؛ اگر کسی مثل راهزن شد، امام، ولی امر مسلمین هرگونه تصمیمی را که بخواهد در مورد او اعمال می‌کند. خصوصیتی که این روایت دارد، این که: «... و سألته عن طائر دخل الحرم قال: لا يؤخذ ولا يُمس لأن الله يقول: من دخله كان آمناً» (۲۲) به استناد این حدیث جمله «من دخله» شامل غیر ذوی العقول نیز می‌شود؛ زیرا حرف «مَنْ» گاهی بر حیوان نیز اطلاق می‌گردد؛ نظیر این آیه شریفه که: «خداوند همه را از آب خلق کرد «منهم مَنْ يمشى على رجلين و منهم مَنْ يمشى على أربع و منهم من يمشى على بطنه». (۲۳)

گرچه برای آیه، معنای دیگری هم ذکر کرده‌اند که: خداوند همه را از آب خلق کرده ولی خط مشی افراد، فرق می‌کند: بعضی روی دو پا راه می‌روند، بعضی روی چهار پا، و بعضی روی شکم می‌خزند، کسی که تنها فکرش در خوردن خلاصه می‌شود مصداق من یمشى على بطنه است و ...، ظاهر آیه شامل خزنده‌ها هم می‌شود.

۱۲- از عبدالله بن سنان است که از امام جعفر صادق - علیه السلام - سؤال می‌کند: «أرأيت قوله: «و من دخله كان آمناً» البيت عنى أوالحرم؟ قال: من دخل الحرم من الناس مستجيراً به فهو آمن و من دخل البيت مستجيراً به من المذنبين فهو آمن من سخط الله»؛ یعنی آمن کلامی با امن فقهی اشتباه نشود؛ حکم فقهی کسی که به حرم وارد شد این است که در امان است ولی اگر کسی وارد کعبه شود «خائفاً مستجيراً» او از عذاب قیامت نجات پیدا می‌کند. البته یقیناً حکم فقهیش نیز محفوظ است. ولی «و من دخل الحرم من الوحش و السباع و الطير فهو آمن من ان يهاج أو يوذى حتى يخرج من الحرم». (۲۴)

۱۳- امام صادق - ع - فرمود: «و من دخله كان آمناً» فقال: إذا أحدث العبد في غير الحرم ثم فرّ الى الحرم لم ينبغ ان يؤخذ و لكن يمنع من السوق و لا يبايع و لا يطعم و لا يسقى و لا يكلم فانه اذا فعل ذلك به يوشك ان يخرج فيؤخذ و ان كان احدثه في الحرم اخذ في الحرم». (۲۵)

و از همین قبیل است روایتی که مرحوم مجلسی اول در «روضه المتقین» نقل نموده و دیگران نیز آورده‌اند که: از امام - علیه السلام - سؤال می‌شود: چنانچه در بین پرندها حیوان درنده‌ای آمد که حرمت کعبه را حفظ نمی‌کند، مزاحم کبوترهای حرم است چه کنیم؟ حضرت فرمود: برای آن شبکه و دامی بگسترانید («انصبوا» یا مراد نصب شبکه است یا به معنای عداوت) «واقتلوه» چون این حیوان حرمت حرم را رعایت نکرده حیوانات دیگر را می‌آزارد، باید آن را کشت. (۲۶)

در کنار این روایات روایتی است درباره مسأله «دین» که اگر بدهکاری فرار کرده به مکه پناه برد و طلبکار او را در آنجا دید، از او مطالبه نکند و صبر کند تا از حرم بیرون بیاید. این روایت غیر از مسأله قصاص نفس یا قصاص طرف است.

تفسیر «نور الثقلین» و صاحب «وسائل» روایتی را از «کافی» نقل می‌کنند: عن سماعه بن مهران عن أبي عبد الله - ع - قال سألته عن رجل لی عليه مال فغاب عنی زماناً ثم رأته يطوف حول الكعبة أفاتقاضه مالي؟ قال - ع - لا، لا تسلم عليه و لا تزعه حتى يخرج من الحرم».

کسی به من بدهکار بود که مدت مدیدی از من غایب شد، او را در حال طواف دیدم آیا تقاضای مال و دینم را بنمایم؟ حضرت فرمود: تقاضا مکن، حتی به او سلام نیز نکن که مبادا خجل و شرمنده شود! و او را نترسان. (۲۷)

معلوم می‌شود که امنیت هم برای حیوان است و هم برای انسان؛ چه در مسأله حدود و قصاص و چه در مسأله دین و قرض. البته

کسانی که در خود حرم هستند حسابشان جداست.

در «تفسیر نورالثقلین» روایتی است که از معصوم-ع- می‌پرسد: اگر حیوانی اهلی وارد حرم شد، آیا می‌توان آن را صید کرد؟ فرمود: نه. (۲۸) بعضی از این روایات حمل بر حرمت و بعضی حمل بر کراهت می‌شود.

توسعه مسجدالحرام

«بیت الله» اولین خانه‌ای است که به عنوان معبد برای مردم ساخته شده، آن هم در سرزمین «غیر ذی زرع»، اگر آبادانی در آن جا صورت گرفته، و بناهایی ساخته شده، حتماً بعد از کعبه بوده است؛ زیرا ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - به ذات اقدس اله، عرض کرد: «ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم». (۲۹) بعداً خانه‌هایی در اطراف کعبه ساخته شد تا به صورت «بلد» درآمد. پس در حقیقت بناهای مجاور حریم کعبه را غصب کرده‌اند و اگر توسعه لازم باشد، می‌توان آنها را تخریب نموده، حرم را توسعه داد.

نقل شده است که: دستگاه حکومت عباسی، برای توسعه مسجدالحرام مجبور شد بعضی از خانه‌ها را تخریب کند؛ عده‌ای فکر می‌کردند که این کار غاصبانه است، فقهای اهل سنت هم فتوا دادند که جایز نیست ولی از امام ششم و ابی ابراهیم - علیهما السلام - استفتاء کردند (۳۰) آنها همین جواب را دادند که چون بیت الله اول بوده و بعد عده‌ای حریم آن را غصب کرده، اطرافش خانه ساخته‌اند، در حقیقت آنها غاصبند و تخریب این بیوت مانعی ندارد.

آری اگر ابتدا ملک، از آن مردم بوده و در کنار ملک مردم کعبه را بنا شد (نظیر مساجد معمولی) تخریب آن بناها بدون اذن صاحبانش جایز نبود. فتوای این دو معصوم - سلام الله علیهما - مایه گشایشی شد تا خانه‌های اطراف را تخریب کرده، مسجد را توسعه دهند. (۳۱)

در تفسیر «نورالثقلین» روایتی از عیاشی نقل کرده‌اند که:

«اراد أبو جعفر أن یشتری من أهل مکة بیوتهم أن یزید فی المسجد فأبوا علیه فأرغبهم فامتنعوا فضاک بذلک فاتی أبا عبد الله؛ قرار شد منصور دوانیقی با پرداخت پول زیاد این کار را انجام دهد اما مردم حاضر نشدند خانه‌هایشان را بفروشند، حضور امام ششم - سلام الله علیه - رسیده و ... سپس جریانی را که آوردیم نقل می‌کند. (۳۲)

مکه أم القرى است پس هدی للعالمین است

در بعضی از روایات «بکه» به موضع بیت و «مکه» بر خود شهر تفسیر شده است؛ چنانکه در بعضی از تعبیرات نیز «بکه» مرادف مکه قرار گرفته است. (۳۳) از اینکه مکه ام القرى است (اگر ام القرای نسبی مراد نباشد). «هدی للعالمین» معنای خود را حفظ می‌کند. گاهی گفته می‌شود پایتخت هر کشور ام القراست، ولی ام القرای نسبی است. اگر براساس حدیث «دحوا الأرض» (۳۴) و مانند آن، گفتیم مکه ام القراست؛ یعنی ام همه قرازی است که در جهان وجود دارد، و همه به این سمت، متوجهند، قهراً «هدی للعالمین» خواهد بود.

ویژگی مقام ابراهیم از نظر روایات:

مقام ابراهیم از آیات بینات است؛ چون در روایاتی از ائمه - علیهم السلام - از آیات بینات سؤال شود، می‌فرمایند: مقام ابراهیم، حجر اسماعیل، حجراسود از آیات بینات هستند، بعضی از روایات هر سه را از آیات بینات می‌شمرند. (۳۵)

سر ذکر شدن «مقام ابراهیم» از بین آیات بینات اختصاص به مقام ابراهیم نیست، بلکه برای این است که نسبت به آیات دیگر یک نوع برجستگی دارد.

تفسیر نورالثقلین روایتی را از زراره نقل می‌کند: «قلت لأبی جعفر-ع- أدرکت الحسین صلوات الله علیه؟ قال: نعم، اذکر و انا معه فی المسجد الحرام والناس یقومون علی المقام یخرج الخارج یقول قد ذهب به السیل و یخرج منه الخارج فیقول هو مکانه، قال: فقال

لی یا فلان ما صنع هؤلاء؟ فقلت: أصلحك الله يخافون أن يكون السيل قد ذهب بالمقام فقال ناد ان شاء الله قد جعله علماء لم يكن ليذهب به فاستقروا و كان موضع المقام الذي و صفه ابراهيم - عليه السلام - عند جدار البيت فلم يزل هناك حتى حوَّله أهل الجاهلية الى المكان الذي فيه اليوم فلما فتح النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - مكة رده الى الموضع الذي وضعه ابراهيم».

زراره می گوید: به امام باقر - ع - عرض کردم: آیا خدمت حضرت سیدالشهداء رسیدید؟ (سن شریف امام باقر - ع - در کربلا، بیش از دو سال بود) فرمود: بله یادم هست که من در خدمتش در مسجدالحرام بودم خانه را سیل گرفته بود کعبه در نقطه‌ای قرار گرفته که با کمترین بارندگی سیل متوجه آن خواهد شد چون از چهار طرف کوه سنگی است که آب را جذب نمی‌کند و حرم در آن نقطه فرودین قرار دارد. هنگام سیل مردم کنار مقام بودند، وقتی بیرون می‌رفتند از آنها سؤال می‌شد که داخل حرم چه خبر؟ بعضی می‌گفتند: مقام را آب برد و بعضی می‌گفتند مقام سرجایش هست.

سیدالشهدا فرمود: اینها چه می‌گویند، چه کردند؟ اینها می‌ترسند که مقام ابراهیم را سیل برده باشد (چون سنگ کوچکی است که قابل نقل و انتقال است).

آنگاه فرمود: به مردم بگو مطمئن باشند هرگز سیل مقام ابراهیم را نمی‌برد، چون خدا آن را آیت، علم و نشانه خود قرار داده است. «فاستقروا» یعنی آرام باشید (یا مردم آرام گرفتند).

ابتدا مقام نزدیک دیوار کعبه بود «حتى حوَّله اهل الجاهلية الى المكان الذي فيه اليوم فلما فتح النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - مكة رده الى الموضع الذي وضعه ابراهيم» (۳۶) آنگاه حادثه عصر خلفا را نیز ذکر می‌کند که نیازی به نقل آن نیست.

حسن بن محبوب از ابن سنان نقل می‌کند که وی از امام صادق - سلام الله علیه - سؤال کرد: «ان اول بيت ... فيه آيات بينات ما هذه البينات؟ قال - ع - مقام ابراهيم حيث قام على الحجر فأثرت فيه قدماه و الحجر الأسود و منزل اسمعيل» (۳۷) مرحوم صاحب وسائل نیز این روایت را نقل کرده است.

وجه نامگذاری مکه و بکه در روایات:

آیا «مکه» خصوص قریه است و «بکه» نه تنها موضع بیت بلکه موضع حجرى (حجراسود) است که «بیک الناس بعضهم بعضاً»؟ این روایت را نیز از نورالثقلین نقل کرده‌اند. (۳۸)

روایت دیگری هست که از امام صادق - ع - سؤال شد: «لِمَ سميت الكعبة بكة؟ فقال: لبكاء الناس حولها و فيها» (۳۹) این سخن با اشتقاق ادبی سازگار نیست؛ زیرا «بک» مضاعف و «بکی» ناقص است. وجوه دیگری برای نامگذاری این سرزمین به بکه گفته شده که بخشی از آن گذشت.

امتیّت باطنی حرم

۱- جمله «و من دخله كان آمناً» دارای یک معنای ظاهری فقهی است و یک معنای باطنی؛ در مورد معنای باطنی، از علل الشرایع نقل شده است که امام ششم - سلام الله علیه - به ابی حنیفه فرمود: «یا ابا حنیفه تعرف کتاب الله حق معرفته و تعرف الناس و المنسوخ؟ قال نعم قال یا ابا حنیفه لقد ادعيت علماء و یلک ما جعل الله ذلك الا عند أهل الكتاب الذین انزل الله علیهم و یلک و لاهو الا عند الخاص ذریة نبینا محمد - صلى الله عليه و آله و سلم - و ما ورثک الله من کتاب حرفاً» (۴۰)

فرمود: تو یک حرف نیز از قرآن، ارث نبرده‌ای؛ آنگاه از او در مورد این آیه پرسید که: منظور از: «سیروا فیها لیالی و آیاماً آمنین» چیست؟ او در جواب گفت فکر می‌کنم مراد فاصله بین مکه و مدینه باشد؛ یعنی وقتی می‌خواهید حج انجام دهید «سیروا فیها لیالی و آیاماً آمنین» حضرت جواب نقضی داده فرمود: مگر نمی‌دانی که: «ان الناس یقطع علیهم بین مكة و المدینة فتؤخذ أموالهم و لا یأمنون علی أنفسهم و یقتلون؟» رهنیهایی که بین مکه و مدینه صورت می‌گیرد را چگونه پاسخ خواهی گفت؟ گرچه خود مکه، امن است اما فاصله دهها فرسخ بین مکه و مدینه نا امن است؟! پس منظور این نیست. «فسکت ابوحنیفة»؛ ابوحنیفه ساکت شد.

حضرت فرمود: «یا ابا حنیفه! اخبرنی عن قول الله - عزوجل - «من دخله کان آمناً» أين ذلك من الأرض؟» مقصود کجاست؟ عرض کرد: «الکعبه» فرمود: «افتعلم أن الحجاج بن يوسف حين وضع المنجنيق على بن زبير فقتله کان آمناً فيها». ابن زبير در کعبه متحصین شده بود، حجاج منجنيق بسته، کعبه را ویران نموده، وی را دستگیر کرده کشتند؛ چرا برای او امن نبود؟ «فسکت»؛ باز ابوحنیفه ساکت شد. «فقال ابوبکر الحضرمی جعلت فداک الجواب فی المسألتین الأولتین؟» ابوبکر حضرمی به امام صادق-ع- عرض کرد جواب این دو سؤال چیست؟ فرمود: «یا ابابکر سیروا فیها لیلالی و آیاماً آمنین ای مع قائمنا اهل البيت» آن لقب خاص را می برد که با شنیدن برخاستن رواست، یعنی وقتی حضرت- سلام الله علیه- ظهور کرد همه این راهها امن خواهد شد «وَأما قوله تعالى: من دخله کان آمناً (۴۱) فمن بايعه و دخل معه و مسح علی یده و دخل فی عقده أصحابه کان آمناً» البته مراد امن مطلق (تکوینی و تشریحی) است اما امن نسبی همچون مسأله حیوانات اهلی و غیر اهلی در روایات دیگر آمده است.

۲- علی بن عبدالعزیز از امام صادق- سلام الله علیه- سؤال می کند: «فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمناً» یعنی چه؟ حضرت فرمود: «اطلاق آن مراد نیست؛ زیرا «یدخله المرجیء و القدری و الحروری و الزندیق الذی لایؤمن بالله».

و اینها در امان نیستند. «قلت فمن جعلت فداک؟ پس منظور چیست؟» قال: من دخله و هو عارف بحقنا كما هو عارف به خرج من ذنوبه و کفی هم الدنيا و الآخرة» (۴۲) که بیان بعضی از مصادیق معنوی این کریمه است و گرنه مصداق فقهی آن قبلاً گذشت و ظاهر آن به قوت خود باقی است.

۳- روایات دیگری نیز در این زمینه هست که «و من دخله» یعنی هر کس داخل در بیت ولایت و امامت شود، (۴۳) که مؤید بُعد معنوی قضیه است. چنانچه مستحب است وقتی زائر نزدیک بیت الله آمد، حلقه باب را بگیرد و عرض کند: «اللهم ان البيت بیتک و العبد عبدک و قد قلت «و من دخله کان آمناً» فآمتی من عذابک و اجرنی من سختک» (۴۴) که عذاب معنوی مراد است. اهمیت حج از نظر روایات:

۱- روایت معروفی از اصول کافی نقل شده که زراره از امام باقر- سلام الله علیه- نقل می کند که فرمود: «بنی الإسلام علی خمسہ اشياء علی الصلوة و الزکاة و الحج و الصوم و الولاية» زراره عرض کرد: «و أى شىء من ذلك أفضل؟ قال: الولاية أفضل لانها مفتاحهنّ و الوالی هو الدلیل علیهن» معلوم می شود تنها ولایت معنوی مقصود نیست بلکه ولایت به معنای رهبری و حکومت اسلامی نیز مراد است؛ زیرا کلید همه اینها مسأله رهبری است، و والی بر همه آنها مقدم است. آنگاه فضایل هر کدام را ذکر کرده تا به حج می رسد و به آیه «ولله علی الناس ...» استشهاد کرده، می فرماید: «لحجة مقبولة خیر من عشرين نافله». (۴۵)

۲- در نهج البلاغه نیز از جریان حج به عظمت یاد شده می فرماید: «جعل سبحانه و تعالی للإسلام علماً و للعائدين حراماً فرض حقه و أوجب حجّه و كتب علیکم وفادته» (۴۶) چنانکه آیه مبارکه «ففرّوا الی الله» (۴۷) بر حج تطبیق شده؛ یعنی «حجوا» حج کنید. در این جا حضرت فرمود: «فقال سبحانه: «ولله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً و من كفر فان الله غنی عن العالمین». (۴۸)

۳- نبی اکرم- صلی الله علیه و آله- به امیرالمؤمنین- سلام الله علیه- وصیت فرمود: «یا علی تارك الحج و هو مستطیع کافر»؛ زیرا خدا فرمود: «ولله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً و من كفر فان الله غنی عن العالمین» (۴۹) و روایات دیگری که در این باب هست.

حکم «لقطه» (پیدا شده) حرم:

مسأله فقهی دیگر که از مختصات سرزمین حرم است، مسأله «لقطه» است. برداشتن لقطه در اسلام مکروه است و اگر کسی در غیر حرم، آن را برداشت و از یافتن صاحبش آیش و ناامید شد هم می تواند صدقه بدهد و هم می تواند تملک کند ولی در خصوص حرم، عدّه ای فتوا داده اند که کسی حق برداشتن آن را ندارد، و اگر برداشت تنها می تواند معرفی کند تا به دست صاحبش برسد و حق صدقه دادن یا تملک نمودن آن را ندارد. این فرق فقهی لقطه حرم با غیر حرم است.

صاحب وسائل در کتاب حج، بابتی به این منظور، اختصاص داده (باب احکام لقطه الحرم) از امام می‌پرسند: لقطه حرم با غیر حرم چه فرقی دارد؟ می‌فرماید: لقطه غیر حرم را می‌توان تملک کرد ولی لقطه حرم را نه.

۱- «سألت ابا عبدالله عن اللقطه و نحن یومئذ بمنی فقال-ع- اما بأرضنا هذه فلا یصلح و اما عندکم فان صاحبها الذی یجدها یعرفها سنه فی کل مجمع ثم هی کسبیل ماله» در این سرزمین (حرم) نباید خود را مخیر بین تصدق و تملک بدانند ولی در غیر مکه، هرگاه شخص چیزی را یافت و برداشت، یک سال معرفی می‌کند وقتی از یافتن صاحبش ناامید شد می‌تواند آن را تملک کند یا صدقه بدهد تا فضیلتش محفوظ باشد. (۵۰)

۲- از امام باقر-ع- از لقطه حرم پرسیدند، فرمود: «لا-تمسّ ابداً حتی یجیی صاحبها فیأخذها، قلت فان کان مالاً کثیراً؟ قال فان لم یأخذها إلّا مثلک فلیعرفها» عرض کردم مال فراوانی است. فرمود: اگر گیرنده مثل تو (فضیل بن یسار) باشد می‌تواند برای معرفی بردارد (۵۱) ولی دیگری ممکن است برداشته پس از مدتی معرفی ناروا تملک کند).

۱- وسائل الشیعه، کتاب حدود، ابواب بقیه الحدود، باب ۶، ص ۵۷۹.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۷۹.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۷۹.

۴- البته وجود پدر علی بن ابراهیم در سلسله سند، روایت را از صحیح بودن خارج نمی‌کند.

۵- نسخه وسائل «ولایؤذی» است ولی ظاهراً لایؤوی صحیح است، یعنی او را مأوا نمی‌دهند.

۶- توبه: ۲۹.

۷- بقره: ۱۹۴.

۸- بقره: ۱۹۳.

۹- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۷.

۱۰- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۷.

۱۱- «علی بن حمزه بطائنی» آنچه را قبل از واقفی شدن از ابی بصیر نقل کرده معتبر است و بعد از واقفی شدن بحث این است که آیا وقف او وی را از وثاقت انداخته یا نه؟

۱۲- وسائل، ج ۹، ص ۳۳۷.

۱۳- وسائل، ج ۹، ص ۳۳۷.

۱۴- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۸، علل الشرایع، ص ۴۴۴.

۱۵- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۸، علل الشرایع، ص ۴۴۴.

۱۶- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۸، علل الشرایع، ص ۴۴۱.

۱۷- مائده: ۳۴.

۱۸- توحید صدوق، ص ۸۰.

۱۹- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۸.

۲۰- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۸.

۲۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۹.

- ۲۲- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۹.
- ۲۳- نور: ۴۵.
- ۲۴- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۹.
- ۲۵- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۰.
- ۲۶- روضه المتقین.
- ۲۷- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۷۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۵.
- ۲۸- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۷۰.
- ۲۹- ابراهیم: ۳۷.
- ۳۰- در دو عصر از دو خلیفه استفتائاتی حضور حضرتین آمده.
- ۳۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۶-۱۸۵ و وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۱.
- ۳۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۶.
- ۳۳- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۶۷.
- ۳۴- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۵.
- ۳۵- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۶۷.
- ۳۶- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۷.
- ۳۷- کافی، ج ۴، ص ۲۲۳.
- ۳۸- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۷.
- ۳۹- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۶.
- ۴۰- مراد «علم الوراثة» است که مخصوص اهل بیت- علیهم السلام- می باشد اما «علم الدراسة» را در حوزه و غیر حوزه می توان فراگرفت.
- ۴۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۸.
- ۴۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۰- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۹.
- ۴۳- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۹.
- ۴۴- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۷۴.
- ۴۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸.
- ۴۶- مراد وفد حق است؛ یعنی مهمانان الهی.
- ۴۷- ذاریات: ۵۰.
- ۴۸- نهج البلاغه، خطبه ۱.
- ۴۹- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۷۴.
- ۵۰- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۱.
- ۵۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۱.

ص: ۴

۳- امام صادق-ع: «اللقطة لقطتان، لقطه الحرم و تعرف سنه فان وجدت صاحبها و إلاً تصدقت بها و لقطه غيرها تعرف سنه و ان لم تجد صاحبها فهی کسبیل مالک» (۱) این همان فرقی است که امام- علیه السلام- بین نقطه حرم و غیر حرم می گذراند. روایات دیگری نیز به همین مضمون هست.

اجاره و حکم آن در حرم:

از موارد احکام فقهی مربوط به حرم این است که بعضی اجاره دادن خانه‌های حرم را برای زائران، ممنوع می‌دانند و بعضی دیگر آن را مکروه می‌شمارند. سرش این است که در قرآن می‌فرماید: «سواء العاکف فیه و الباد» (۲) دستور اصلی نیز همین بود که ساکنین مکه در خانه‌های خود را باز بگذارند تا زائران، با سکونت در آنها، مناسک خود را انجام داده برگردند؛ اجاره دادن خانه‌های مکه مکروه است؛ زیرا خداوند فرمود: «سواء العاکف فیه و الباد» کسی که اهل مکه است با کسی که از بادیه، به قصد زیارت مشرف می‌شود، همه در این ایام حق بهره‌برداری یکسان دارند، پس نه می‌توان اجاره داد و نه مردم را از ورود در آن منع کرد.

معاویه- علیه من الرحمن ما یتحق- اولین کسی بود که برای خانه‌ها درب گذاشت و جلوی مردم را گرفت.

۱- قال ابو عبد الله- علیه السلام- «انّ معاویه اول من علّق علی بابہ مصرعین بمکة فمنع حاج بیت الله ما قال الله- عزّ وجلّ- «سواء العاکف فیه و الباد» و کان الناس اذا قدموا مکة نزل البادی علی الحاضر حتی یقضی حجه» (۳)

۲- «لم یکن لدور مکة أبواب و کان أهل البلدان یأتون بقطر انهم فیدخلون فیضربون بها و کان اول من بوبها معاویه» (۴)

۳- و نیز همین مضمون را دارد روایتی که در آن از حضرت صادق- سلام الله علیه- درباره «سواء العاکف فیه و الباد» سؤال می‌کنند، و در جواب می‌فرماید: «لم یکن ینبغی ان یوضع علی دور مکة أبواب لأن للحاج أن ینزلوا معهم فی دورهم فی ساحة الدار حتی یقضوا مناسکهم و اول من جعل لدور مکة ابواباً معاویه» (۵)

۴- روایت پنجم و ششم نیز به همین مضمون است، در روایت ششم آمده است که تا زمان حضرت امیر- سلام الله علیه- به همین منوال بود، (حتی کان فی زمن معاویه) (۶) که اوضاع برگشت.

۵- عن علی- ع- أنه کره اجارة بیوت مکة و قرأ: «سواء العاکف فیه و الباد» (۷)

۶- «لیس ینبغی لأهل مکة أن یمنعوا الحاج شیئاً من الدور ینزلونها» (۸)

اقامت در مکه:

از جمله مختصات مکه آن است که مجاورت حرم و ماندن در مکه مکروه است و قساوت قلب می‌آورد. بابتی در این زمینه هست که: «زر فانصرف». شایسته نیست که انسان در آنجا مقیم شود؛ زیرا مایه قساوت قلب است.

امام صادق-ع- فرمود: «لا أحب للرجل ان یقیم بمکة سنه و کره المجاورة بها و قال ذلك یقسی القلب» (۹)

ورود مشرکین به سرزمین مکه

ورود مشرکین، نه تنها به کعبه و مسجد الحرام بلکه به غیر مسجد الحرام نیز حرام است «انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا» (۱۰) این نیز بابتی دارد، که ورود مشرکین در سرزمین حرم ممنوع بوده بر مسلمانها لازم است آن مکان را تنزیه کرده، آنان را طرد نمایند.

نحوه بنا در اطراف کعبه:

از خصایص حرم است که: «لا ینبغی لأحد ان یرفع بناء فوق الکعبه» (۱۱)

کسی که خانه می‌سازد شایسته نیست که خانه خود را بلندتر از کعبه قرار دهد، بلکه باید خیلی فاصله بگیرد؛ چون ارتفاع کعبه

مشخص بوده و در گودی قرار دارد؛ هر کس هر جا خانه بسازد بالآخره بالاتر از کعبه قرار می‌گیرد مگر این که، ارتفاعش به اندازه کعبه باشد. ولی بالآخره باید فاصله بگیرد، پس ساختن خانه‌ای که کعبه را مستور کند مکروه است برای اینکه، اطرافش برای زائران خالی باشد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۱.

۲- حج: ۲۵.

۳- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۷.

۴- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۷.

۵- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۷.

۶- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۸ و ۳۶۹.

۷- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۸ و ۳۶۹.

۸- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۸ و ۳۶۹.

۹- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۳.

۱۰- توبه: ۲۸.

۱۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۳.

حج ابراهیمی و تقریب مذاهب اسلامی

محمد محمّدی ری شهری

این سخنرانی در تاریخ دوم ذی‌الحجه الحرام ۱۴۱۳ / ۲ / ۳ / ۱۳۷۲ در افتتاح سمینار مجمع تقریب در مکه مکرمه ایراد گردیده است که پس از تکمیل و تنظیم تحت عنوان: «حج ابراهیمی و تقریب مذاهب اسلامی» ارائه می‌گردد:

این سومین سمینار «مجمع تقریب» است که در کنار خانه خدا تشکیل می‌شود. در این جلسه، ابتدا از همه اندیشمندان مذاهب اسلامی که از کشورهای مختلف در این گردهمایی شرکت کرده‌اند، صمیمانه تشکر نموده و از خداوند متعال می‌خواهم که به همه ما توفیق عنایت کند تا بتوانیم توان فکری و عملی خود را در راستای اهداف مجمع؛ که یکی از اهداف مهم و اصلی آن، انجام حج ابراهیمی است به کار گیریم.

این سمینار در حالی تشکیل می‌شود که از یکسو، به برکت انقلاب اسلامی به رهبری ابرمرد تاریخ اسلام، امام خمینی-رضوان الله تعالی علیه- و خلف صالحش؛ حضرت آیه‌الله خامنه‌ای- مد ظله‌العالی- مسلمانان جهان هشیار شده‌اند و بیش از هر زمان دیگر، حرکت و خیزش اسلام انقلابی در سراسر ممالک اسلامی، کاخهای استکبار را به لرزه درآورده است.

و از سوی دیگر دشمنان اسلام و در رأس آنها آمریکا که اسلام واقعی را در تضاد با منافع خود می‌بیند و از گسترش آن به شدت بیمناکند، بیش از هر وقت دیگر برای ضربه‌زدن به اسلام ناب و هواداران مقاوم آن توطئه می‌کنند، و برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین برنامه‌ریزی می‌نمایند،

آفات تقریب

تصور می‌کنم عناوینی که برای بحث و بررسی در این کنفرانس توسط برگزارکنندگان پیشنهاد شده، مناسب، و سخن گفتن در زمینه آن عناوین، لازم و ضروری است، لیکن این مباحث در صورتی می‌تواند زمینه را برای رسیدن به اهداف مجمع آماده و هموار کند که آفتهای تقریب در کنار بحثها بلکه قبل از آن، دقیقاً شناسایی شود و تقریب مذاهب اسلامی آفت‌زدایی گردد.

عناوینی که به این سمینار جهت گفتگو پیرامون آن، ارائه شده عبارتند از: «تقریب سیاسی»، «تقریب اقتصادی»، «تقریب اعتقادی»، «تقریب فقهی» و «تقریب روایی». همه این موضوعات برای تقریب، محورهای اصولی و مباحثی ضروری است ولی بدون توجه به آفات تقریب، نه تنها ثمربخش نیست بلکه ممکن است پرداختن به این مسائل در نهایت، تبدیل به آفت گردد.

تئوری تقریب و یا شناخت راههای آن، در صورتی می‌تواند مقدمه برای تقریب باشد که آفات تقریب شناخته شده و در عمل به آفت‌زدایی پرداخته شود.

بنابر این، در مکه مکرمه و موسم حج- که به گفته امام راحل و احیاگر حج ابراهیمی: نقطه اصلی دعوت مسلمین جهان به اتحاد و وحدت کلمه است- مناسبترین و ضروری‌ترین مباحث، آفت‌شناسی تقریب و ضروری‌ترین اقدام، زدودن آفتهای تقریب است.

در این راستا من به عنوان مقدمه بر این سمینار، نکته‌ای در ارتباط با «مهمترین آفت تقریب» و نکته‌ای در زمینه «مهمترین عامل تقریب» تقدیم حضار گرامی می‌کنم و پیشنهاد می‌نمایم که مسئولان مجمع به این مسأله اساسی، بیشتر اهمیت دهند و مباحثی را در این زمینه برنامه‌ریزی و طرح نمایند.

مهمترین آفت تقریب

ص: ۶

بزرگترین آفت تقریب، غفلت از توطئه‌ها و نقشه‌های دشمنان تقریب است.

این غفلت موجب می‌گردد که وقتی خیرخواهان و علاقمندان به وحدت کلمه در جوامع اسلامی می‌خواهند در جهت دست‌یافتن به این هدف تلاش کنند، سرگرم مباحث و مسائلی شوند که تنها ثمره علمی دارد، نه ثمره عملی. و همه تلاشها در مجامع علمی خلاصه شود، آنهم به صورتی بسیار محدود.

از این رو اقداماتی که در جهت تقریب مذاهب اسلامی صورت می‌گیرد، وقتی با تبلیغات و توطئه‌هایی که در جهت تفرقه جوامع اسلام انجام می‌شود، مقایسه گردد. شاید اغراق نباشد که نمی‌است در برابریم! و سدی است کوتاه و ناتوان، در برابر سیلی عظیم و خروشان! اگر شما به نمایشگاههای کتاب در کشورهای اسلامی و بطور مشخص نمایشگاهی که چندی قبل در مکه برگزار شد مراجعه کنید و رساله‌ها و کتابهای تفرقه‌انگیز را اجمالاً بررسی نمایید این وضعیت اسف‌بار را تصدیق خواهید کرد.

قدرتهای شوم استکبار و استعمار که اتحاد مسلمانان را به زیان خود می‌بینند بهترین راه تأمین منافع نامشروع خود در جوامع اسلامی را ایجاد تنازع مذهبی تشخیص داده و برای تحقق این توطئه خطرناک همه امکانات سیاسی و اقتصادی خویش را به کار می‌گیرند، و باید گفت که قلم به دستان مزدور، عوامل اجرایی این توطئه هستند. بیماریهای اخلاقی پاره‌ای از کسانی که به خیال خود از اسلام دفاع می‌کنند و در رأس آن، بیماری تعصب نیز، این توطئه را تقویت و به دشمنان اسلام و مسلمین در پیاده کردن سیاست «ایجاد تفرقه در جوامع اسلامی» کمک می‌کند.

بنابر این مسؤولیت مجمع تقریب که به ابتکار رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه‌الله خامنه‌ای تأسیس گردیده، بسیار سنگین است، وظیفه این مجمع تنها تحقیق و کار عملی نیست بلکه وظیفه اجرایی سنگینی را به عهده دارد، و در صورتی می‌تواند از عهده انجام این مسؤولیت به نحو کامل برآید که علاوه بر امکانات مناسب، از کادری بسیار قوی در زمینه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برخوردار باشند.

مجمع تقریب در صورتی می‌تواند اهداف این تشکیلات را تأمین نماید که با برنامه‌ریزی مناسب، عناصر غیروابسته، مستقل، خوش‌فکر و خوشنام را در جهان اسلام جذب کند. این نخستین، مشکل‌ترین و اساسی‌ترین گام در راه تحقق تقریب مذاهب اسلامی است.

با این اقدام، مجمع قدرت برخورد عملی با توطئه‌ها و نقشه‌ها و آفات تقریب را پیدا می‌کند و می‌توان نقشه‌های دشمنان تقریب را افشا کند و مخالفان وحدت کلمه مسلمین - که با واسطه و یا بی‌واسطه، عامل بیگانه هستند - را در جهان اسلام منزوی نماید.

مهمترین عامل تقریب

به اعتقاد من، بزرگترین عامل تقریب مذاهب اسلامی در عصر حاضر ترویج اندیشه‌های سیاسی امام خمینی - رضوان‌الله تعالی - است.

اندیشه‌های سیاسی امام، در واقع تبلور مبانی حکومتی اسلام و قرآن است. در عصر حاضر بزرگترین و ضروری‌ترین نیازهای جهان اسلام آشنایی با دیدگاههای حکومتی اسلام می‌باشد، با توجه به نیاز و عطشی که در جوامع اسلامی، میان روشنفکران و جوانان در این زمینه وجود دارد. اندیشه‌های سیاسی امام به سادگی می‌تواند مسلمانان جهان را با هر عقیده و مذهب به هم نزدیک کند.

این راه نزدیک‌ترین، جاذبه‌دارترین و موفق‌ترین راه تقریب مذاهب اسلامی است.

من نمی‌گویم راههای فرهنگی، علمی، اقتصادی و ... در زمینه تقریب مؤثر نیست، سخن من این است که تجربه نشان می‌دهد که این راهها کم اثر است.

امروز آنچه مسلمانان مظلوم و به‌پاخاسته جهان را به هم پیوند داده چیزی جز اندیشه‌های تابناک سیاسی امام نیست، تنها چیزی که

مسلمانان مبارز فلسطین، عراق، الجزایر، بوسنی و هرزگوین، افغانستان و تاجیکستان را با هم و با همه مسلمانان بیدار جهان و بویژه مسلمانان انقلابی ایران پیوند داده، مبانی حرکت سیاسی الهی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران است. این راه، علاوه بر اینکه بیشترین و قویترین جاذبه را دارد، بزرگترین آفات تقریب را که قبلاً بدان اشاره شد- نیز خنثی می‌کند، بنابراین، پیمودن این راه، برای آفت‌زدایی تقریب نیز ضروری است، و در این راستا تبیین ابعاد سیاسی حج از دیدگاه امام راحل جایگاه ویژه خود را دارد.

علاقمندان به تجدید حیات اسلام و وحدت کلمه مسلمین، باید بر این عامل اساسی و کارساز، بیش از سایر عوامل تقریب تکیه کنند تا به خواست خداوند متعال، زمینه‌ساز تحقق وعده الهی (جهانی شدن اسلام) باشند.

ص: ۷

درسهایی از حج

جواد محدثی

۱. کسب معرفت و شناخت

در این سفر، گروه‌های متفاوت، رنگارنگ، با لهجه‌های گوناگون از اینجا و آنجا، دور و نزدیک می‌بینی.

کسانی را که قبلاً ندیده بودی و نمی‌شناختی.

چهره‌ها و فرهنگهایی که برایت ناشناخته بود.

ایمانی که جوشش آن را در دل اینهمه مسلمان، از خاور تا باختر

عالم پهناور، لمس نکرده بودی

می‌آیند و می‌روند،

می‌جوشند و می‌گریند و می‌نالند.

محشری از ملت‌هاست. صحنه، یادآور قیامت کبری است.

در اطراف کعبه، در روضه حضرت رسول، در ارتفاعات

کوه حرا و کوه ثور، در پهن‌دشت عرفات و در وادی منا،

اینهمه جمعیت ... چه می‌گویند، و چه می‌خواهند؟

خدایا! ... با اینها چه کرده‌ای که عاشقانه به این دیار آمده‌اند.

عشق چیست؟ بندگی کدام است؟ راز و رمز جاذبه حج در کجاست؟ حج چیست؟ «بنده» کیست و «آزاد» کدام؟

اینهمه چشم‌گریان و دل‌امیدوار، به درگاه خدا آمده‌اند.

اینهمه زائر، برگرد خانه خدا و یادگار ابراهیم خلیل می‌چرخند.

ای ابراهیم! تو کیستی و چه کرده‌ای و اسماعیل و هاجرت که بودند و چه کردند؟

زمزم و صفا و مروه، یادگار آن عشق زلال و عبودیت ناب است.

اینجا، گردنها همه در پیشگاه خدا کج است و سرها بر سجده و چشمها پراشک و دستها به نیایش باز.

«منا»، حال و هوای دیگری دارد

و «عرفات»، رمز و رازی دیگر.

«طواف»، خود دریایی از معرفت و عشق و شیف‌تگی و جذب‌ه است.

سنگ‌های روی هم قرار گرفته «کعبه»، تاریخ مجسم توحید است.

و ... «حجرالاسود»، نشان پیمان خدا با بندگان.

تو از کجا آمده‌ای؟ و ... به کجا آمده‌ای؟

چه کسی تو را آورده و وسیله پذیرایی در این ضیافت معنوی چیست؟

و رهاورد عرفانی تو و سوغات معنوی زائر این دیار چیست؟

اینجا مفهوم «حیات» را، راز «زندگی» را، شکوه اسلام را، مفهوم عبودیت را، بیشتر و بهتر درک می‌کنی.

اینجا سرزمین «معرفت و شناخت» است.

این نیز، درسی از این سفر است.

۲. رهایی از تعلّقات

ص: ۸

این که از خانه و کاشانه، از شهر و وطن جدا می‌شوی و از «زندگی روزمره» دل می‌کنی، و در پی هدفی متعالی، خود را به سختی سفر و رنج راه می‌سپاری.

این که از همسر و فرزند و اقوام، جدا می‌شوی. و دوری آنان را بر خویش هموار می‌سازی، این که «نقد دنیا» را می‌فروشی تا «اجر آخرت» را به دست آری، اینها همه، آموزش و تمرین‌هایی از تعلقات و وابستگی‌هاست. تا به خدا نپیوندی، از غیر خدا نمی‌گسلی! گسستن از غیر، مقدمه پیوستن به خداست.

«قطع علایق»، هم با جبران و ادای «حق الناس» است، هم با دل‌کندن از آلودگیهای نگاه. اگر زائر کوی یاری، رنج غربت هم برایت راحت جلوه می‌کند.

اگر مشتاق حضور در میقاتی، دل‌کندن از زمین و وطن هم برایت آسان می‌شود.

اگر با پای اراده آمده باشی و سر سودای با خدا را داشته باشی، جاذبه‌های غیر او در نظرت کاسته می‌شود و راحت‌تر می‌توانی بار این «سفر معنوی» را ببندی.

هم جسم را با خویش بیاور، هم دل را.

اگر جسمت «اینجا» باشد ولی جانت در وطن، هنوز نیامده‌ای.

مگر رسیدن، تنها با جسم و بدن است؟

ای بسا آمدگان که نیامده‌اند!

و ای بسا نیامدگان و در وطن ماندگان، که دل و جانشان اینجاست، و پیش از تو در میقات و طواف و سعی و رمی حضور دارند.

اگر جاذبه‌های غیر الهی را از قلب خویش زدوده‌ای، به مفهوم حج نزدیک شده‌ای.

حج، تمرین این قطع علایق است.

آری ... گسستن از وابستگی‌ها!

۳. کبر زدایی

آموزش دیگر «حج»، فروتنی و خاکساری و «کبرزدایی» است.

این درس، از همان آغاز پوشیدن لباس احرام و تلبیه آغاز می‌شود، در طواف و سعی و هروله ادامه می‌یابد و پا به پای همه، در

عرفات حضور یافتن و در مشعر خفتن و در «منا» رمی جمرات کردن و حلق و وقوف و ... خود را بهتر و بیشتر آشکار می‌سازد.

اگر لباسهای عادی، نشان تشخص است، اینجا دو جامه احرام، آن را از تو می‌گیرد.

اگر «خودمحوری»، نشانه تکبر و خودبزرگ بینی است، اینجا خود را در «جمع» فانی ساختن و قطره‌وار به دریا پیوستن و «خود» را

ندیدن و مطرح نکردن در کار است، و گوش به فرمان خدا و مطیع امر و برنامه بودن و خاکی زیستن و برخاک خفتن!

اگر همیشه، خود را می‌دیده‌ای، با همه منصب‌ها و عنوانها و اعتبارها، اینک زنی چون «هاجر» و جوانی چون «اسماعیل» را می‌بینی و

برگرد خانه‌ای از سنگ، می‌چرخ و «بیت خدا» را محور حرکت خویش می‌سازی.

سعی در صفا و مروه، گامی دیگر در این راه است،

و ... «هروله»، تکاندن خود از غرورها و کبرهاست.

وقتی به فرمان حق، از خانه و هتل و استراحتگاه دست می‌کشی و آواره و مقیم کوه و دشت و بیابان می‌شوی و در دریای خلاق،

«گم» می‌شوی، «آنگاه است که خود را پیدا می‌کنی و هویت بندگی خویش را در این «خود فراموشی» و «خداجویی» می‌یابی. اصلاً تو کیستی که به حساب آیی؟! تو چه داشته و داری، که سبب غرورت شود؟ چه امتیاز پایدار و ماندگاری داری که عامل تکبرت گردد؟ در این وقوفها، حالتی اضطراری و موقعیتی موقتی و شرایطی کم امکانات برای تو پیش می‌آید. اینجا است که از «روزمره‌گی» به درمی آیی و از پوسته و قشر زندگی، به عمق مفهوم حیات پی می‌بری. اینجا هم کبر و خود بزرگ‌بینی؟ باز هم خود را برتر دیدن و انتظار سلام و احترام گذاشتن؟ باز هم «خود» را دیدن؟

ص: ۹

مگر بنا نبود که آیین بت شکنی از ابراهیم پیاموزی و همچون او، شیطان و سوسه گر را «رمی» و طرد کنی؟ شیطان تو همان «نفس» است.

بت تو، همان «خود» است.

آیا توانسته‌ای نفسائیات را در «مذبح ایمان» ذبح کنی و «خود» را در قربانگاه منا، زیر پا بنهی و تیغ بر حلق «نفس اماره» بگذاری؟ اگر نه، پس چه عیدی و چه وقوفی؟!

آری ... درس حج، خاکساری و «کبرزدایی» است.

قاموس واژه‌ها، معانی شرعی و مفاهیم اصطلاحی و فقهی «حج»

احرام

قسمت سوم

علی حجتی کرمانی

۲- تلبیه (تلبیات اربع)

دومین شرط از شرایط کیفیت و صحت احرام؛ عبارت است از «تلبیه» و یا «تلبیات اربع» که عبارتند از: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ»، اکتفا به همین مقدار تلبیه کافی است و احرام «حاج» یا «معتمر» صحیح می‌باشد.

«محقق حلی» آورده است که احرام در صورتی محقق خواهد گردید که «تلبیات اربع» گفته شود. (۱) و شیخ المحققین صاحب جواهر از کتابهای معتبر فقهی؛ چونان «الانتصار»، «الغنیه»، «الخلاف» و «التذکره»، به آن نقل اجماع محصل و منقول نموده است. (۲) البته اکثریت قریب به اتفاق فقها با تعبیرهایی چون «الأحوط» و یا «الأحوط الأولى»، گفته‌اند که: بدنبال «تلبیات فوق» این عبارات را نیز بگوید:

«انَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لِشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ».

بدیهی است همانطور که اهل اصطلاح می‌دانند، این قبیل تعبیرات حمل بر «استحباب» و یا «استحباب مؤکد» می‌گردد.

«تلبیه‌های چهارگانه» یک بار بیشتر واجب نیست، لیکن تکرار و زیاد گفتن آن تا آنجا که «حاج» و یا «معتمر» قدرت دارد، مستحب است؛ بویژه در تعقیب هر نماز واجب و یا مستحبی و بهنگام بالا رفتن از بلندی و یا پایین آمدن از سرازیری و نیز در آخر شب، موقع بیدار شدن از خواب، وقت سوار شدن و هنگام زوال خورشید و همچنین آنگاه که کاروانی را ملاقات می‌کنند و بالأخره در سحرگاهان. (۳)

«تلبیات اربع» در تحقق احرام آنچنان نقش و دخالت دارد که اگر «حاج» و یا «معتمر» آن را فراموش کند، باید به «میقات» برگردد و گفتن تلبیه را تدارک کند. (۴)

شیخ الطائفه اَبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی (م ۴۶۰ هـ.) در کتاب «النهایه» آورده است: «تلبیه واجب است و ترک آن به هیچ عنوان جایز نیست ... و آنچه از تلبیه، حتماً و در شکل فریضه باید گفته شود؛ «تلبیه‌های چهارگانه» است، آری اگر تلبیات دیگری بر «تلبیات اربع» اضافه کند، دارای فضل و ثواب فراوانی است». (۵)

- ۱- «فلا- ینعقد الإحرام لتمتع و لا- لمفردٍ إلا بها...» شرایع الإسلام فی مسایل الحلال و الحرام، المحقق الحلبي ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن، ج ۱ و ۲، ص ۲۴۵ / تحقيق و اخراج و تعليق: عبدالحسين محمد علي، منشورات دارالاضواء بيروت- لبنان.
- ۲- جواهر الكلام فی شرح شرایع الأحكام، شیخ الفقها الشيخ محمد حسن النجفی، ج ۱۸، ص ۲۱۶. دارالکتب الإسلامیه- تهران.
- ۳- ر. ك: المقنعه، فخرالشیعه محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشیخ المفید، متوفای ۴۱۳ هـ. ق، ص ۳۹۸، مؤسسۀ النشر الإسلامی، بقم المشرفه.
- ۴- «لونسى التلبیه وجب علیه العود الى المیقات لتدارکها...»، تحریر الوسیله، امام خمینی- ره-، ج ۱، ص ۴۱۵ / مطبوعه الآداب فی النجف الاشرف.
- ۵- النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۲۱۵، انتشارات قدس محمدی.

ص: ۱۰

بنا به نقل ثقة‌الاسلام کلینی، معاویة بن عمار تلبیات کامل را از جعفر بن محمد، امام صادق-ع- به ترتیب ذیل آورده است:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ وَ لَكَ الْمُلْكُ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ دَاعِيًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ أَهْلَ الثَّلَبِيَّةِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ مَرْهُوبًا وَ مَرْغُوبًا لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ تُبَدَّى وَ الْمَعَادُ الْيَكُّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ كَشَّافَ الْكُزْبِ الْعِظَامِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ عَبْدَكَ وَ ابْنَ عَبْدِكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ يَا كَرِيمَ لَبَّيْكَ» (۱)

سپس امام-ع- فرمود: تلبیات مزبور را پس از هر نماز واجب و مستحب و بهنگام سیر و حرکت و ورود به وادی و منزل و ملاقات کاروانها و آنگاه که از خواب بیدار می‌شوی و در سحرگاهان و در حد مقدور، تکرار کن و با صدای بلند لَبَّيْكَ بگو (۲) ... همه انبیا و مرسلین به این تلبیات، لبیک می‌گفتند. و جمله «لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ» را فراوان تکرار کن؛ زیرا رسول خدا ص- به هنگام تلبیه گفتن، این جمله را زیاد می‌گفتند. و نخستین شخصیتی که در تاریخ تلبیه گفت، حضرت ابراهیم-ع- بود.

آنگاه حضرت خطاب به راوی این چنین ادامه داد: خداوند شما را به انجام مناسک حج و زیارت بیت‌الله الحرام دعوت فرمود. پس به دعوت ذات اقدس الهی بوسیله «تلبیه» پاسخ گوید ... (۳)

*** ۳- پوشیدن دو جامه احرام

سومین شرط از شرایط صحت احرام، پوشیدن دو جامه است پس از کندن لباسهای دوخته که یکی را «آزار/ لنگ» و دیگری را «رداء/ عبا» می‌نامند. (۴)

محقق حلی در کتاب «شرایع» تحت عنوان «واجبات احرام»، سومین واجب از واجبات احرام را «لبس ثوبی الإحرام/ پوشیدن دو جامه احرام» دانسته و می‌نویسد:

پوشیدن دو جامه مزبور واجب است و آنچه را که در نماز پوشیدن آن جایز نیست، در احرام هم جایز نمی‌باشد. حال آیا پوشیدن حریر برای زنها جایز است؟ برخی از فقها فتوای به صحت داده‌اند؛ زیرا پوشیدن حریر در نماز برای زنان جایز است. (۵) ولی بعضی از آنها در احرام نهی نموده‌اند و این به احتیاط نزدیکتر است. (۶) محرم می‌تواند بیش از دو جامه احرام بپوشد و نیز می‌تواند آنها را تعویض کند، اما بهنگام طواف بهتر آن است در همان دو لباسی که در حال احرام پوشیده است، طواف خانه خدا را بجای آورد. (۷)

شیخ مفید در «باب صفة الإحرام» می‌نویسد:

«و یلبس ثوبی احرامه یا تزر باحد هما، و یتوشح (۸) بالآخر، او یرتدی به». (۹)

و محرم باید دو جامه احرام را یکی به عنوان «آزار» و دیگری را به عنوان «وشاح» یا «رداء» بپوشد. جالب توجه این که شاگرد برجسته و پراوازه شیخ مفید-ره-؛ یعنی شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی- اعلی‌الله مقامه- عین عبارت استاد خویش را بدون کم و زیاد در کتاب «النهایه ...» خود آورده است. (۱۰)

آنگاه شیخ مفید بهترین و شایسته‌ترین لباس را جهت احرام، جامه‌ای می‌داند که از پنبه و یا کتاب سفید بافته شده باشد. (۱۱)

و شیخ صدوق بهترین اوقات را برای احرام، موقع ظهر و پس از فراغت از نماز ظهر دانسته و سپس می‌نویسد: «سزاوارتر آن است که احرام پس از نماز واجب انجام پذیرد، ولی در صورت عدم امکان، شش رکعت نماز مستحبی بخواند و سپس محرم گردد. و اگر نتوانست تنها به دو رکعت بسنده کند؛ بدین ترتیب که در رکعت اول پس از حمد، سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بخواند، و در رکعت دوم بعد از خواندن سوره مبارکه حمد، سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را قرائت کند. (۱۲)

فقیه عالی‌مقام مرحوم «شیخ محمد حسن نجفی»، صاحب جواهر، پس از بررسی مجموعه «نصوص و فتاوی» در زمینه پوشیدن لباس

احرام، این چنین استنباط می‌کند:

«موقع و محل پوشیدن دو جامه احرام پیش از عقد و تحقق احرام می‌باشد، بلکه این پوشش از جمله مقدماتی است که بوسیله آن، برای «احرام» آمادگی ایجاد می‌گردد.

البته به نحوی که در حال «قصد و عقد احرام» پوشیدن دو جامه احرام حاصل شده باشد. و در کلمات فقها نیز این مطلب مفهوم است که معمولاً می‌گویند:

«إذا اراد الإحرام وجب عليه نزع ثيابه و لبس ثوبی الإحرام...» (۱۳)

«آنگاه که «حاجی» یا «معتمر» قصد و اراده احرام نمود، واجب است لباس (معمولی و دوخته) خویش را بیرون آورده و دو جامه احرام بپوشد...» (۱۴)

وی در ادامه تحقیق دقیق فوق می‌نویسد:

«... در حال احرام بقاء و استفاده پوشش لباس احرام واجب نیست؛ زیرا همانطور که صاحب مدارک بر اساس قطع فتوا داده است:

همان صدق امتثال امر به طبیعت بر تن کردن دو جامه احرام، کافی است...» (۱۵)

از آنچه که از خامه توانا و محققانه این فقیه سترگ برمی‌آید:

پوشیدن دو جامه احرام از مقدمات و زمینه‌های «احرام» بشمار می‌آید و در ماهیت تحقق آن هیچگونه دخالتی ندارد؛ و به عبارت دیگر، بر تن کردن لباس احرام از جمله چیزهایی است که تهیؤ و آمادگی را جهت داخل شدن «حاجی معتمر» در محدوده احرام شرعی (که به مجرد آن اوامر و منهیاتی متوجه وی می‌گردد)، ایجاد می‌نماید.

و به گمان ما استنباط «صاحب جواهر» همان است که فقیه عظیم الشان و نام‌آور معاصر، حضرت امام خمینی - ره - بدان توجهی ظریف و پژوهشگرانه نموده‌اند.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۶- شیخ مفید- ره- در کتاب «المقنعه، ص ۳۹۸» فراز زیر را نقل کرده است:
«لئیک اتقرب الیک بحمد و آله لئیک».

۲- شیخ طوسی - ره- درباره جهریه تلبیات این چنین فتوا می‌دهد:

والجهر بها سنه مؤکده للرجال، و لیس ذلک علی النساء ...

و محقق حلی نیز تحت عنوان «مندوبات تلبیه» نخستین حکم مستحبی تلبیه را: «رفع الصوت بالتلبیه للرجال...» ذکر کرده است.

و این مبتنی بر روایاتی است که از رسول اکرم - ص - و امامان معصوم - علیهم السلام - نقل شده است؛ از جمله: صحیح عمر بن یزید: «و اجهر بها کلما رکبت و کلما نزلت...» و سایل الشیعه، باب ۴، من ابواب الإحرام، حدیث ۳ و نیز مرفوع حریر عن الصادقین -

علیهما السلام: - مّا احرم رسول اللّه - ص - اتاه جبرئیل - ع - فقال له: «مر اصحابک بالعج و الثج؛ و العج رفع الصوت بالتلبیه، و الثج نحر البدن و سایل الشیعه، باب ۳۷ من ابواب الإحرام، حدیث ۱ و نیز حدیث مستدرک به نقل از بعضی نسخه‌های فقه الرضا - ع -:

عن رسول اللّه - ص -: اتانی جبرئیل فقال: مر اصحابک ان یرفعوا اصواتهم بالتلبیه فأنه من شعار الحج. و سئل النبی - ص - فقیل: ایّ الحج افضل؟ قال: العج و الثج، قیل ما العج و الثج؟ قال: العج الضجیح و رفع الصوت بالتلبیه و الثج النحر. السمندرک، ج ۲، ص ۱۱۶

و همچنین روایت علی - ع -: قال امیر المؤمنین - ع -: جاء جبرئیل الی النبی - ص - و قال له: ان التلبیه شعار المحرم فارفع صوتک بالتلبیه من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۴ و نیز حدیث کلینی از ابابصیر: عن ابی عبداللّه - ع -: لیس علی النساء جهر بالتلبیه ... فروع

کافی، ج ۱، ص ۲۷۷

- و روایت فضاله بن ایوب از امام صادق-ع: «أَنَّ اللَّهَ وَضِعَ عَنِ النَّسَاءِ أَرْبَعًا: الْجَهْرَ بِالتَّلْبِيَةِ، وَالسَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَدُخُولَ الْكَعْبَةِ وَالإِسْتِلامَ حِجْرِ الأَسْوَدِ. البتة همانطور که شیخ حرّ عاملی در ذیل این روایت آورده است: مراد از سعی در اینجا «هروله» است. چنانچه در حدیث ذیل، در متن خود حدیث منظور از «سعی بین صفا و مروه» آمده است:
- عن ابی سعید المکّاری، عن ابی عبد الله-ع- قال: انّ الله- عزّ و جلّ- وضع عن النساء اربعاً: الإجهار بالتلبیه، و السعی بین الصفا و المروء؛ یعنی الهرولة، و دخول الكعبه، و استلام الحجر الأسود. ر. ك: «وسائل الشیعه، ج ۵، باب عدم استحباب جهر النساء بالتلبیه، حدیث ۱ و ۲، ص ۵۱/ من منشورات مکتبه الاسلامیه.
- ۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۶.
- ۴- در منتهی آورده است:
- إذا اراد الإحرام وجب علیه نزع ثیابه و لبس ثوبی الاحرام بان تیزر باحدهما و یرتدی بالآخر. جواهر الکلام، ج ۱۸، کتاب الحج، ص ۲۳۹.
- ۵- در صحیح حریر از امام صادق-ع- روایت شده است: کلّ ثوب یصلی فیهِ فلا یاس بالاحرام فیهِ ووسائل الشیعه، باب ۲۷، حدیث ۱.
- ۶- بسیاری از فقهای معاصر بدین احتیاط گراییده‌اند، از جمله امام خمینی-ره- که در مسأله ۲۰ باب «کیفیه الاحرام» کتاب الحج، تحریر الوسیله می‌نویسد:
- «... بلّ الأحوط للنساء ایضاً أن لا یكون ثوب احرامهن منا حریر خالص، بلّ الأحوط لهنّ عدم لبسه الی آخر الإحرام». تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۱۷
- ۷- شرایع الإسلام...، ح ۱ و ۲، ص ۲۴۶.
- ۸- وَشَحَّ قَلَمُ الوشاح: حمایل آویخت. توشح بسیفه: تقلد به: شمشیرش را حمایل کرد. تَوَشَّحَ بثوبه. لبسه او ادخله تحت ابطه فالقاء علی منکبه: لباسش را پوشید، یا لباس خود را از زیر بغل رد کرد و روی شانه انداخت. المنجد فی اللغه و الاعلام، چاپ ۲۳، ص ۹۰۱
- ۹- المقنعه، شیخ مفید، ص ۳۹۶، مؤسسه النشر الإسلامی.
- ۱۰- النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۲۱۲، انتشارات قدس محمّدی.
- ۱۱- المقنعه، ص ۳۹۶: و افضل الثیاب للاحرام البیض من القطن او الکتان.
- ۱۲- النهایه...، شیخ الطائفه، صدوق-ره-، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.
- ۱۳- و یا به تعبیر امام خمینی در «تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۱۶»: ... لبس ثوبین بعد التجرد عمّا یحرم علی المحرم لبسه.
- ۱۴- جواهر الکلام، ج ۱۸، کتاب الحج، ص ۲۳۹، دارالکتب الإسلامیه، مرتضی آخوندی-تهران.
- ۱۵- همان مدرک، ص ۲۳۹- امام خمینی به عین فتوای صاحب جواهر در «تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۱۷» تمایل کرده و می‌گویند: لا تجب استدامه لبس الثوبین... بل الظاهر جواز التجرد منها فی الجملة.

ص: ۱۱

مغفوراً له در نخستین مسأله از مسایل ۲۷ گانه سوّمین واجب از واجبات احرام (۱) می‌نویسند:

در میان آراء، رأی نیرومند و متین این است که: پوشیدن دو جامه احرام، در تحقق احرام شرط نیست، بلکه خود واجبی است تعبدی (و مستقل) ...» (۲)

و به دنبال همین مسأله می‌گویند: «کیفیت خاصی در بر تن کردن دو جامه احرام اعتبار ندارد. و احتیاط آن است آنها به طریق معمول و مألوف پوشیده شوند ...» (۳)

آنگاه در طی مسایل همین باب، به سه نکته مهم ذیل عنایت می‌کنند:

۱- برای زنان پوشیدن دو جامه احرام واجب نیست، بلکه برای آنها جایز است که در همان لباسهای دوخته خود، مُحرم گردند.
 ۲- اگر از روی علم و عمد بهنگام اراده احرام، لباس دوخته بپوشد و یا دو جامه احرام را به تن نکند، نافرمانی و معصیت پروردگار را کرده، لکن احرام وی بطور صحیح تحقق یافته است. و اگر در این زمینه در واقع معذور بوده، گناهی هم مرتکب نشده است.
 ۳- در احرام، طهارت از «حدث اصغر» و «حدث اکبر» شرط نیست.

بنابر این انسان می‌تواند در حال جنابت، حیض و نفاس، محرم شود. (۴)

*** فضل، آداب و اسرار تشریح احرام و تلبیه در روایات:

۱- رسول اکرم - ص - فرمود:

«کسی که در احرام خویش بر اساس ایمان و حضور قلب هفتاد مرتبه لبیک بگوید، من خداوند را گواه می‌گیرم که هزاران هزار فرشته برای او برات از آتش و برات از نفاق را به ارمغان آورند». (۵)

۲- رسول گرامی اسلام فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی از هر چیز چهار تا برگزید: از ملائکه؛ جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت (عزرائیل) - علیهم السلام - را اختیار فرمود. و از انبیاء ۴ نفر را: ابراهیم - ع -، و داود - ع -، و موسی - ع - و من - ص - و از بیوتات ۴ خانه را برگزید».

پس این آیه شریفه را قرائت فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ». (۶)

و برگزید از شهرها چهار شهر را، خداوند می‌فرماید:

«وَالتَّيْنَ وَ الزَّيْتُونِ، وَ طُورِ سِينِينَ، وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ». (۷)

مراد از «تین» در آیه شریفه فوق، شهر مدینه است و «زیتون»، بیت المقدس، و «طور سینین»، کوفه و «هذا البلد الامین»، مکه. و از زنها ۴ نفر را اختیار فرمود: مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه - علیهن السلام - و از «حج» ۴ چیز را برگزید: «الثَّجَّجِ، الْعَجَّجِ، الاحرام و الطواف». اما «ثج» عبارت از نحر و قربانی است و «عجج» یعنی ضجّه و فریاد مردم به تلبیه. و از ماههای سال، ۴ ماه را اختیار کرد:

«رجب، شوال، ذوالقعدة و ذوالحجه». و برگزید از روزها، ۴ روز را: روز جمعه، روز ترویه (۸)، و روز نحر (عید قربان). (۹)

۳- امام امیرالمؤمنین علی - ع - فرمود:

«کسی نیست که «تلبیه» بگوید، مگر اینکه آنچه که در طرف راست و چپ او قرار دارند، تا آخرین مقطع و نقطه خاک، (هم آوای او) تلبیه بگویند، و دو ملک خطاب به وی می‌گویند: بشارت باد تو را ای بنده خدا و پروردگار بنده‌ای را بشارت نمی‌دهد مگر به بهشت». (۱۰)

۴- از امام صادق - ع - سؤال شد: «آیا رسول خدا - ص - در شب محرم می‌شدند و یا در روز؟ حضرت پاسخ فرمود: در روز؛ حلبی می‌گوید: پرسیدم: در چه ساعتی؟ پاسخ فرمود: در وقت نماز ظهر. باز سؤال کردم: رأی شما درباره احرام ما چیست؟ (یعنی در روز

یا شب و در چه ساعتی محرم گردیم؟) حضرت جواب داد: برای شما فرقی ندارد...» (۱۱)

۵- از امام صادق-ع- سؤال شد: آیا برای کسی که جهت «عمره تمتع» محرم شده است، آشکار ساختن «تلبیه» جایز است؟ امام پاسخ فرمود: آری؛ زیرا رسول اکرم-ص- پس از احرام تلبیه را (آشکارا) می‌گفت، بدینجهت که مردم چگونگی تلبیه را نمی‌دانستند و آن حضرت دوست داشت تا کیفیت تلبیه را به ایشان بیاموزد. (۱۲)

۶- از امام علی بن موسی الرضا-ع- منقول است:

«برای این «احرام» بر مردم واجب شده است تا پیش از دخول در حرم خدا خشوع یابند، و برای این که از اشغال به امور دنیا و زینت‌ها و لذت‌های آن بازایستند؛ علاوه بر این، در احرام تعظیم خداوند و بزرگداشت خانه او و ذلت نفس انسانی است، آنگاه که اراده کرده است به سوی خدای تعالی گام بردارد.» (۱۳)

ادامه دارد

- ۱- لبس ثوبی الإحرام و یا لبس الثوبین ... ر. ک: «شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱ و ۲، ص ۲۴۶/ دارالاضواء- بیروت.
- ۲- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۱۶.
- ۳- همان، ص ۴۱۷.
- ۴- همان، ص ۴۱۷ و ۴۱۸.
- ۵- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۷: «... اشهد الله له الف الف ملك براه من النار و براه من النفاق».
- ۶- آل عمران: ۳۳.
- ۷- التین: ۳- ۱.
- ۸- روز هشتم ذیحجه که حجاج پس از انجام «عمره تمتع» مجدداً جهت حجه الاسلام محرم شده و عازم عرفات می‌گردند.
- ۹- الخصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۲۵.
- ۱۰- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۳۲: «... و قال له الملكان: ابشر يا عبدالله و ما يبشرالله عبداً الا بالجنه».
- ۱۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۲.
- ۱۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۴: «... لان الناس لم يكونوا يعرفون التلبیه فاحب ان يعلمهم كيف التلبیه».
- ۱۳- وسایل الشیعه، ج ۹، ابواب الاحرام، ص ۳- عیون الرضا، ج ۲، ص ۱۲۱.

تاریخ حرم ائمه بقیع

محمد صادق نجمی

در مرحله اول از تاریخ حرم ائمه بقیع - علیهم السلام - که در مقاله گذشته مورد بررسی قرار گرفت، این مطالب به دست آمد:

۱- حرم شریف ائمه بقیع - علیهم السلام - قبل از دفن پیکر این امامان، در خارج از بقیع، داخل خانه‌ای بوده است متعلق به عقیل بن ایطالب.

۲- این خانه مورد توجه خاص رسول خدا - ص - و محل دعا و مناجات آن حضرت بوده و این عمل پیامبر بزرگوار اسلام گویای عظمت و نشانگر قداست و معرفی معنویت این خانه بود که در آینده نه‌چندان دور، ستارگانی از آسمان ولایت در این مکان شریف افول و چهار تن از اوصیای آن حضرت در این خانه به خاک سپرده خواهند شد.

۳- توجه عمیق افراد سرشناس و اصرار آنان بر دفن شدن در نزدیکترین نقطه به این خانه، قرینه و شاهد بر این حقیقت است که آنان علاوه بر معرفی عملی رسول خدا - ص - از زبان آن حضرت مستقیماً مطلبی صریح نسبت به آینده این خانه، دریافته بودند که این مطلب و این گفتار بر ما نقل نگردیده است.

و اینک در مرحله دوم از بررسی تاریخ حرم شریف ائمه قرار گرفته‌ایم و این مرحله تغییر شکل خانه عقیل و تحول آن به صورت یک زیارتگاه عمومی (حرم) می‌باشد.

گرچه نمی‌توان بطور دقیق تاریخ تحول مدفن ائمه بقیع را، از شکل مسکونی به یک زیارتگاه عمومی، مشخص نمود، ولی اولین و قدیمی‌ترین مدینه‌شناس و مورخ؛ عبدالعزیز بن زباله - زنده در سال ۱۹۹ - در مورد این حرم شریف و همچنین در مورد حرم حضرت حمزه - ع - مطلبی دارد که گویای تاریخ تقریبی تغییر و تحول در هر دو حرم شریف می‌باشد.

ابن شبه متن گفتار ابن زباله را در مورد این دو حرم به ترتیب چنین نقل می‌کند:

۱- قال عبدالعزیز: «دفن العباس بن عبدالمطلب عند قبر فاطمة بنت اسد بن هاشم فی اول مقابر بنی هاشم التی فی دار عقیل و یقال ان ذلك السمجد بنی قبالتة قبره ...» (۱)

عباس بن عبدالمطلب در اول مقابر بنی‌هاشم و در کنار قبر فاطمه بنت اسد - که در خانه عقیل قرار گرفته - دفن شده است و می‌گویند این مسجد (موجود) در مقابل قبر عقیل بنا شده است.

۲- قال عبدالعزیز: «والغالب عندنا ان مصعب بن عمیر و عبدالله بن جحش دفنا تحت المسجد الذی بنی علی قبر حمزه و انه لیس مع حمزه أحد فی القبر.» (۲)

غالب علمای ما (دانشمندان مدینه) بر این باورند که مصعب بن عمیر و عبدالله بن جحش در زیر مسجدی که در روی قبر حمزه ساخته شده، مدفون گردیده‌اند و اما در داخل قبر حمزه بجز خود او، کسی دفن نشده است.

از این دو سخن ابن زباله، دو مطلب به دست می‌آید:

الف - اینکه در قرنهای اول اسلام به حرما و ساختمانهایی که در روی قبور شخصیت‌های مذهبی بنا می‌گردید (مسجد) گفته می‌شد و کلمه حرم، مزار و مشهد از اصطلاحاتی است که در قرنهای پنجم و ششم بوجود آمده و لذا احمد مقدسی که از علمای قرن چهارم و از جهانگردان و جغرافی‌دانان اسلامی است، در مورد حرم حضرت حمزه - مانند ابن زباله - همان تعبیر (مسجد) را بکار برده است و می‌گوید:

«احد کوهی است در سه میلی مدینه که در دامنه آن، قبر حمزه در داخل مسجد است و جلو آن یک چاه است.» (۳)

به نظر می‌رسد که این تعبیر از قرآن مجید گرفته شده است؛ زیرا که قرآن از ساختمانی که در روی قبور اصحاب کهف بنا شده، مسجد نام برده است. (۴)

ب- ابن زباله درصدد بیان تاریخ اجمالی ساختمان این دو حرم شریف و این دو زیارتگاه عمومی است که طبق تصریح ابن مورخ و مدینه‌شناس معروف، در حال حیات وی و در اواخر قرن دوم وجود داشته است و حرم ائمه بقیع در این تاریخ، نه به شکل یک خانه، بلکه به صورت حرم و زیارتگاه عمومی بوده است ولی در عین حال گویای تاریخ قطعی این تحول و بیانگر مقطع خاصی از این قرن نیست.

اما قرائن و شواهد تاریخی دیگر، بیانگر این است که این تحوّل و تغییر وضع، در دهه سوم از قرن دوم هجری؛ یعنی دوران خلافت ابوالعباس سفاح ۱۳۶-۱۳۲ و حد اکثر در سالهای اول خلافت ابوجعفر منصور ۱۴۹-۱۳۷ بوقوع پیوسته است.

توضیح این قرینه تاریخی

در احداث ساختمان و تعمیر مدفن و قبور شخصیت‌های مذهبی و افراد معروف و سرشناس، معمولاً یکی از دو انگیزه وجود دارد؛ یا جنبه سمبلیک و سیاسی دارد و یا دارای انگیزه‌های معنوی و شعار مذهبی است و البته گاهی نیز ممکن است هر دو انگیزه همزمان وجود داشته باشد که حرم ائمه بقیع با توجه به وجود قبر جناب عباس- سرسلسله خلفای عباسی- در داخل آن، مخصوصاً در مقطع یاد شده، از هر دو جنبه برخوردار بوده است و در عین حال با سیاست سلاطین اموی و عملکرد آنان در همین زمینه، ارتباط پیدا می‌کند.

سلاطین اموی و بهره‌برداری سیاسی از قبور

سلاطین بنی‌امیه در دوران فرمانروایی خود، برای تثبیت و تقویت حکومت خویش، در کنار فشار فوق‌العاده‌ای که به ائمه اهل‌بیت- علیهم‌السلام- و شیعیان‌شان وارد می‌کردند، در برخی موارد حتی از سیاست تخریب و تعمیر قبور شخصیت‌ها نیز- علی‌رغم مخالفت بعضی از سرشناسان این حکومت- بهره‌برداری می‌نمودند. نمونه‌هایی از این سیاست ناروا و ناشایست:

۱- ضمیمه نمودن محلّ دفن عثمان بن عفان به قبرستان بقیع، بدستور معاویه بن ابی سفیان. (۵)

۲- حفر قنات و جاری نمودن آب از داخل قبور شهدای احد، مخصوصاً قبر حضرت حمزه، برای از بین بردن آثار این شهیدان بدستور معاویه. (۶)

۳- انتقال قطعه سنگی که به دست مبارک رسول خدا- ص- در روی قبر عثمان بن مظعون قرار گرفته بود و قرار دادن آن در روی قبر عثمان بن عفان بوسیله مروان بن حکم. (۷)

تاریخ شاهد نمونه‌های فراوان دیگری از بهره‌برداری سیاسی امویها از مدفن شخصیت‌ها، از طریق تخریب و تعمیر آنها می‌باشد که به موازات حدیث‌سازی در مدح و ذمّ افراد و در فضائل و مطاعن شخصیت‌ها حرکت نموده است. (۸)

مقابله بنی‌عباس با سیاست امویها

با کوتاه شدن دست خاندان اموی از خلافت و انتقال آن به بنی‌عباس که باروی کارآمدن سفاح ۱۳۶-۱۳۲ به وقوع پیوست و به مقتضای شرایط و دگرگونی اوضاع سیاسی، خلفای عباسی درصدد مقابله با سیاست امویها برآمدند و بهره‌برداری سیاسی جهت تقویت و تثبیت حکومت این خاندان از راه حدیث‌سازی شروع گردید و حدیث‌های ساختگی فراوان در تحکیم سلاطین عباسی به کار گرفته شد و طبیعی است به موازات استفاده از این نوع حدیث‌ها که درباره یکایک این خلفا و درباره جناب عباس (۹) سرسلسله این خاندان بوجود آمد، بهره‌برداری از تغییر و توسعه مدفن او نیز به عمل خواهد آمد؛ زیرا اگر بنی‌امیه علی‌رغم افکار عمومی و برخلاف میل باطنی مردم، از این سیاست- ولو برای دراز مدت و قرنهای آینده- استفاده می‌نمود، چرا سفاح و منصور از این سیاست که مطابق میل مسلمانان و موافق با افکار آنان بود استفاده نکنند و مدفن عباس و خانه عقیل را که آنروز مدفن سه تن از

فرزندان رسول خدا و فاطمه - سلام الله علیها - بود به صورت «مسجد» و زیارتگاه عمومی درنیاورد؟ و از این طریق ضمن معرفی خاندان خویش و پیوند آن با رسول خدا - ص - که بزرگترین عامل پیروزی آنان بر بنی امیه بود به اثبات نرساند و با احترام ضمنی بر اهل بیت که با شعار حمایت

- ۱- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۲۷.
- ۲- تاریخ المدینه، ص ۱۲۶.
- ۳- احسن التقاسیم، به ترجمه علی النقی منزوی، ج ۱، ص ۱۱۸.
- ۴- قال الذین غلبوا علی أمرهم لنتخذنّ علیهم مسجداً، کهف: ۲۱.
- ۵- تاریخ طبری، چاپ دارالقلم بیروت، ج ۳، ص ۱۴۳.
- کامل ابن اثیر، چاپ دارالکتاب بیروت، ج ۳، ص ۹۱.
- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید به تحقیق محمد ابراهیم ابوالفضل، ج ۱۰، ص ۹۱.
- ۶- مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۹۸-۳۹۷.
- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۳۲.
- دلائل النبوه بیهقی به نقل وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۹.
- اسدالغابه، ج ۲، ص ۵۰.
- ۷- تاریخ المدینه ابن زباله، به نقل وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۹۴ و ۹۱۴.
- تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۰۲.
- عمده الاخبار، ص ۱۵۲.
- اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۸۷.
- ۸- در توضیح این مطلب به جلد اول سیری در صحیحین از این نویسنده مراجعه شود.
- ۹- نمونه‌هایی از این حدیث‌های ساختگی که از رسول خدا - ص - نقل گردیده است:
 یخرج عندالقطاع من الزمان و ظهور من الفتن رجل یقال له السفاح فیکون اعطائه المال حشیاً. مسند احمد، ج ۳، ص ۸۰.
 تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۸.
 منّا السفّاح و منّا المنصور و منّا المهدی.
 تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۲.
 تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۶۳.
- اوصانی الله بذی القربی و امرنی ان ابدء بالعباس. مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۳۳۴ بدین ترتیب رسول خدا هم سه تن از خلفای عباسی را مورد تأیید قرار داده و هم عباس را برتر از همه افراد اهل بیت معرفی نموده است.

ص: ۱۴

از آنان، بنی‌امیه را از صحنه خارج کرده بود این شعار را به صورت مجسم در معرض تماشای همگان قرار ندهد؟ و اگر بنی‌امیه تلاش می‌نمود بدون توجه به افکار عمومی با ضمیمه کردن محل دفن عثمان به گورستان مسلمانان و انتقال سنگ قبر ابن مظعون به قبر ابن عفان سیاست خود را اعمال کند، چرا بنی‌عباس با توسعه و تغییر محل دفن عباس عموی پیامبر - ص - که به انگیزه اعتبار و احترام، در کنار بقیع و در مقبره خصوصی و خانوادگی دفن شده بود از به کارگیری این سیاست محروم شود؟ و اگر معاویه می‌خواست با نبش قبر حضرت حمزه و سایر شهدای احد، آثار جنایت تاریخی خود و خاندانش را از صفحه تاریخ بزداید و خاطره تلخ و نکبت‌بار شکافتن سینه حضرت حمزه عموی رسول خدا - ص - و جویدن جگر این مدافع شجاع و قهرمان اسلام را که به وسیله هند انجام گرفت به فراموشی بسپارد، چرا بنی‌عباس با احداث ساختمان در روی قبر مطهر آن حضرت ضمن معرفی و پیوند خویش با وی و اعلان شهامت و شجاعت و تجدید خاطره او که به نفع این خاندان و بر ضد بنی‌امیه بود استفاده نکند؟

و اما جنبه مذهبی این تحول:

با روی کار آمدن عباسیه‌ها، شیعیان و مخصوصاً بنی‌الحسن که در مدینه از موقعیت و محبوبیت خاصی برخوردار بودند و در دوران سلاطین اموی و مروانی در سخت‌ترین شرایط بسر می‌بردند به آزادی دست یافتند و به اظهار عقیده خویش پرداختند که این وضع تا بخشی از دوران خلافت منصور ادامه داشت، در این میان بعضی از بنی‌الحسن مانند عبدالله بن حسن محض و فرزندش محمد معروف به «نفس زکیه» از دوران امویها در پی کسب قدرت و در فکر روی کار آوردن اهل بیت و تفویض خلافت به فرزندان پیامبر - ص - بودند و فعالیت پنهانی آنان از چشم عباسیان دور نبود ولی در عین حال سفاح برای جلب خوشنودی شیعیان و جدا ساختن بنی‌الحسن از عبدالله و نفس زکیه هر نوع بذل و بخشش و احترام و همفکری با آنان را انجام می‌داد و از نمونه‌های این احترام و هم‌فکری، اعتراف سفاح به حقانیت امیرمؤمنان - ع - در اولین خطبه‌اش می‌باشد که پس از روی کار آمدنش ایراد گردید (۱) و نمونه دیگر احترام، تفویض فدک به بنی‌الحسن است که باز بوسیله سفاح انجام گرفت. (۲)

طبیعی است در چنین شرایط و با برداشته شدن همه موانع، شیعیان خاندان عصمت و بویژه سادات بنی‌الحسن در تعمیر و توسعه مدفن ائمه بقیع و تبدیل خانه عقیل به «حرم» بعنوان یک وظیفه دینی و شعار مذهبی اهتمام ورزیده و به مفهوم آیه قرآنی، تحقق خواهند بخشید و آن بیت رفیع را برای عبادت و ذکر خداوند سبحان و حضور ارادتمندان خاندان عصمت و طهارت آماده‌تر خواهند نمود که:

«فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم تجارة و لایع عن ذکر الله».

دفن پیکر مطهر امام صادق - ع - در داخل حرم

از این تحلیل تاریخی دو نتیجه بدست می‌آید:

۱- ایجاد ساختمان مدفن ائمه بقیع - علیهم السلام - و تبدیل خانه عقیل به حرم و زیارتگاه عمومی در دوران خلافت سفاح ۱۳۶- ۱۳۲ و یا در اوائل دوران خلافت منصور ۱۵۸- ۱۲۱۳۷ به وسیله یکی از این دو خلیفه و یا به وسیله بنی‌الحسن و شیعیان مدینه و یا هماهنگی هر دو جناح و با اهداف مختلف صورت گرفته است.

۲- همانگونه که در مقاله گذشته روشن گردید، اجساد مطهر سه تن از ائمه هدی؛ یعنی امام مجتبی، امام سجاد و امام باقر - علیهم السلام - که ارتحال و شهادت آنان به ترتیب در سالهای ۵۰، ۹۵ و ۱۱۴ واقع شده و در داخل خانه عقیل دفن شده است، ولی پیکر امام صادق - ع - که وفات وی در سال ۱۴۸ بوقوع پیوسته، نه تنها در داخل محوطه مسقف و در داخل خانه، بلکه در داخل حرم و پس از تبدیل شدن خانه عقیل به «مسجد» و زیارتگاه عمومی در کنار قبور ائمه سه گانه، به خاک سپرده شده است. و این بود مرحله

دوم از تاریخ حرم ائمه بقیع (ع).

متأسفانه در مورد تغییر و تحوّل‌ی که پس از این تاریخ تا قرن پنجم، در این حرم شریف بوجود آمده است، اطلاع دقیق و مستند تاریخی در دست نیست ولی با توجه به بحث‌های گذشته، مسلماً این حرم در طول این سه قرن نیز مورد توجه عباسیان و شیعیان بوده و از هر فرصت ممکن در تعمیر و تجدید بنای آن اهتمام ورزیده‌اند و بعضی از شواهد تاریخی نیز مؤید این حقیقت است.

از جمله، مطلبی است که مرحوم جزایری که در سال ۱۰۹۵ هجری به زیارت مدینه رفته است می‌نویسد: یکی از شیعیان ساکن مدینه به او گفت که در سال پیش، علمای مدینه به تفتیش کتبی که در خزانه بقیع بوده رفته و نسخه‌ای از «المزار» شیخ مفید را در آنجا یافتند که در آن نسبت به بعضی از صحابه بدگویی شده بود، کتاب را نزد قاضی آورده و از وی خواستند تا اجازه دهد قبه ائمه را تخریب نمایند. او گفت این قبه را هارون الرشید برای پدرش ساخته و من نمی‌توانم به خراب کردن این قبه قدیمی فتوا بدهم. (۳)

بطوری که در مرحله سوم از تاریخ حرم ائمه بقیع خواهیم دید، قبه‌ای که در قرن یازدهم مورد بحث بوده قاضی مدینه ساختمان آن را به هارون الرشید نسبت می‌داده است، همان بقعه و قبه‌ای است که در قرن پنجم به دستور مجد الملک ساخته شده است نه به وسیله هارون الرشید ولی گفتار قاضی مدینه نشانگر این است که هارون هم در دوران خلافتش ۱۹۳-۱۷۰ به این حرم شریف توجه و در تعمیر آن نقشی داشته است؛ بطوری که حتی گنبد و بارگاهی که تقریباً سه قرن پس از او و بدست یکی از وزرای ایرانی ساخته شده است، به وی منتسب گردیده است.

مرحله سوم از تاریخ حرم ائمه بقیع - علیهم السلام -

مرحله سوم از تاریخ حرم ائمه بقیع، از قرن پنجم و با ساختن گنبد در روی قبور آنان شروع می‌شود.

برای آشنایی خوانندگان عزیز با این بخش از تاریخ این حرم شریف و سهولت نیل علاقه‌مندان به چگونگی آن در طول هشت قرن، به نقل گفتار بعضی از مورخان و جهانگردان در این مورد می‌پردازیم:

طبق مدارک مسلم تاریخی، گنبد و بارگاه حرم ائمه بقیع که از نظر استحکام و ارتفاع، ظرافت و زیبایی بر همه قبه‌های موجود در بقیع، تفوق داشته و به مدت هشتصد سال سر بر آسمان می‌سوده و توجه مورخان و جهانگردان را به خود جلب و در صفحات تاریخ عظمت آن منعکس گردیده به دستور مجد الملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی البراوستانی القمی وزیر (۴) برکیارق از سلاطین سلجوقی (۵) ساخته شده است.

در این زمینه مورخ معروف ابن اثیر متوفای ۶۳۰ ه. ق در کتاب خود (الکامل) در حوادث سال ۴۹۵ ه. می‌گوید: در این سال امیر مدینه منظور بن عماره حسینی دنیا را وداع گفت و او معماری را که از اهالی قم بود و از سوی مجد الملک بلاسانی (۶) برای ساختن قبه حسن بن علی و عباس عموی پیامبر - ص - در مدینه به سر می‌برد به قتل رسانید.

سپس می‌گوید: این قتل پس از کشته شدن خود مجد الملک (در ایران) و پس از آن به وقوع پیوست که معمار یاد شده به مکه فرار نموده و امیر بر وی تأمین جانی داده بود. (۷)

مرحوم قاضی نورالله شوشتری می‌گوید:

و از آثار مجد الملک قبه حسن بن علی - ع - در بقیع است که علی؛ زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق و عباس بن عبدالمطلب در آنجا آسوده‌اند.

سپس می‌گوید: ... و چهار طاق عثمان بن مظعون را - که اهل سنت چنان پندارند که مقام عثمان بن عفان است - او بنا کرده است و مشهد امام موسای کاظم و امام محمد تقی در مقابر قریش در بغداد را هم او بنا نموده است و مشهد سید عبدالعظیم حسنی در ری

(۸) و غیر آن از مشاهیر سادات علوی و اشراف فاطمی - علیهم السلام - از آثار اوست. (۹)

مرحوم محدث قمی می‌گوید: بر اوستان قریه‌ای است از قرای قم و از آنجاست ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی مجدالملک شیعی وزیر برکیارق و از برای اوست آثار حسنه؛ مانند قبه ائمه بقیع و مشهد امام موسی و امام محمد تقی - علیهما السلام - و مشهد جناب عبدالعظیم و غیر ذلک (۱۰) بطوری که قبلاً اشاره گردید، این موضوع از مسلمات تاریخ است و گذشته از منابع یاد شده، در کتابهای تاریخی دیگر مانند منتخب التواریخ نیز آمده است. (۱۱)

تاریخ ساختمان گنبد ائمه بقیع

هیچیک از مورخان، تاریخ دقیق ایجاد ساختمان و بنای گنبد را که به دستور مجدالملک انجام پذیرفته، مشخص ننموده‌اند ولی با توجه به تقارن قتل معمار این حرم مطهر، با کشته شدن مجدالملک که در سال ۴۷۲ به وقوع پیوسته است می‌توان گفت که بنای قبه حرم ائمه بقیع نیز مقارن همان تاریخ و نهایتاً در اواخر دهه ششم یا در اوائل دهه هفتم از قرن پنجم به اتمام رسیده است. کیفیت گنبد و بارگاه ائمه بقیع

این بود تاریخ بنای گنبد حرم ائمه بقیع و تصریح مورخان در مورد بانی اصلی و معمار و مهندس آن.

۱- سفاح بهنگام ایراد اولین خطبه، زبانش بند آمد، داود بن علی در پایه دوم منبر قرار گرفت و بجای وی خطبه خواند که از جملات خطبه‌اش این است: ما وقف هذا الموقف بعد رسول الله احدی اولی به من علی بن ابیطالب و هذا القائم خلفی. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۰.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۹.

۳- مجله میقات، ش ۴، مقاله: حجاج شیعی در دوره صفوی، ص ۱۲۵-۱۲۴.

۴- لغتنامه دهخدا ابوالفضل مجدالملک را به فاصله هشت صفحه و ظاهراً از روی اشتباه به عنوان دو شخص مستقل گاهی وزیر ملک‌شاه و گاهی کاتب وی معرفی نموده است.

۵- برکیارق بن ملک‌شاه سلجوقی ملقب به رکن‌الدین و مکنی به ابوالمظفر از پادشاهان مشهور سلسله سلاجقه و چهارمین پادشاه ۴۹۸-۴۸۶ ه. ق. از این سلسله است. نگا: لغتنامه دهخدا.

۶- صحیح آن براوستانی است. یاقوت حموی می‌گوید: براوستان از روستاهای قم و از آنجاست مجدالملک وزیر برکیارق که در سال ۴۷۲ به قتل رسید.

۷- الکامل چاپ دارالکتاب العربی، بیروت، ج ۸، ص ۲۱۴.

مرحوم قاضی نورالله شوشتری مطلبی نقل می‌کند که دلیل بر متهم بودن مجدالملک به کشتن یک نفر اهل سنت می‌باشد، آنگاه این موضوع را مورد تردید قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد قتل معمار یاد شده هم با این قتل ارتباط داشته و موضوع دارای اهمیت بوده که در تاریخ منعکس شده است.

۸- اصل این قبه از آثار مجدالملک، ولی ایوانهای اطراف از آثار سلاطین صفوی است.

۹- مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۸.

۱۰- هدیه الاحباب، ص ۱۱۹.

۱۱- همان صفحه ۱۰۲.

ص: ۱۵

اینک نگاهی گذرا داریم به گفتار عدّه‌ای دیگر از مورّخان و جهانگردان که مشاهدات خود را درباره چگونگی این حرم شریف در طول هشتصد سال و به ترتیب زمانی در تألیفات و سفرنامه‌های خود ثبت و برای آیندگان به یادگار گذاشته‌اند.

در قرن هفتم: ابن جبیر جهانگرد معروف (متوفای ۶۱۴ هـ) در مورد گنبد ائمه بقیع می‌گوید:

«وهی قبه مرتفعه فی الهواء علی مقبره من باب البقیع».

«و آن قبه‌ای است مرتفع و سر بفلک کشیده که در نزدیکی درب بقیع واقع شده است». (۱)

ابن نجار مدینه‌شناس و مورخ معروف (متوفای ۶۴۳) نیز می‌گوید: «و هی کبیره عالیة قدیمه البناء و علیها بابان یفتح احدهما کل

یوم». (۲)

«این گنبد، بزرگ و مرتفع و دارای قدمت زمانی است، دو درب دارد که یکی از آنها هر روز باز است».

در قرن هشتم: خالد بن عیسی البلوی المغربی که در سال ۷۴۰ هـ. ق. به مدینه سفر کرده است، می‌گوید:

«وهی قبه کبیره مرتفعه فی الهواء». (۳)

«این گنبدی است بزرگ، مرتفع و سر بفلک کشیده».

و مشابه همین جمله را ابن بطوطه جهانگرد معروف (متوفای ۷۷۹ هـ. ق.) آورده است که:

«و هی قبه ذاهبه فی الهواء بدیعه الاحکام». (۴)

«و آن قبه‌ایست سر بفلک کشیده و از نظر استحکام، بدیع و اعجاب‌انگیز است».

در قرن دهم: سمهودی (متوفای ۹۱۱) می‌گوید:

«و علیهم قبه شامخه فی الهواء». (۵)

«در روی قبرشان گنبدی است بلند و سر بفلک کشیده».

در قرن سیزدهم: سر ریچارد بورتون (جهانگرد غربی که در سال ۱۲۷۶ هـ. ق. به مدینه مسافرت نموده در سیاحتنامه خود گنبد ائمه

بقیع را چنین توصیف می‌کند:

«و هذه القبه أكبر و أجمل جميع القباب الأخرى و تقع علی یمین الداخل من باب المقبره». (۶)

«این قبه که در دست راست واردین به بقیع قرار گرفته است، بزرگتر و زیباتر از همه قبه‌ها است».

در قرن چهاردهم: علی بن موسی که یکی از نویسندگان ساکن مدینه است و کتابی دارد به نام «وصف المدینه المنوره» که در سال

۱۳۰۳ هـ. ق. تألیف نموده، درباره بقیع و مقابر و گنبد‌های آن توضیحاتی دارد و راجع به قبه ائمه بقیع می‌گوید:

«و قبه آل البیت العظام و هی اکبر القباب». (۷)

و بالاخره ابراهیم رفعت پاشا که آخرین بار در سال ۱۳۲۵ هـ. ق. و ۱۹ سال قبل از تخریب حرم ائمه بقیع سفر حج نموده است،

می‌گوید:

«والعباس و الحسن بن علی و من ذکرناه معه تجمعهم قبه واحده هی اعلی القباب التی هنالك کقبه ابراهیم و ...». (۸)

و عباس و حسن بن علی و سه تن دیگر که قبلاً نام بردیم (ائمه سه‌گانه) در زیر یک قبه قرار گرفته‌اند که بزرگتر از همه قبه‌های

موجود در بقیع؛ مانند قبه ابراهیم و ... می‌باشد.

۲- گفتار ابن نجار را سمهودی در وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۶ آورده است.

۳- تاج المفرق فی تحلیه علماء شرق مطبوعه فضاله مغرب، ج ۱، ص ۲۸۸.

۴- رحله ابن بطوطه چاپ دارالتراث بیروت، ص ۱۱۹.

۵- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۶.

۶- موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۸۳.

۷- وصف المدینه المنوره صفحه ۱۰. این کتاب جزء مجموعه‌ایست به عنوان رسائل فی تاریخ المدینه که در سال ۱۳۹۲ ه. از طرف

منشورات دارالایمامه ریاض منتشر شده است.

۸- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.

فتنه قرامطه در مکه

یعقوب جعفری

فرقه «قرامطه» که در کتب تاریخی و ملل و نحل به عنوان گروهی پرخاشگر، فتنه‌جو، عامل کشتارهای دسته‌جمعی و غارت مسلمانان معرفی شده‌اند، شاخه‌ای از فرقه «اسماعیلیه» بودند که با عقائد ویژه خود، در بطن جامعه اسلامی ظاهر شدند، و باعث دردسرهای بسیاری برای کارگزاران رسمی حکومت در عهد خلفای عباسی گشتند و در این ستیز و پرخاش بود که بسیاری از مسلمانان بی‌گناه را قربانی انحرافات فکری و بلند پروازیهای خود ساختند و می‌توان گفت که عملکرد سیاسی و نظامی این گروه قابل مقایسه با گروه «خوارج» در عصر بنی امیه است، هر چند که از لحاظ اعتقادی مشابهتی با یکدیگر نداشتند.

«اسماعیلیه» گروهی از شیعیان بودند که پس از شهادت امام جعفر صادق - علیه السلام - به امامت «اسماعیل بن جعفر» و فرزندان او معتقد شدند و خود بعدها به فرقه‌های گوناگونی تقسیم گردیدند. در میان آنها افراد و شخصیت‌هایی پیدا شدند که هر کدام مذهب اسماعیلیه را به نوعی تفسیر و توجیه نمودند و به امامت شخص بخصوصی دعوت کردند.

یکی از چهره‌های معروفی که در میان دعاة و شخصیت‌های برجسته اسماعیلیه نخستین، اسم و رسمی دارد و منشأ پیدایش حوادث بسیاری شده است، شخصی به نام «حمدان قرمط» است که پس از مرگ ابوالخطاب اجدع یکی از بنیانگذاران فرقه اسماعیلیه، شاخه‌ای در این فرقه ایجاد کرد و حرفهای تازه‌ای آورد که بعدها طرفداران او را «قرامطه» یا «قرمطی» گفتند.

در منابع اهل سنت و - به پیروی از آنها - در منابع غربی، حمدان قرمط شاگرد و مرید عبدالله بن میمون قداح معرفی شده که گویا در شکل‌گیری اندیشه‌های حمدان قرمط نقش عمده‌ای داشته است، آنگاه عبدالله بن میمون را از موالی امام جعفر صادق - ع - شمرده. گاهی او را از اصل یهودی (۱) و گاهی دیصانی (۲) و گاهی ایرانی مجوسی (۳) دانسته‌اند و نسب فاطمیان مصر را نیز به او رسانیده‌اند. (۴)

این در حالی است که در منابع شیعی، عبدالله بن میمون توثیق شده و چنانکه خواهیم دید، هیچگونه احتمالی درباره قرمطی یا اسماعیلی بودن او داده نشده است.

پیش از نقل جملاتی از علمای رجال شیعه درباره عبدالله بن میمون، توجه خوانندگان عزیز را به چند نمونه از اظهارات نویسندگان دیگر جلب می‌کنیم:

ابن ندیم از شخصی به نام ابوعبدالله بن رزام که در رد اسماعیلیه کتابی نوشته است، چنین نقل می‌کند (و البته صحت و سقم مطلب را به عهده نمی‌گیرد):

«میمون قداح در ابتدا از پیروان ابوالخطاب بود و دعوی بر الوهیت علی بن ابیطالب می‌کرد او و پسرش عبدالله، دیصانی مذهب و از محلی در نزدیکی اهواز بودند و پسرش عبدالله مدت زیادی ادعای پیامبری کرد و شعبده‌باز و نیرنگ باز بود ... او به سلمیه نزدیک حمص گریخت و در آنجا مردی به نام حمدان بن اشعث ملقب به «قرمط» ... دعوت او را پذیرفت ...» (۵)

خواجه رشیدالدین پس از ذکر متفرق شدن اصحاب محمد بن اسماعیل بن جعفر می‌گوید: «عبدالله بن میمون قداح که به زی صوم و صلاه و طاعات متحلی بود، به عسکر مکرّم مقام کرد ... و از آنجا به کوهستان عجم اهواز آمد و مردم را دعوت می‌کرد و خلفای خود را به جانب عراق و ری و اصفهان و قم و همدان فرستاد. (۶)

فخر رازی در معرفی فرقه باطنیه می‌گوید:

نقل شده که یک مرد اهوازی که عبدالله بن میمون قداح نام داشت و از زنداقه بود، پیش جعفر صادق رفت و اکثر اوقات در خدمت

فرزندش اسماعیل بود پس از مرگ اسماعیل در خدمت فرزند او محمد قرار گرفت و چون محمد از دنیا رفت ... مدعی شد که محمد را فرزندی است که باید از او اطاعت کرد و زندقه را به او یاد داد ... (۷)

بطوری که ملا-حظه می‌فرماید عبدالله بن میمون به عنوان پایه‌گذار باطنیه و قرامطه و مردی شیاد و دروغگو معرفی شده است. در صورتی که در منابع شیعی او یکی از اصحاب خاص امام باقر و امام صادق شناخته شده که از آنها نقل حدیث می‌کرد. نجاشی در رجال خود می‌نویسد:

عبدالله بن میمون الأسود القداح برده آزاد شده بنی مخزوم ... از امام صادق-ع- روایت می‌کرد و مردی ثقه بود و کتابهای «مبعث النبی» و «صفه الجنة و النار» از اوست. (۸)

با وجود توثیق رجالی مهمی چون نجاشی، تردیدی در جلالت قدر عبدالله بن میمون نمی‌ماند، بخصوص این که در کتب رجالی ما هیچگونه قدحی درباره او نقل نشده و اگر او اسماعیلی بود بدون شک علمای رجال بیان می‌کردند؛ زیرا بطوری که می‌دانیم رجالیون ما حساسیت عجیبی درباره ذکر مذهب انحرافی شخص دارند. تنها نقطه مبهمی که وجود دارد، عبارتی است که کشی در باره او دارد. کشی پس از نقل حدیثی از امام باقر در تأیید عبدالله بن میمون می‌گوید: عبدالله بن میمون به «تزید» (کذا) قائل بود. (۹)

منظور از کلمه «تزید» روشن نیست بعضی‌ها آن را به معنای «دوست داشتن زید» گرفته‌اند و بعضی دیگر احتمالات بی‌ربط دیگری داده‌اند. (۱۰) دیگر این که در کتب ملل و نحلی که از طرف شیعه نوشته شده مانند فرق الشیعه نوبختی و المقالات و الفرق اشعری در معرفی اسماعیلیه و قرامطه نامی از ابن میمون برده نشده است و همچنین ثابت بن سنان که خود معاصر با حمدان قرمط بود و کتابی تحت عنوان «تاریخ اخبار القرامطه» نوشته است ابداً اسمی از عبدالله بن میمون نمی‌برد.

بهرحال از نظر منابع شیعی عبدالله بن میمون هیچگونه ارتباطی با قرامطه نداشته است. آنچه مسلم است این است که مؤسس فرقه قرامطه، از فرق اسماعیلیه، شخصی به نام حمدان بن اشعث قرمطی بود که پس از مرگ محمد بن اسماعیل بن جعفر از پیروان او جدا شد و با اظهار عقاید خاصی، انشعابی در اسماعیلیه به وجود آورد. بنا به نقل ابن ندیم، حمدان قرمط در قریه‌ای به نام «قس بهرام» کشاورزی و گاوداری می‌کرد و آدم بسیار باهوشی بود و مرد دانشمندی به نام «عبدان» که کتابهایی را تصنیف کرده بود به او گروید و مبلغانی را به سواد کوفه گسیل داشتند. (۱۱)

واژه «قرامطه»

دیدیم که نام فرقه «قرامطه» از لقب بنیانگذار آن حمدان قرمط اخذ شده است اکنون باید دید که این واژه به چه معنایی است و چرا به حمدان، «قرمط» گفته می‌شد. در اینجا احتمال‌های مختلفی داده شده که مهمترین آنها را می‌آوریم:

- ابن ندیم گفته: از آن جهت به حمدان، «قرمط» گفته می‌شد که قدی کوتاه داشت. (۱۲)

- بغدادی گفته: او در راه رفتن گامهای کوتاهی برمی‌داشت و یا در نوشتن میان خطوط فاصله کمی می‌داد. (۱۳)

- ابن منظور بی‌آنکه اشاره‌ای به وجه تسمیه قرامطه کند گفته است: قرمطه به معنای برداشتن گامهای کوتاه و هم به معنای نزدیک هم نوشتن و دقت در آن آمده است. (۱۴)

- جرجانی گفته: قرمط نام یکی از روستاهای واسط است (۱۵) و ابی خلف اشعری لقب حمدان را «قرمطویه» ذکر می‌کند. (۱۶)

- آقای دکتر مشکور از طبری و ثابت بن سنان نقل کرده که این واژه به معنای کرمیتی یعنی سرخی چشم است و از ابن جوزی نقل کرده که کرمیتی به معنای قوت بینایی و تیزبینی است، سپس اضافه کرده: چنین می‌نماید این کلمه از لهجه آرامی محلی شهر واسط به عاریت گرفته شده باشد که در آن قرمط هنوز به معنای تدلیس کننده است. کارل فولدرس می‌گوید: کلمه قرمط با ریشه یونانی «قرماتا» به معنای حرف، ارتباط دارد. همچنین نام قرمط به خط ویژه نسخی اطلاق می‌شود و الفبای سری قرمط نیز در متون یمنی

وجود دارد. (۱۷)

لوئی ماسینیون که تحقیقی درباره قرامطه دارد از «ولرز» نقل کرده که این واژه را با یکی از کلمات یونانی یکی دانسته ولی احتمال دارد که این اصطلاح مشتق از گویش محلی آرامی شهر واسط باشد؛ یعنی در جایی که قرمطا معنای مدلس می‌داده است ... اصطلاح قرمط از نظر خط‌شناسی به خطی اطلاق می‌شد که خط نسخی نام داشت. اخیراً «گریفینی» در متون یمنی به الفبای ویژه قرمطی برخورد کرده که سری بوده است. (۱۸)

بطروشیفکی پس از نقل گفته‌های ماسینیون در پاورقی کتاب خود از «ایوانوف» نقل کرده که گفته: کلمه قرمط از «قرمیثه» مأخوذ است که به معنای کشاورز، روستایی در لهجه سریانی بین‌النهرین سفلی؛ یعنی زبان آرامی می‌باشد. (۱۹)

ما تصور می‌کنیم که اگر این لقب را مخالفان قرامطه به رهبر آنها داده باشد، معنای تدلیس و مدلس مناسبتر است، بخصوص این که به عبدالله بن میمون نیز (با صرف‌نظر از صحت انتساب او به قرامطه) لقب شعبده‌باز و حيله‌گر داده‌اند. و اگر این لقب را پیروان حمدان قرمط به او داده باشند، مناسب چنین است که آن را به معنای کشاورز بگیریم؛ زیرا همانگونه که از ابن ندیم نقل کردیم، حمدان به کشاورزی و گاوداری مشغول بوده است هر چند احتمال این که این لقب به خاطر سرخی چشم یا کوتاهی قد یا گامهای کوتاه یا خط ریزنوشتن حمدان بوده احتمال بعیدی نیست و بهرحال، مسأله چندان مهم نیست.

اعتقادات قرامطه

اصول اولیه اعتقادات قرامطه، همان اصول پذیرفته شده در فرقه «اسماعیلیه» است، منتها این گروه از اسماعیلیه، یک سلسله اعتقادات ویژه‌ای دارند که آنها را از دیگر گروههای این فرقه متمایز می‌سازد. البته اعتقاداتی که به آنها منسوب است در کتب مخالفان آنها آمده و لذا نمی‌توان صحت آن را تضمین کرد.

طبق نوشته نوبختی و ابی خلف اشعری، قرامطه به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر معتقدند و او را همان امام قائم مهدی می‌دانند و حتی به نبوت و رسالت او و سایر ائمه قائل هستند و می‌گویند: رسالت در روز غدیر خم از پیامبر قطع و به امیرالمؤمنین علی و پس از او به ائمه بعد منتقل شد و آنها در عین این که امام هستند مقام رسالت را نیز دارند. آنها می‌گویند: محمد بن اسماعیل زنده است و در بلاد روم غایب می‌باشد. (۲۰)

ابوالحسن اشعری می‌گوید: قرامطه معتقدند که «محمد بن اسماعیل» هم اکنون زنده است و او همان مهدی است که از ظهور او خبر داده شده است. (۲۱)

۱- اسماعیلیان در تاریخ، نوشته چند تن از مستشرقین، ترجمه یعقوب آژند، مقاله برنارد لویس، ص ۸۰.

۲- ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۷۸.

۳- بطروشیفکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۲۹۹.

۴- انصاف‌پور، روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، ص ۴۵۴.

۵- ابن ندیم، همان.

۶- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۱۰.

۷- فخر رازی، اعتقادات فرق المسلمین، ص ۱۰۶.

۸- رجال نجاشی، ص ۱۴۸.

۹- کشی، اختیار معرفه الرجال، ج ۵، ص ۶۸۷.

- ۱۰- ممقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۲۰.
- ۱۱- ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۷۹.
- ۱۲- ابن ندیم، ص ۲۷۹.
- ۱۳- بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۸۲.
- ۱۴- لسان العرب، ج ۷، ص ۳۷۷. خیام نیشابوری گفته است:
اسرار جهان را نه تو دانی و نه من وین خط «قرمط» نه تو خوانی و نه من
- ۱۵- جرجانی، شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۸۸.
- ۱۶- المقالات و الفرق، ص ۸۳.
- ۱۷- دکتر محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۵۹.
- ۱۸- اسماعیلیان در تاریخ، ص ۱۳۴.
- ۱۹- اسلام در ایران، ص ۲۹۸.
- ۲۰- المقالات و الفرق، ص ۸۳ و فرق الشیعه، ص ۱۰۴.
- ۲۱- اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۹۸.

ص: ۱۸

شهرستانی می‌گوید: آنها (که در عراق به باطنیه و قرامطه و مزدکیه و در خراسان به تعلیمیه و ملحدیه معروف هستند) کلام خود را با بعضی از گفته‌های فلاسفه مخلوط کرده‌اند و کتابهایی در این باره نوشته‌اند. آنها می‌گویند: خداوند نه موجود و نه لاموجود است و همینطور نه عالم و نه جاهل و نه قادر و نه عاجز است و به همین گونه است سایر صفات خدا! زیرا اثبات حقیقی، اقتضا می‌کند که خداوند در جهتی که بر او اطلاق می‌کنیم با سایر موجودات شریک باشد و این همان تشبیه است. (۱) و نیز می‌گویند: همانگونه که افلاک و طبایع با تحریک نفس و عقل در حرکت هستند، جامعه بشری نیز با شرایع و به تحریک پیامبر و وصی او در حرکتند و این در هر زمانی دایر خواهد بود، آنهم به صورت هفت تا هفت تا، تا به دوره پایانی خود منتهی شود و زمان قیامت فرا برسد و تکالیف برداشته شود. (۲)

ابوالحسن ملطی پس از نسبت دادن عقاید عجیبی به آنها مانند اینکه آنها، فرائض؛ چون نماز، روزه، زکات و حج را واجب نمی‌دانند. اضافه می‌کند که آنها معتقدند: کسانی که با عقیده آنها مخالفند، کافر و مشرک هستند و خون و مالشان حلال است و می‌توان آنها را اسیر گرفت! (۳)

البته عقایدی که به قرامطه نسبت داده شد، بسیار بیش از اینهاست و اما تنها نمونه‌هایی از آن را آوردیم تا زمینه‌ای برای بحثهای بعدی باشد.

تشکیل دولت قرامطه در احساء و بحرین

به گفته مورخان در سال ۲۸۶ در مناطقی از جنوب خلیج فارس در بحرین و قطیف و احساء، قرمطی‌ها حکومت نسبتاً مقتدری تشکیل دادند که در رأس آن، شخصی به نام «ابوسعید جنابی» بود. درباره این شخص اطلاعات گوناگونی در دست است که مورخان به صورت پراکنده نوشته‌اند. یک گزارش از ابن حوفل در باره او در دست است که اطلاعات خوبی در مورد سوابق ابوسعید و چگونگی آشنایی او با قرمطیگری و کیفیت تشکیل حکومت در بحرین و موارد دیگر به دست می‌دهد و ما اینک متن عبارت ابن حوفل را می‌آوریم:

«ابوسعید بهرام جنابی از مردم «جنابه» و آرد فروش بود. او دعوت قرمطیان را قبول کرد و به «عبدان کاتب» شوهر خواهر حمدان قرمط گروید و در نواحی خود؛ یعنی جنابه (گنابه) و شهرهایی از مناطق گرمسیر فارس به دعوت پرداخت و مالهای فراوانی از مردم گرفت. تا این که حمدان قرمط از «کلواذا» برای او نامه‌ای نوشت و او را پیش خود فراخواند. پس از چندی او را همراه با عبدان کاتب، به بحرین فرستاد و او را مأمور به دعوت مردم آنجا کرد و با اموال و نامه‌ها و توصیه‌های خود، او را تقویت نمود.

ابوسعید که به بحرین آمد با زنی از آل سنبر ازدواج کرد و در میان اعراب منطقه، به دعوت پرداخت و مردم به او گرویدند و او با کمک آنان شهرهای اطراف را فتح کرد و عشایر و قبایل از ترس یا رغبت دعوت او را پذیرفتند. (۴)

طبری در گزارش کوتاهی می‌گوید:

در این سال (۲۸۶) مردی از قرامطه به نام ابوسعید جنابی در بحرین خروج کرد، جماعتی از اعراب و قرامطه دور او جمع شدند ... و کار او بالا گرفت. مردم آبادیها را کشت و به موضعی به نام قطیف رفت که میان آنجا و بصره چند مرحله (منزل) است و از مردم قطیف هم کشت. گفته شده که او اراده بصره نمود، والی بصره تصمیم قرامطه را به سلطان گزارش داد و او دستور داد که خراج و صدقات را جمع و حصاری دور بصره درست کنند. هزینه این کار چهارده هزار دینار تخمین زده شد که این هزینه را صرف کرده، حصاری دور بصره کشیدند. (۵)

ابن عماد حنبلی جزئیات بیشتری را به دست می‌دهد و اظهار می‌دارد که: حصار شهر بصره به دستور معتضد عباسی کشیده و ابوسعید در بصره پیمانہ کشی می‌کرد و در مورد لقب او می‌گوید: او از «جنابه» یکی از روستاهای اهواز بود. سپس از قول صولی

نقل می‌کند که ابوسعید مرد فقیری بود که آرد غربال می‌کرد. او به بحرین آمد و در آنجا خروج کرد و جماعتی از بقایای زنج و دزدها به او ملحق شدند و کار او بالا گرفت و سپاه خلیفه را بارها شکست داد. (۶)

طبق گزارش ثابت بن سنان: قرامطه بحرین در سال ۳۰۶ به دمشق حمله کردند و بسیاری از مردم را کشتند و مهمتر این که آنها به مصر هم هجوم آوردند و در محلی به نام «عین شمس» با لشکر «جوهر صقلی» فرمانده سپاه المعزالدین الله فاطمی روبرو شدند و آنها را شکست دادند ولی در حمله بعدی لشکر فاطمیان توانستند به قرامطه بحرین شکست بدهند و آنها را از مصر خارج کنند حسین بن بهرام قرمطی بحرینی چنین سرود:

یا مصران لم اسق ارضک من دم یروی ثراک، فلاسقانی النیل (۷)

مشابه این اطلاعات در بسیاری از کتب تاریخی آمده که ما از نقل آنها خودداری می‌کنیم و فقط این نکته را از ابن اثیر اضافه می‌کنیم که ابو سعید جنابی سرسلسله قرامطه بحرین در حالی کشته شد که بر احساء (۸) و قطیف و هجر و طائف و سایر بلاد بحرین حکومت می‌کرد. او را غلام خودش به قتل رسانید. (۹)

پس از کشته شدن ابوسعید، فرزند او ابوطاهر سلیمان جنابی - جنجالی‌ترین چهره در میان حکام قرمطی - قدرت را به دست گرفت و برنامه‌ها و تندرویه‌های پدر را دنبال نمود. او به تمام نواحی و اطراف دست‌اندازی کرد و همو بود که بارها به کاروانهای حجاج حمله کرد و آنها را کشت و بالأخره به مکه نیز حمله کرد و کشتارهای بیرحمانه‌ای به راه انداخت و حجرالأسود را از کعبه ربود که شرح مفصل آن به زودی خواهد آمد.

ابوطاهر آدم بی‌رحم و متهوری بود. او در سال ۳۱۱ به بصره که حصار دور آن کشیده بودند، حمله کرد و نیروهای او با نردبانهای مخصوص از بالای حصار به داخل شهر نفوذ کردند.

به گفته ابن کثیر: در این حمله هزار و هفتصد سواره تحت فرمان او بود و پس از عبور از حصار شهر هفده روز در آنجا ماندند و بسیاری از مردم را کشتند ... (۱۰)

ابوطاهر شهر «هجر» را پایتخت خود قرار داده بود که به گفته یاقوت مرکز بحرین بود و گاهی هم به همه بلاد بحرین «هجر» اطلاق می‌شد. (۱۱) او سربازان از جان گذشته و پیشمرگان بسیاری داشت که همین امر رمز پیروزیهای نظامی پی‌درپی او بود. نوشته‌اند که «ابن ابی الساج» هنگام حرکت دادن سپاه سی‌هزار نفری خود به عزم جنگ با قرمطیان، پیکی برای اتمام حجت نزد پیشوای آنان ابوطاهر جنابی فرستاد. چون پیک پیش ابوطاهر آمد ابوطاهر از او پرسید: «ابن ابی الساج» چه تعداد سپاهی با خود آورده است؟ پیک جواب داد: سی هزار نفر. ابوطاهر او را مسخره کرد و گفت: در حقیقت سه نفر هم ندارد. آنگاه روی به یکی از جنگجویان خود نمود و به او فرمان داد که در دم، خنجر برکشیده و شکم خود را بدزید. ابوطاهر به پیک گفت: با چنین جانبازی که از جنگجویان من دیدی، «ابن ابی الساج» چه کار تواند کرد؟ (۱۲)

بهر حال ابوطاهر موجود عجیبی بود و به بسیاری از شهرهای اطراف مانند شهرهای کوفه و بصره و رقه و قادسیه و رأس العین و نصیبین و کفرتونا و موصل و چند شهر دیگر حمله کرد و تمامی این حمله‌ها با کشتارهای وسیعی همراه بود و حتی قصد دمشق و فلسطین کرد ولی موفق نشد و همچنین او تا یک فرسخی بغداد رسید ولی از آنجا بازگشت. (۱۳)

ابوطاهر از شعرم بهره‌ای داشت و در قطعه شعری که به او منسوب است از بلند پروازی‌های خود و همینطور از اینکه او داعی بر مهدی است خبر داده است. البته منظور او از مهدی، مهدی فاطمی است که در آفریقا خروج کرده بود. آن شعرها این است:

أَغْرَكُم مِّنِّي رَجُوعِي إِلَى هَجَرَ فَعَمَّا قَلِيلٍ سَوْفَ يَأْتِيَكُمُ الْخَبِيرُ

إِذَا طَلَعَ الْمَرِيخُ مِنْ أَرْضِ بَابِلَ وَقَارَنَهُ كَيُؤَانَ فَالْحَذِرُ الْحَذِرُ

فَمَنْ مُبَلِّغُ أَهْلِ الْعِرَاقِ رِسَالَهُ بَأْتِي أَنَا الْمَرْهُوبُ فِي الْبَدْوِ وَالْحَضِرُ

فياويلهم من وقعة بعد وقعة يساقون سوق الشاء للذبح و البقر
سأصرف خيلي نحو مصر و برقة الى قيروان الترك و الروم و الخزر
تا آنجا که می گوید:

انا الداع للمهدى لاشك غيره انا الصارم الضرغام و الفارس الذكر
أعمّر حتى يأتي عيسى بن مريم فيحمد آثاري وارضى بما أمر (۱۴)

البته ما اینجا درصدد ذکر جزئیات دست‌اندازیهای ابوطاهر به شهرها نیستیم، از آنچه که به اختصار گفتیم، معلوم شد که ابوطاهر دولت مقتدری در بحرین و جنوب خلیج فارس تشکیل داده بود و مقابله با آن کار آسانی نبود و مسلمانان را در جریان ربوده شدن حجرالاسود به وسیله قرامطه که شرح آن را به زودی خواهیم آورد، نباید چندان توبیخ کرد.

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲- همان، ص ۱۹۴.

۳- ملطی، التنبیه و الرد، ص ۲۱-۲۰.

۴- ابن حوقل، صورة الأرض، ص ۶۲.

۵- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۸۶.

۶- ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۹۲.

۷- ثابت بن سنان، تاریخ اخبار القرامطه، ص ۵۸ و ۵۹.

۸- در بعضی از کتب مورخان غربی که به فارسی ترجمه شده، نام این شهر «لحساء» آمده است که اشتباه است و صحیح آن همان «احساء» می باشد این اشتباه به کتب بعضی از مورخان ایرانی نیز مانند آقای انصاف پور در کتاب روند نهضتها راه یافته است.

۹- کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۸۷.

۱۰- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۵۸.

۱۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۹۳.

۱۲- انصاف پور، روند نهضتها، ص ۴۷۰، به نقل از حبيب السیر.

۱۳- کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۸۷. همچنین رجوع شود به: مقریزی، الخطط، ج ۱، ص ۲۵۰ به بعد.

۱۴- ابن تغری، النجوم الزاهرة، ج ۳، ص ۲۲۶.

ص: ۱۹

پس از مرگ ابوطاهر در سال ۳۳۲ چند تن دیگر از سلسله جنابیان قرمطی در بحرین حکومت کردند ولی دیگر آن قدرت و شوکت را نداشتند.

حمله قرامطه به مکه و داستان حجرالاسود

هجوم بی‌امان قرامطه بحرین به شهرها و آبادی‌های دور و نزدیک و کشتارهای بی‌رحمانه مردم، رعب و وحشت زاید الوصفی در مسلمین به وجود آورده بود و در این میان کاروانهای حجاج بیش از همه در معرض خطر بودند. کاروانهای حجاج بخصوص حاجیانی که از طرف عراق به مکه می‌رفتند و مجبور بودند از حوزه نفوذ قرامطه عبور کنند، همواره مورد حمله آنها بودند این حملات در سالهای ۳۱۳ و ۳۱۴ آنچنان شدید بود که در این سالها هیچیک از کسانی که از راه عراق به مکه عازم بودند، موفق به انجام مناسک حج نشدند. (۱)

تا اینکه در سال ۳۱۷ خشونت به اوج خود رسید و فاجعه عظیم رخ داد. در این سال، قرامطه طبق یک نقشه و توطئه حساب شده، به کاروانهایی که از طریق عراق رهسپار مکه بودند، حمله نکردند و کاروانهای حجاج از جمله کاروان عراق به سرپرستی منصور دیلمی سالم و بدون مزاحمت به مکه رسیدند (۲) اما چون روز ترویبه رسید قرامطه به فرماندهی ابوطاهر جنابی حجاج را غافلگیر کردند و با یک یورش وحشیانه، هم به آنها و هم به ساکنین شهر مکه حمله کردند و دست به کشتار عجیبی زدند و اهانت بی‌سابقه در مورد مسجدالحرام اتفاق افتاد.

گفته شده است که در این واقعه ابوطاهر با یک سپاه نهصد نفری وارد مسجدالحرام شد و این در حالی بود که او مست بود و بر روی اسبی قرار داشت و ششمیر عریانی در دستش بود حتی اسب او نزدیک بیت ادرار کرد. (۳)

طبق نقل مورخان، قرامطه هر چه توانستند از حجاج و اهل مکه کشتند و از مقدسات اسلامی هتک حرمت کردند. آنها هزار و هفتصد نفر را در حالی که از استار کعبه گرفته بودند، کشتند. (۴) شمشیرهای قرامطه طواف کنندگان، نمازگزاران و کسانی را که به دره‌ها و کوهها فرار کرده بودند، درو می‌کرد و مردم فریاد می‌زدند که آیا همسایگان خدا را می‌کشی و آنها می‌گفتند: کسی که با اوامر الهی مخالفت کند همسایه خدا نیست. تعداد کشته شدگان مجموعاً به حدود سی هزار نفر رسید که بسیاری از آنها را در چاه زمزم ریختند و بعضی‌ها را بدون غسل و کفن و نماز در جاهای دیگر دفن کردند. (۵)

در همان حال که قرامطه مردم را از دم تیغ می‌گذرانیدند و از کشته‌ها پشته می‌ساختند، ابوطاهر کنار در کعبه این شعر را ترنم می‌کرد:

أنا بالله و بالله أنا يخلق الخلق وافنيهم أنا (۶)

قرامطه علاوه بر کشتارهای بی‌رحمانه و غارت اموال حجاج و اهل مکه، زیورها و از جمله پرده کعبه را غارت کردند و در آن را کردند و خواستند ناودان بیت را از جای خود بکنند ولی متصدی این کار سقوط کرد و مرد و مهمتر از همه، حجرالاسود را از جای خود برداشتند و با خود به بحرین بردند. موضوع ربودن حجرالاسود در همه کتابهای تاریخی که جریان حمله قرامطه به مکه را نقل کرده‌اند، آمده است و در بعضی از کتب این مطلب هم اضافه شده که ابوطاهر با گرز به حجرالاسود زد و حجر شکست و در همین حال خطاب به مردم می‌گفت: ای نادانها! شما می‌گفتید هرکس وارد این خانه شود در امنیت قرار می‌گیرد در حالی که دیدید آنچه را که من کردم. یک نفر از مردم که خود را برای کشته شدن آماده کرده بود لجام اسب او را گرفته و گفت: معنای این سخن (که مضمون آیه‌ای از قرآن است) آن نیست که تو می‌گویی بلکه معنای آیه این است که هرکس وارد این خانه شد او را در امان قرار دهید. در این حال، قرمطی اسب خود را حرکت داد و رفت و به او توجهی نکرد. (۷)

به گفته ابن کثیر، ابوطاهر قبه‌ای را که روی چاه زمزم بود خراب کرد و دستور داد باب کعبه را از جای خود کنند و پوشش کعبه

را برداشته و میان اصحاب خود قطعه قطعه کرد و به مردی دستور داد که بالای کعبه رفته و میزاب را از جای خود بکند ولی او از بالا افتاد و مرد، در اینحال ابوطاهر از کندن میزاب منصرف شد سپس دستور داد که حجرالاسود را قلع کنند پس مردی آمد و با گریزی بر آن کوبید و گفت: «طیراً ابابیل» کجاست؟ «حجاره من سجیل» کجاست؟ سپس حجرالاسود را کردند و به بلاد خود حمل کردند. (۸)

در تکمله‌ای که برای تاریخ طبری نوشته‌اند، آمده است که: قرامطه آثار خلفا را، که با آنها کعبه را زینت داده بودند، غارت کردند. آنها «دره الیتیم» را که چهارده مثقال طلا بود و نیز گوشواره‌های ماریه و شاخ قوچ ابراهیم و عصای موسی که هر دو با طلا قابل شده بودند و طبق و قرقره‌ای از طلا و هفده قندیل از نقره و سه محراب نقره‌ای که از قامت انسان کوتاهتر بود و به صدر بیت نصب شده بود، همه را غارت کردند. (۹)

در جریان کشتار حجاج به وسیله قرامطه چندین نفر از علما و محدثین نیز در حال طواف کشته شدند که نام تعدادی از آنان، از جمله: حافظ ابوالفضل محمد بن حسین جارودی و شیخ حنفی‌ها در بغداد ابوسعید احمد بن حسین بردعی و ابوبکر بن عبدالله رهاوی و علی بن بابویه صوفی و ابوجعفر محمد بن خالد بردعی (که ساکن مکه بود) در کتب تاریخی آمده است. (۱۰)

نقل شده است که یک نفر از محدثین در آن زمان، در حال طواف بود، وقتی طواف او تمام شد، شمشیرها احاطه‌اش کردند و چون خود را در آن حال دید این شعر را خواند:

تری المحیین صرعی فی دیارهم کفتیه الکهف لایدرن کم لبثوا (۱۱)

قرامطه یازده روز و به نقلی شش روز و به نقلی هفت روز در مکه ماندند، آنگاه به سرزمین خودشان - هجر - بازگشتند و حجرالاسود را با خود بردند، گفته شده که زیر حجرالاسود، چهل شتر هلاک شدند و جای حجرالاسود در گوشه کعبه خالی ماند و مردم دست خود را به جای آن می کشیدند و تبرک می جستند (۱۲). قرامطه، حجرالاسود را به شهر «احساء» بردند و این که در بعضی از منابع محل نگهداری حجرالاسود، بحرین یا هجر ذکر شده بدان جهت است که در آن زمان به منطقه وسیعی از شمال عربستان فعلی، بحرین و یا هجر گفته می شد که شهر «احساء» داخل همین منطقه قرار داشت.

وقتی قرامطه همراه با حجرالاسود و اموال غارت شده مردم، از مکه خارج و رهسپار «هجر» شدند، «ابن محلب» که در آن زمان امیر مکه از طرف عباسیان بود، با جمعیتی قرامطه را دنبال کردند و از آنها خواستند که حجرالاسود را به جای خود برگردانند و به جای آن تمام اموال اینها را تملک کنند. قرامطه نپذیرفتند در این هنگام امیر مکه با قرامطه جنگید ولی به دست آنها کشته شد. (۱۳)

همانگونه که گفتیم قرامطه خود را از اسماعیلیه می دانستند و لذا مطابق بعضی از نقل‌ها قرامطه در مکه به نام عبیدالله مهدی که همان ابو عبیدالله المهدی الفاطمی العلوی است که در آفریقا بود خطبه خواندند و حوادث را طی نامه‌ای به او نوشتند. وقتی عبیدالله مهدی از جریان آگاه شد طی نامه شدیدالحنی به ابوطاهر قرمطی نوشت: تعجب کردم از نامه‌ای که بر من نوشتی و در آن بر من منت گذاشتی که به نام ما جرائمی را درباره حرم خدا و همسایگان او مرتکب شدی، آنهم در اماکنی که از عهد جاهلیت تاکنون خونریزی در آنجا و اهانت به اهل آنجا حرام بوده است، آنگاه از این هم تجاوز کردی و حجرالاسود را که دست راست خدا در زمین است کندی و به شهر خود حمل نمودی و انتظار داشتی که از تو تشکر کنیم. خداوند تو را لعنت کند ... (۱۴)

این نامه را ثابت بن سنان به صورت دیگری آورده مطابق نوشته او بعد از جریان قرامطه، ابو عبیدالله المهدی نامه‌ای به ابوطاهر نوشت و عمل او را تقییح کرد و او را لعن نمود و از جمله نوشت: «برای ما در تاریخ نقطه سیاهی به وجود آوردی که گذشت روزگار آن را از بین نمی برد ... تو با این کارهای شنیع بر دولت ما و پیروان ما و دعاه ما نام کفر و زندقه را محقق کردی ...» او در این نامه ادامه داد که اگر اموال مردم مکه و حجاج را به خودشان برنگردانی و حجرالاسود را به جای خود عودت ندهی و پرده کعبه را بازپس ندهی، به زودی با لشکری که طاقت مقابله با آن را نداری به سوی تو خواهم آمد و من از تو بری هستم همانگونه

که از شیطان رجیم بری هستیم. (۱۵)

حجرالأسود مدت ۲۲ سال در بحرین ماند و در طول این مدت اقدامات دو قطب سیاسی در جهان اسلام؛ یعنی عباسی‌ها در بغداد و فاطمی‌ها در آفریقا برای وادار کردن قرامطه به باز پس دادن حجرالأسود بی نتیجه ماند، خلفا تا پنجاه هزار دینار به قرامطه پیشنهاد کردند که در مقابل آن حجرالأسود را باز پس بدهند، ولی آنها قبول نکردند (۱۶) به گفته ابن سنان که خود معاصر با وقوع این قضایا بود، برای قرامطه پولهای زیادی جهت رد حجرالأسود وعده کردند اما مورد قبول آنها واقع نشد و این تهدید مهدی علوی فاطمی بود که آنها را مجبور به این کار نمود. (۱۷)

بهرحال حجرالأسود در سال ۳۳۹ به مکه برگردانیده شد و آن را یک نفر از قرامطه به نام سنبر (که احتمالاً پدر زن ابوسعید قرمطی باشد) به مکه حمل نمود. گفته شده است که حجرالأسود را پیش از حمل به مکه، به شهر کوفه بردند و در ستون هفتم از جامع کوفه نصب کردند تا مردم آن را ببینند و برادر ابوطاهر نامه‌ای نوشته بود که در آن آمده بود: ما حجرالأسود را به امر کسی اخذ کردیم و به امر همان شخص باز گردانیدیم. (۱۸) و در بعضی از کتب جمله اخیر به این صورت آمده است: «اخذناه بقدره الله ورددناه، بمشیئه الله» ما آن را با قدرت خدا اخذ کردیم و با مشیت او برگردانیدیم. (۱۹)

وقتی حجرالأسود به مکه رسید، امیر مکه و همچنین جمعیتی از مردم مکه حاضر شدند و «سنبر» با دست خود حجرالأسود را به جای خود قرار داد و گفته شده که حجر را شخصی به نام حسن بن مزوق بنا به دیوار کعبه نصب کرد و با گچ آن را محکم نمود. (۲۰) و از افراد دیگری نیز نام برده شده است.

درباره این که چه کسی حجرالأسود را در جایگاه اصلی خود قرار داد، از یکی از علمای بزرگ ما مطلبی نقل شده که همراه با جریان کوتاهی است که ما آن را به اختصار نقل می‌کنیم:

از شیخ بزرگوار جعفر بن محمد قولویه که یکی از علما و محدثین صاحب نام شیعه و استاد شیخ مفید بود نقل شده در آن سال که حجرالأسود را قرامطه به مکه برگرداندند، رهسپار مکه شد؛ چون طبق عقیده علمای شیعه، حجرالأسود را کسی جز ولی خدا و معصوم در جای خود نمی‌گذارد و ابن قولویه برای دیدن امام عصر - ع - که حجرالأسود را به جای خود خواهد نهاد تدارک این سفر را دید. متأسفانه او در بین راه مریض شد و در بغداد ماند و نتوانست به مسافرت خود ادامه بدهد. یکی از دوستان مورد اعتماد خود را که معروف به «ابن هشام» بود، نایب گرفته و نامه‌ای را به او داد و سفارش کرد که این نامه را به کسی بدهد که حجرالأسود را در دیوار کعبه نصب کند. ابن هشام به مکه رفت و هنگام نصب حجرالأسود در آن مراسم حاضر بود. ابن هشام می‌گوید: می‌دیدم هر کس حجرالأسود را در جای خود می‌گذارد می‌افتد تا اینکه جوان خوش صورت و گندم‌گونی پیدا شد و حجر را از دست آنها گرفت و در محل خود نصب کرد و حجر در آنجا ماند و مردم خوشحال شدند آن آقا از مسجد خارج شد و من او را دنبال کردم تا بالأخره نامه ابن قولویه را به او دادم و او بدون آنکه نامه را بخواند فرمود: به او بگو خوفی بر تو نیست و سی سال دیگر زنده خواهی ماند. این را گفت و در حالی که من بهت زده شده بودم از نظرم ناپدید شد. (۲۱)

بهرحال، حجرالأسود پس از ۲۲ سال به جای خود عودت داده شد و نگرانی عمیق مسلمانان بلاد پایان یافت و این لکه ننگ بر دامن قرامطه تا ابد باقی ماند.

ما تصور می‌کنیم که سران قرامطه افرادی سودجو، جاه‌طلب و ریاست خواه بودند که از عقاید ریشه‌دار مردم دائر بر ظهور مهدی و نجات دهنده، سوءاستفاده کردند و نارضایی شدید مردم از حکومت عباسیان زمینه مناسبی شد که آنها خود را نمایندگان و داعیان مهدی معرفی سازند و افراد ناآگاه را که از وضع موجود در رنج و زحمت بودند، دور خود جمع کنند. آنها که افرادی فقیر و گاهی متوسط بودند با امیدهای واهی، دور قرامطه را که خود را داعیان بر مهدی قلمداد کرده بودند، گرفتند و در عمل به خاطر رسیدن به مال و ثروت بادآورده، دست به خشونت‌های بی‌حدی که سرانشان آنها را مجاز کرده بودند، زدند.

اینکه قرامطه بحرین گاهی خود را به فاطمیان مغرب می‌چسبانیدند؛ یکی برای استفاده از داعیه مهدویگری آنان بخصوص ابوعبیدالله المهدی العلوی بود و دیگری به علت رقابت و خصومتی بود که میان فاطمیان و عباسیان وجود داشت (۲۲). و اینها که در قلمرو عباسیان بودند و نارضایی مردم را از حکومت آنان می‌دیدند، از امیدهای مردم بر دور دست‌ها سوء استفاده می‌کردند و آنها را به اطاعت از فاطمیان می‌خواندند، و شاید فتنه‌ای را که در سال ۳۱۷ در مکه به وجود آوردند و مراسم حج را بهم زدند و حجرالأسود را ربودند به این جهت بوده که زمینه را برای تسلط فاطمیان بر مکه فراهم سازند، چون شایع بود که کسی می‌تواند لقب «امیرالمؤمنین» بگیرد که بر حرمین شریفین تسلط داشته باشد و امیر حاج را او معین کند. اما با وجود این دیدیم که خلیفه فاطمی چگونه اعمال قرامطه را تقبیح کرد و طی نامه شدید اللحنی که قسمتهایی از آن را پیش از این آوردیم از آنها بیزاری جست و عمل آنها را مایه شرمندگی و رسوایی دانست.

بطوری که اشاره کردیم، سران قرامطه از موضوع مهدویت بسیار سوء استفاده کردند. یکبار در سال ۳۱۶ قرامطه در نزدیکی کوفه از سپاه عباسیان شکست خوردند و پرچم‌های آنان به دست نیروهای خلیفه افتاد. در آن پرچم‌ها این آیه نوشته شده بود: «و نرید أن نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمةً و نجعلهم الوارثین» (۲۳). بطوری که می‌دانیم این آیه که مربوط به نجات قوم موسی از دست فرعون است، به ظهور حضرت مهدی و نجات جامعه بشری از فرعونیان و طاغوتیان نیز تفسیر شده است. سران قرمطی با عوام فریبی خاصی اعتقاد مردم را درباره مهدویت، بازیچه دست خود کرده بودند.

پس از افول قدرت قرامطه حکومتها آنها را هرکجا یافتند کشتند بخصوص سلطان محمود غزنوی که بسیار ضد قرامطه بود. شاعر دربار او «فرخی سیستانی» گفته:

ملک ری از قرمطیان بستدی میل تو اکنون به منا و صفاست

و پس از مرگ او گفت:

آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند ایمنی یابند از سنگ پراکند و دار

۱- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۶۵-۱۶۳

۲- همان، ص ۱۷۱؛ و تقی‌الدین الفاسی، شفاء الغرام باخبار البلد الحرام، ج ۲، ص ۲۱۸.

۳- نجم عمر بن فهد، اتحاف الوری باخبار ام القری، ص ۳۷۴، در شفاء الغرام تعداد سپاه قرامطه هفتصد نفر ذکر شده.

۴- شفاء الغرام، ج ۲، ص ۲۱۸.

۵- احمد السباعی، تاریخ مکه، ج ۱، ص ۱۷۱.

۶- تاریخ اخبار القرامطه، ص ۵۴. این شعر به صورتهای مختلف نقل شده آنچه در بالا- آوردیم، علاوه بر اخبار القرامطه، در کتابهای: النجوم الظاهرة، ج ۳، ص ۲۲۴ و شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۷۴ و اتحاف الوری، ج ۲، ص ۳۷۵ و تاریخ مکه، ج ۱، ص ۱۷۱ و چندین کتاب دیگر به همین صورت آمده ولی در بعضی کتب دیگر مصراع دوم شعر به این صورت نقل شده: اخلق الخلق و افنیهم انا. البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۷۱ که نوعی ادعای الوهیت است و لذا بنظر می‌رسد که صورت دوم درست نباشد.

۷- ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۲۲۳.

۸- البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۷۲.

۹- عریب القرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۱۳۴ ذیل حوادث سال ۳۱۶ گفتنی است که تاریخ طبری با حوادث سال ۳۰۲ پایان می‌یابد. ضمناً همانگونه که می‌دانیم فتنه قرامطه در مکه در سال ۳۱۷ اتفاق افتاده ولی قرطبی آن را در ذیل حوادث سال ۳۱۶

آورده که اشتباه است.

- ۱۰- اتحاف الوری، ج ۲، ص ۳۷۶.
- ۱۱- البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۱۷۲.
- ۱۲- اتحاف الوری، ج ۲، ص ۱۷۸.
- ۱۳- کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۰۴ و البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۱۷۲. ابن کثیر نام امیر مکه را ذکر نکرده ولی ابن اثیر او را «ابن محلب» می‌داند و بعضی از مورخان از جمله ذهبی نام او را «ابن محارب» ذکر کرده‌اند. العبر فی خبر من غیر، ج ۲، ص ۱۶۷. و به همین صورت است در: النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۲۲۴.
- ۱۴- اتحاف الوری، ج ۲، ص ۳۷۸.
- ۱۵- تاریخ اخبار القرامطه، ص ۵۴.
- ۱۶- البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۲۳۷.
- ۱۷- تاریخ اخبار القرامطه، ص ۵۷.
- ۱۸- البدایه و النهایه؛ ج ۱۱، ص ۲۳۷. و تاریخ اخبار القرامطه، ص ۵۷ و کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۳۳۵.
- ۱۹- النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۳۰۲.
- ۲۰- اتحاف الوری، ج ۲، ص ۳۹۵.
- ۲۱- قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷۶. و کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۰۲ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵۸.
- ۲۲- کار این رقابت بعدها به جایی رسید که خلیفه عباسی در قدح نست فاطمیان مصر که خود را از بنی‌هاشم می‌دانستند، در سال ۴۰۲ شهادتنامه‌ای درست کرد و از علما و بزرگان مخصوص علویون از جمله سید مرتضی و سید رضی امضا گرفت و این در حالی بود که سید رضی در مدح فاطمیان شعر گفته بود. رجوع شود به: سیوطی، حسن المحاضره، ج ۲، ص ۱۵۱. و کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۶۳.
- ۲۳- کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۹۴.

با یاران پیامبر ص - در مدینه

جوئیبر محمد نقدی

آوازه اسلام از شبه جزیره فراتر رفته بود. مشتاقان از هرسو برای درک اسلام به مدینه می آمدند؛ «جوئیبر» نیز از جمله شیفتگان اسلام بود که با شنیدن آوازه پیامبر ص - در طلب اسلام از «یمامه» (۱) به سوی مدینه شتافت و خدمت آن حضرت رسید. او اسلام اختیار کرد و در دین خود فردی ثابت قدم و پایدار شد. جوئیبر مردی کوتاه قد، سیه چهره نازیب، فقیر و برهنه بود. پیامبر ص -، این یاور تازه وارد را به گرمی پذیرفت، و چون فردی تهی دست و بی چیز بود، برایش جیره‌ای از غذا که شامل مقداری خرما بود قرار داد. دو دست لباس هم برایش تهیه کرد و او را در مسجد خود جای داد. جوئیبر شبها هم در مسجد پیامبر ص - می خوابید.

مدتی اینچنین سپری شد، کم کم تعداد غریب‌ها و مساکین روبه فزونی گذاشت و فضای محدود مسجد بر آنها تنگ شد. بیک وحی فرا رسید، و پیامبر ص - مأمور شد که مسجد را از وجود این افراد خالی کند، و همه دربهایی را که از خانه‌های انصار به مسجد باز می شد ببندد، مگر درب خانه حضرت علی - علیه السلام - (۲) و بیت حضرت فاطمه - سلام الله علیها - را و از آن تاریخ به بعد قرار شد نه فرد جنب از مسجد عبور کند و نه غریبی در مسجد بخوابد.

پیامبر ص - دستور داد جایگاهی سقف دار در کنار مسجد ساختند که بعدها آن جایگاه به «صُفّه» (۳) معروف شد. غریب‌ها و فقرا را در آنجا مسکن داد، تا روزها در سایه آن بیسایند و شبها هم، همانجا بخوابند. کسانی که در آنجا زندگی می کردند «اصحاب صُفّه» نام گرفتند.

پیامبر ص - خود، از خرما و کشمش و گندم و جو سهمی برای آنها معین کرده بود، بقیه مسلمانان هم به پیروی از پیامبر ص -، آنها را در غذای خود شریک ساختند و زکات و صدقات خود را هم به آنان می دادند.

وجود نازنین پیامبر ص - همواره ایشان را مورد تفقد قرار می داد، او در جمعشان حضور پیدا می کرد و با آنان انس و مجالست داشت. (۴)

روزی در حالی که با نگاه شفقت آمیز خود به جوئیبر می نگریست، با عظوفت او را مورد خطاب قرار داده، فرمود:
جوئیبر! تو نمی خواهی ازدواج کنی؟

اگر همسری انتخاب کنی، هم خود را از لغزش و گناه حفظ کرده‌ای و هم او تو را در دین و دنیا یاور خواهد بود.
جوئیبر با لبخندی که حاکی از رضایت باطنی او بود پاسخ داد:

پدر و مادرم فدای شما باد، چه کسی حاضر است با من ازدواج کند؟!

به خدا سوگند من نه حَسَبی دارم نه نَسَبی، نه مالی و نه جمالی، کدام زن حاضر است همسر چون منی بشود؟!

پیامبر ص - فرمود: کسانی که در جاهلیت از اشراف بودند و اسلام نیاوردند پست شدند، و کسانی که پست بودند با قبول اسلام شریف و عزیز شدند. اسلام کبر و تفاخر جاهلیت را نابود کرد و امروز همه مردم، چه سیاه و چه سفید، چه عرب و چه عجم، قُرشی و غیر قُرشی همه با هم برابرند. هیچ کس را بر دیگری فضیلتی نیست؛ زیرا همه از آدم هستند و آدم از خاک. بهترین و محبوبترین مردم نزد خداوند در روز قیامت، مطیع ترین و باتقواترین آنان است.

جوئیبر، هیچ کس از تو برتر نیست، مگر اینکه از تو باتقواتر باشد.

آنگاه پیامبر ص - فرمود: می روی پیش «زیاد بن لَبید» (۵) او از نظر خانوادگی شریف ترین فرد قبیله «بنی بیاضه» است و از قول من به

او می‌گویی که: دخترش «ذلفاء» را به عقد ازدواج تو در آورد.

جویر به نزد زیاد بن لیب رفت.

زیاد با جمعی از میهمانانش در منزل نشسته بود.

جویر برای زیاد پیغام داد که: من فرستاده رسول خدایم و حامل پیامی از جانب او هستم.

به او اذن دخول دادند، جویر داخل شد، سلام کرد، همه نگاهها متوجه او شد.

او زیاد بن لیب را مخاطب قرار داد و گفت:

پیامبر ص -، مرا برای رساندن پیامی فرستاده، آیا آشکارا و بلند بگویم، یا در خلوت و آهسته به خود شما؟

زیاد در پاسخ گفت: نه بلند بگو و در حضور، این برای من شرف و افتخار است.

جویر اظهار داشت؛ پیامبر ص - فرموده که: دخترت ذلفاء را به عقد ازدواج من درآوری.

زیاد که انتظار شنیدن چنین سخنی را از مثل جویر نداشت، یکباره رنگ چهره‌اش تغییر کرد، و با تعجب پرسید:

راستی پیامبر ص - تو را برای چنین امری فرستاده؟

جویر در پاسخ گفت: بله، من هرگز بنا ندارم بر پیامبر ص - دروغ بینم.

زیاد که به اندازه کافی از شنیدن این سخن عصبانی شده بود، در حالی که سعی می‌کرد خود را کنترل کند، ادامه داد:

ما دخترانمان را به افراد هم‌شان خود از انصار می‌دهیم، تو برگرد تا من خودم پیامبر ص - را ملاقات کنم و عذر من را به او بگویم.

۱- «یمامه» نام منطقه‌ای است در وسط جزیره‌العرب بین نجد و یمن که از شرق به بحرین متصل است و از غرب به حجاز. امروز نام

این منطقه «عارض» است؛ اما شهر «یمامه» در جنوب غربی احساء که یکی از مناطق سه گانه عربستان است می‌باشد.

«یمامه» شهری بزرگ و آباد و حاصلخیز است مسلمیه کذاب در آنجا بوده. این شهر از شمال نزدیک ریاض پایتخت فعلی عربستان

است. دائرة المعارف فرید و جدی، ج ۱۰ ص ۹۵۴. و تاریخ المملكة العربیة السعودیة، ج ۱، ص ۲۲.

۲- در چهار طرف مسجد النبی درب‌ها و پنجره‌هایی از خانه‌های مجاور مسجد رو به مسجد گشوده شده بود، از جمله آن دربها،

درب خانه ابوبکر، عمر، عثمان، حمزه و عباس عموهای پیامبر ص - و حضرت علی علیه‌السلام - بود که پیامبر ص - به فرمان خداوند

مأمور شد همه دربها و پنجره‌ها بجز درب خانه حضرت علی علیه‌السلام - را ببندد. این مطلب در کتب معتبر شیعه و در منابع و

مصادر اهل سنت با سندهای بسیار محکم نقل شده است نگاه کنید به: «القول المسدّد» تألیف: ابن حجر عسقلانی چاپ مؤسسه

یمامه بیروت، صفحات: ۵۸-۵۲. و «وفاء الوفاء»، ج ۲، صفحات: ۴۸۰-۴۷۵. و «امالی شیخ صدوق» چاپ مؤسسه اعلمی بیروت، ص

۲۷۳ و ۲۷۴. و «عیون اخبار الرضا» ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

بطوری که از قرائن و شواهد تاریخی به دست می‌آید، از جمله: وجود حمزه در زمان بستن دربها و به شهادت رسیدن او در پایان

سال سوم هجری در جنگ احد، مسأله سد ابواب در سال سوم هجرت پیامبر ص - به مدینه اتفاق افتاده است.

۳- «صیفه» در لغت به معنای ایوان یا جای سقف دار و سایه‌دار است. این مکان به دستور پیامبر ص - در کنار مسجد النبی برای

استراحت مهاجران و میهمانان اسلام که خانه و کاشانه و همسر و اولادی نداشتند ساخته شد. و اکنون به صورت سکویی که قریب

نیم متر از زمین مرتفع‌تر است در قسمت شمالی مسجد روبروی محراب تهجد پیامبر ص - و مقابل ضریح حجره حضرت فاطمه

سلام الله علیها - می‌باشد که با توسعه مسجد النبی در داخل آن قرار گرفته.

طول این سکو ۱۲ متر و عرض آن ۸ متر و مساحت آن ۹۶ متر می‌باشد.

- مورخین تعداد افرادی را که در این مکان استراحت می کرده‌اند و همواره در اثر ازدواج و یا موت و مسافرت کم و زیاد می شده‌اند تا ۹۲ نفر نوشته‌اند. مدینه شناسی، ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.
- ۴- «دلائل النبوة» تألیف: احمد ابن حسین بیهقی، چاپ دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۱، ص ۳۵۱.
- ۵- «زیاد بن لبید» از افراد قبیله خزرج مدینه است که قبل از هجرت پیامبر ص -، به مکه رفته و مدتی در آنجا اقامت گزیده، سپس با پیامبر ص - به مدینه هجرت کرده است.
- او در بیعت عقبه و در جنگ بدر و احد و خندق و بقیه غزوات پیامبر ص - حضور داشته. پیامبر ص - مدتی او را برای ولایت به حصر موت در یمن اعزام نمود. او در سال ۴۱ هجری وفات کرد.
- «اسد الغابه»، ج ۲، ص ۲۱۷. و «تهذیب الکمال» ج ۹، ص ۵۰۸-۵۰۶.

ص: ۲۲

سکوت مجلس را فرا گرفت، جویر بی‌درنگ باز گشت.

در حالی که جویر مجلس را ترک می‌کرد، زیاد با خشم فریاد زد:

به خدا سوگند نه قرآن به چنین چیزی نازل شده و نه پیامبر ص - برای چنین امری ظهور کرده!

این سخن پدر را، دخترش ذلفاء از اندرون خانه شنید.

کسی را پیش پدر فرستاده او را به نزد خود طلبید.

پدر وقتی به اندرون آمد، دخترش به او گفت: پدرجان این چه سخنی بود که تو گفتی؟

پدر گفت: تو می‌دانی او چه گفت؟! او آمده می‌گوید: پیغمبر ص - گفته، من تو را به عقد ازدواجش در آورم!

دختر در پاسخ پدر گفت: حتماً راست می‌گوید. آخر او چگونه ممکن است بر پیغمبر ص - در حالی که زنده است دروغ ببندد؟ فوراً کسی را بفرست که او را برگرداند.

زیاد، چاره‌ای ندید جز اینکه کسی را روانه کند تا جویر را برگرداند. قاصد زیاد، در مسیر راه، جویر را یافت و او را برگرداند.

زیاد به استقبال جویر شتافت و از او عذرخواهی کرد، او را به گرمی پذیرفت و تقاضا کرد در منزلش استراحت کند تا او برگردد. و فوراً خود را به پیامبر ص - رساند و گفت:

پدر و مادرم به فدای شما باد، جویر از طرف شما پیش من آمده تقاضای ازدواج با دخترم را دارد، من هم متأسفانه به نرمی با او سخن نگفتم، اما اکنون خودم شخصاً خدمت شما آمده‌ام تا عرض کنم که:

ما دخترانمان را به افراد هم‌شان خود از انصار شوهر می‌دهیم.

پیامبر ص - فرمود:

ای زیاد! جویر مؤمن است و مؤمن کفو و هم‌شان مؤمنه است، تو نباید نسبت به او بی‌مهری کنی، دخترت را به عقد او در آور.

زیاد، با شنیدن این سخنان برگشت، و آنچه شنیده بود برای دخترش باز گو کرد.

دختر، ضمن اظهار رضایت گفت: پدرجان اگر از فرمان پیامبر ص - اطاعت نکنی کافر شده‌ای.

پدر دست جویر را گرفت، او را به میان قوم خود برد و طبق سنت خدا و رسولش ذلفاء را به عقد او در آورد.

زیاد، مهر و خرج عروسی را هم خود بر عهده گرفت.

از جویر پرسیدند: آیا منزلی داری که عروس را آنجا بیاوریم؟

جویر پاسخ داد: به خدا سوگند نه، منزل ندارم.

زیاد بن لیبید برایش خانه‌ای با کلیه وسایل تهیه کرد، و عروس را به خانه او بردند.

جویر خود را بیاراست و به منزل در آمد. هنگامی که وارد خانه شد یکه خورد. او با دیدن خانه وسیع، و وسایل آماده و آن عروس

زیبا و خوشبو، بی‌اختیار به یاد روزهای غربت و تنهایی و بی‌چیزی خود افتاد، حالت عجیبی به او دست داد، به گوشه‌ای از اتاق

رفت، شروع کرد به تلاوت قرآن و خواندن نماز.

آن شب را تا صبح به شب زنده‌داری و راز و نیاز با معبود گذراند. سحرگاهان ندای مؤذن در شهر مدینه طنین انداخت، دو زوج

جوان وضو ساختند و به مسجد رفته نماز گزارند.

وقتی صبحگاهان به منزل بازگشتند جویر نیت روزه کرد و آن روز را هم روزه داشت.

زن‌ها از ذلفاء حال داماد را پرسیدند، او گفت: دیشب تا صبح مشغول تلاوت قرآن و خواندن نماز بود.

خانواده ذلفاء سعی کردند این امر را از پدرش زیاد مخفی نگه دارند.

با فرارسیدن شب، جویر دوباره به راز و نیاز و نیایش با پروردگار پرداخت و تا سه شبانه روز این وضع ادامه داشت. سرانجام خبر به گوش پدرش زیاد رسید.

زیاد عصبانی شد و یکسره نزد پیامبر ص - رفت که:

یا رسول الله! شما مرا به ازدواج دخترم امر کردی، با اینکه بر خلاف میل بود، اما اطاعت شما بر من واجب کرد که این کار را بکنم. پیامبر ص - فرمود: مگر چه عمل زشتی از جویر مشاهده کرده‌ای؟

زیاد ادامه داد: او را به گرمی پذیرفتم، برایش خانه خریدم، همه وسایل زندگی را مهیا کردم، عروس را به خانه‌اش فرستادم، اما سه شب از ازدواج آنها می‌گذرد ولی جویر نه نگاهی به دخترم می‌کند و نه اعتنایی به او می‌کند، من فکر می‌کنم که او اصلاً به زن نیازی ندارد. شبانه روز کارش تلاوت قرآن و رکوع و سجود است؛ شما خود هرطور صلاح می‌دانید حکم کنید. پیامبر ص - به دنبال جویر فرستاد.

جویر فوراً آمد. پیامبر ص - از او پرسید: تو به زن علاقه‌ای نداری؟

جویر با تعجب پاسخ داد: من؟! هرگز اینطور نیست، اتفاقاً بسیار زن دوست هستم.

پیامبر ص - فرمود: به خلاف ادعای تو من مطالبی شنیده‌ام، می‌گویند تو حتی به زن خود نگاه هم نمی‌کنی.

جویر آهی از دل برکشید و در پاسخ پیامبر ص - عرض کرد:

یا رسول الله! من وقتی وارد خانه‌ای بزرگ شدم و همه وسایل زندگی را در آن مهیا دیدم با همسری زیبا، به یاد پیچارگیهای قبل از ازدواج افتادم. روزهایی که نه خانه‌ای داشتم و نه کاشانه‌ای، غریب بودم و تنها، با عده‌ای فقیر و مسکین زندگی می‌کردم که نه غذای درستی داشتیم و نه لباسی، دلم می‌خواست در پاسخ این همه نعمتی که خداوند بزرگ بر من ارزانی داشته شکر او را به جای آورم. لذا این سه شبانه‌روز را به نماز و روزه گذراندم تا بدین وسیله حدّ اقل اطاعت را به جای آورده باشم. و فکر می‌کنم در برابر این همه نعمت اصلاً کاری نکرده‌ام. اما شما مطمئن باشید که هم همسر و هم خانواده او را راضی نگاه خواهم داشت. پیامبر ص - کسی را به نزد زیاد فرستاد و او را به نزد خود فرا خواند.

هنگامی که زیاد خدمت پیامبر ص - آمد، او را از این عمل پسندیده جویر آگاه ساخت.

زیاد و همه افراد فامیلش خوشحال شدند.

جویر به آنچه وعده داده بود عمل کرد و زندگی خوشی را با همسر با ایمانش شروع نمود.

*** چیزی از این ازدواج باشکوه و روحانی نگذشته بود که جنگی پیش آمد و جویر در رکاب پیامبر ص - برای دفاع از اسلام عازم جبهه نبرد شد.

در آن جنگ جویر شهید شد. و پس از آن، اشراف زادگان زیادی برای خواستگاری ذلفاء با پیشنهاد مهرهای بسیار سنگین در انتظار اجابت او نشستند. (۱)

مفترحة الانام في تأسيس بيت الله الحرام

زين العابدين بن نورالدين علي حسيني كاشاني

(شهادت ۱۰۴۰ ه. ق.)

به ضمیمه

گزارشی از مدینه و بقیع در سال ۱۲۵۵

از: سید اسماعیل مرندی

به کوشش: رسول جعفریان

۱- مشروح این داستان با سندی بسیار محکم از طریق ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه‌السلام- در کتاب شریف فروع کافی جلد ۵، صفحات ۳۴۳-۳۳۹، آمده است.

ص: ۲۳

مقدمه

میرزا زین العابدین کاشانی از علمای قرن یازدهم هجری و از شاگردان ملا محمد امین استرآبادی بنیادگذار تفکر نوین اخباری و صاحب فوائد المدنیه است. وی از عالمان مقیم مکه بوده و در همین شهر نیز به دست سنیان متعصب به شهادت رسیده است. شهادت وی دلایل خاصی داشته؛ همانطوری که در مقاله ما، در شماره ۴ مجله میقات صص ۱۱۶-۱۱۹ آمده: درباره روز عرفه میان شیعه و سنی اختلاف نظر پیش آمده و به دلیل عدم تبعیت شیعیان از سنیان، افراطیون سنی دست به شهادت زائران شیعی می‌زده‌اند. میرزا زین العابدین، به تصریح عبدالحی رضوی، به همین دلیل به شهادت رسیده است. (۱)

صاحب ریاض شرح حال کوتاهی از وی آورده و با یاد از شهادت او، دلیل آن را ذکر نکرده است. (۲) از وی اجازه‌ای باقی مانده که برای یکی از شاگردانش به نام عبدالرزاق مازندرانی نوشته و متن آن را مرحوم مجلسی - ره - در بحارالانوار (۳) آورده است. آنچه در اینجا آمده رساله کوتاه اما با ارزشی است که او طی یک ماجرای جالب درباره بنای کعبه و برخی اماکن مکه مکرمه نگاشته است. به نوشته مؤلف در ظهر روز چهارشنبه ۱۹ ماه شعبان ۱۰۳۹ سیل عظیمی در مکه آمده و آب زیادی به داخل مسجد وارد شده است؛ به دنبال آن تعداد زیادی از مردم - که به نوشته او حدود ۴۴۲ نفر می‌شدند - در آن سیل از بین رفتند که یک معلم با سی دانش آموز او که در مسجد مشغول درس بودند جزو آنان بود. مؤلف در روز پنجشنبه بیستم ماه شعبان وارد مسجد شده که هیچ طواف کننده‌ای در آن نبوده است او خود در داخل آب طواف کرده و نماز طواف را - اجباراً - بالای منبر خوانده است.

مؤلف ادامه این گزارش را درباره تخریب کعبه و بنای مجدد آن، به دقت هر چه تمامتر آورده و به دنبال آن، پیرامون برخی اماکن مکه مکرمه نیز سخن گفته است. رساله حاضر نشانگر افتخار بزرگی برای شیعه در بنای ساختمان کعبه مکرمه می‌باشد. افتخاری که مؤلف را وادار کرده تا این رساله را نگاشته و مؤمنان را خشنود سازد. نام رساله از همین احساس، برخاسته است. نسخه‌ای از این رساله، به شماره ۸۶، در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (که فعلاً به کتابخانه مرکزی منتقل شده) تحت عنوان «تاریخ کعبه» موجود است. گزارش عربی آن نیز در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود می‌باشد که در ج ۱۲، ص ۷۰ شناسانده شده است.

به نوشته آقابرگ فتح‌الله بن مسیح‌الله، کتابی با عنوان ابنیه الكعبه نوشته که ترجمه عربی رساله مذکور را در آن درج کرده است همینطور در جنه النعیم ص ۲۹۳ نیز بخشی از آن نقل شده است. (۴)

بخش عمده رساله مذکور را صاحب «فرائد الفوائد فی احوال المدارس و المساجد» در کتاب خود (صص ۱۱۵-۱۰۱ و ۱۴۳-۱۳۹) درج کرده است.

علاوه بر آن، سید اسماعیل بن نجف حسینی مرندی بخش عمده متن گزارش زین العابدین را بدون آن که از وی نامی به میان آورد، به علاوه یک نقشه و چند نکته کوچک نوشته است. او خود گزارشی نیز از مدینه در سال ۱۲۵۵ نگاشته و مجموعه اینها را در نسخه‌ای - که رساله‌های دیگری نیز از وی در آن آمده، گردآوری کرده است. (۵) ما ابتدا رساله مفرحه الأنام و سپس گزارش مرندی را از بقیع می‌آوریم؛ باید این نکته را یادآور شد که گزارش فارسی آن، با آنچه مرندی و صاحب فوائد الفرائد آورده‌اند تفاوتی دارد که گویی دو تحریر است. (۶) به علاوه متن فارسی و عربی آن تفاوتی با یکدیگر داشته و مطالبی از آن در یکی هست و در دیگری نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم و به انطق و استعین

الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على خير خلقه محمد و آله اجمعين

بعد حمد خدا و درود بر نبی و آل او. بر اهل عرفان ظاهر است که ادخال سرور به مؤمنین، حق جل و علا را مسرور ساختن است؛

چنانچه ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی در باب ادخال سرور به مؤمن از معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - روایت کرده؛ و فقیر این رساله را به ذکر بعضی از آن روایات شریفه متبرک می‌سازد:

حدثني الشيخ المحقق محمد امين الأسترابادي (۷) - رحمه الله - بإسناده الصحيح و طرقه المضبوطة في مظانها عن محمد بن يعقوب الكليني عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد بن عيسى، جميعاً عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعت أبا جعفر - عليه السلام - يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: «مَنْ سَرَّ مؤمناً فقد سَرَّنِي و مَنْ سَرَّنِي فقد سَرَّ الله». (۸)

و عن عبيد الله بن الوليد الوصافي، قال: سمعت أبا جعفر - عليه السلام - يقول: «إِنَّ فيما ناجى الله به عبده موسى - عليه السلام - قال: إن لي عباداً يبغهم جنتي و احكمهم فيها؛ قال: يا ربّ و من هؤلاء الذين تبيحهم و تحكمهم فيها؟ قال: من أدخل على مؤمن سروراً، ثم قال: إن مؤمناً كان في مملكة جبار فولع به فهرب منه إلى دار الشرك، فنزل برجل من أهل الشرك فأظله و أرفقه و أضافه، فلما حضره الموت، أوحى الله - عزّوجلّ - إليه: و عزّرتي و جلالتي لو كان في جنتي مسكن لأسكنتك فيها، و لكنّها محرمة على من مات بي مشركاً، و لكن يا نار هيه يه، و لا تؤذيه و يؤتى برزقه طرفي النهار، قلت: من الجنة؟ قال: من حيث اشاء الله». (۹)

و عن يحيى محمد بن يحيى، عن محمد بن احمد، عن السيارى، عن محمد بن جمهور قال: كان النجاشى و هو رجل من الدهاقين عاملاً على الأهواز و فارس، فقال بعض أهل عمله لأبى عبد الله - عليه السلام -: «إن في ديوان النجاشى على خراجاً و هو مؤمن يدين بطاعتك، فإن رأيت أن تكتب لي إليه كتاباً، قال: فكتب إليه ابو عبد الله - عليه السلام -: بسم الله الرحمن الرحيم، سرّ أخاك يسرّك الله» قال: فلما ورد الكتاب عليه، دخل عليه و هو في مجلسه، فلما خلا ناوله الكتاب و قال: هذا كتاب أبى عبد الله - عليه السلام - فقبله و وضعه على عينيه و قال له: ماجتک؟ قال: خراج على في ديوانك، فقال له: و كم هو؟ قال: عشرة آلاف درهم، فدعا كاتبه و أمره بأدائها عنه، ثم أخرجها منها و أمر ان يثبتها له لقبال، ثم قال له: سر ربك؟ فقال: نعم جعلت فداك ثم امر له بمركب و جارية و غلام و أمر له بتخت ثياب في كل ذلك يقول له: هل سيررتك؟ فيقول نعم جعلت فداك؛ فكلما قال نعم، زاده حتى فرغ، ثم قال له: احمل فرش هذا البيت الذى كنت جالساً فيه حين دفعت إلى كتاب مولاي الذى ناولتني فيه و ارفع الی حوائجك قال: ففعل و خرج الرجل فصار إلى أبى عبد الله - عليه السلام - فحدثه الرجل بالحديث على جهته فجعل يسرّ بما فعل، فقال الرجل: يا ابن رسول الله، كأنه قد سرّك ما فعل بي؟ قال: إى والله لقد سرّ الله و رسوله». (۱۰)

*** و اظهار معجزه معصومین - صلوات الله و سلامه [عليهم] اجمعین نیز از سعادت عظمی است. بنابراین، آن معجزی که از ایشان در سنه هزار و چهل به ظهور آمده در اساس بیت الله الحرام، از برای ادخال سرور مؤمنین در این رساله ذکر کرده می‌آید و این رساله مشتمل است بر سه فصل و خاتمه:

فصل اول: در سبب افتادن کعبه معظمه - زیدت مهابتها - و بنای آن. فصل دوم در سبب ساخته شدن خانه کعبه و ابتدای طواف به آن و صفت کعبه شریفه در طول و عرض و ارتفاع آن از خارج و داخل و سقف و ستون و عرض دیوار و در کعبه و نردبان داخل و خارج و حجر اسماعیل - ع - و ناودان رحمت و حجر الأسود و حطیم و مستجار و جامه بیرون و اندرون و شاذروان و مطاف و مقام و منبر، و فصل سوم در صفت مسجد الحرام و درهای آن و اسامی درها و ستونها و قبه‌هایی که در صحن مسجداند و سطح رواق مسجد و صفا و مروه.

و خاتمه در ذکر امکنه شریفه که در مکه معظمه‌اند؛ مثل مولد شریف سید کاینات - صلی الله علیه و آله - و مولد سیده نساء عالمین بتول عذراء فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - و سنگی که نشان مرفق رسول الله - صلی الله علیه و آله - دارد و معلی و شیکه؛ و مسمی شد به «مفرحة الأنام فی تأسيس بيت الله الحرام». امید که هر مؤمنی که در این رساله نظر کند فقیر حقیر را به دعا یاد کند و فقیر در اول وقتی که شروع در عمل کعبه کردم مؤمنان اولین و آخرین را تا قیام قیامت با خود شریک ساختم - لله تعالی - پس کعبه

شریفه را فی الحقیقه همه مؤمنین اساس گذاشته‌اند و لله الحمد.

س فصل اول:

در سبب افتادن کعبه معظمه - زیدت مهاتنها - و بنای آن. و آن چنانست که روز چهارشنبه نوزدهم شعبان سنه هزار و سی و نه [۱۰۳۹ ه. ق] سیل عظیمی داخل مسجدالحرام شد و آب به اندرون کعبه شریفه درآمد، به قدر و قامت فقیر و یک شبر و دو انگشت مضمومه - و فقیر مربع القامه است - چنانکه از زمین مسجدالحرام قریب نه ذراع مرتفع شد؛ و کان عرشه علی الماء؛ (۱۱) و سبب ذکر طول فقیر آن است که وقتی آب فرو نشست به اندرون کعبه رفتیم و چیزی همراه نداشتیم، به طول خود علامت آب را پیمودم. و خرابی بسیار در مکه معظمه واقع شد و چهارصد و چهل و دو کس در سیل هلاک شدند؛ از آن جمله معلّمی مع سی طفل در مسجدالحرام بوده و سیل از ابواب مسجد داخل می‌شده، نتوانسته‌اند که بیرون آیند و کسی نیز نتوانست به ایشان رسید و آب از سر ایشان گذشت (نعوذ بالله من شرور انفسنا).

و در روز پنجشنبه بیستم ماه مذکور تمام یک عرض کعبه شریفه که میزاب رحمت در اوست، و از طولی که روی کعبه شریفه است از رکن شامی تا در کعبه شریفه، و از طولی که پشت کعبه شریفه است تخمیناً قریب نصف دیوار افتاد و قبل از آن که کعبه شریفه بیفتد و آب سیل کم شده بود، فقیر، در میان آب، طواف خانه می‌کرد؛ چون طواف تمام شد، جایی نیافت که نماز طواف در او بکند، چرا که در هر یک از مقام ابراهیم و حجر و مطاف آب تا کمر مانده بود؛ به بالای منبر رفته رکعتین نماز گزارد و چون از منبر به زیر آمد کعبه شریفه افتاد. و به خاطر فقیر رسید که این اشاره‌ای است از معجزات معصومین - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - چرا که فقیر از طایفه اهل ایمان بود و همچنانکه ابتدای آن اساس شریف از سید عابدین و زاهدین علی بن الحسین زین العابدین - علیهما السلام - شده بود. انتهای قیام آن دیوار نیز به حضور غلام آن حضرت، زین العابدین بن نورالدین الحسینی الکاشانی شد و چون این ضعیف در کتاب حج کلینی در باب ورود تبع حدیث اساس گذاشتن علی بن الحسین - علیهما السلام - را دیده بود با خود می‌گفت که ما امروز فرقه محقه را دل به این خوش بود که اساس کعبه شریفه را بعد از حضرت ابراهیم، حضرت رسول ثقلین و سید کونین محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - گذاشته و بعد از ایشان حضرت امام زین العابدین - صلوات الله علیه؛ الحال که (۱۲) این منصب عظیم را مخالفان به دست آوردند، شیعه را در این باب افتخاری نخواهد ماند و بسیار جهد کرد که به مال اهل ایمان ساخته شود و با شریف مکه قرار کرد که ظاهراً به اسم پادشاه روم و باطناً به طریقی که خدا از آن راضی باشد بسازد و قصد فقیر آن بود که به مال برادر عزیز فی الله سلطان العارفين صدرالدین علی مشهور به مسیح الزمان - سلمه الله تعالی و ابقاه و رزقه حج بیت الله الحرام فی هذه السنه ایضاً بحمد و آله الطاهرین صلوات الله و سلام [علیهم] أجمعین - ساخته شود. و شریف این معنی را قبول کرد اما مردم او را ترسانیدند (۱۳) و اهمال کرد و این ضعیف، شب و روز به قادر حق تعالی - جلّ جلاله - می‌نالید که سببی سازد که اهل ایمان [را] ازین سعادت بهره باشد. آخر الأمر به امر ملک علّام چنان شد که دوستان خواهند و سبب جرأت فقیر این بود که درویشی نزد فقیر آمد و گفت که امشب خواب دیدم که تابوت حضرت امام حسین - ع - را در پیش کعبه شریفه گذاشتند و حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله - مع جمیع انبیاء و اولیاء - صلوات الله علیهم - بر آن نماز کردند و حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله - به شما فرمود که این تابوت را بردار و در اندرون کعبه دفن کن. چون فقیر این خواب را شنید با خود «چنین تعبیر کرد» (۱۴) که امام را به خاک سپردن منصب امامتست و منصب به خاک سپردن امام حسین - علیهما السلام - از امام زین العابدین - علیهما السلام - است. پس این اشاره است که منصب علی بن الحسین - علیهما السلام - در کعبه که اساس گذاشتن است به تو فرموده‌اند؛ بنابراین دل این فقیر قوی شد.

و حکایت اساس شریف چنانست که روز سه‌شنبه سیوم جمادی الثانی سنه ۱۰۴۰ شروع در فرود آوردن بقیه خانه مبارک شد. این ضعیف با فعله، بکار کردن مشغول شد - والله يعلم المفسد من المصلح (۱۵) - و جمیع فعله به امر الهی به آن دو شخصی که از

جانب سلطان روم، یکی را وکیل و یکی مباشر کرده فرستاده بودند، مرید و معتقد فقیر شدند؛ چنانکه هر چه می‌گفت در باب خانه مبارک می‌شنیدند تا آنکه چهار طرف خانه را فرود آوردند الا رکن شریف حجر؛ چنانچه یک سنگ بالای حجر شریف و یک سنگ زیرین آن را گذاشتند که تا وقتی بنا به آنجا برسد حجر مبارک را بردارد و فقیر به مباشر گفت که رکن شریف حجر را حفظ باید کرد تا فعله پای برو نهند؛ قبول کرد و الواح خشب طلبید؛ به امر الهی به پنج لوح به عدد آل عبا- صلوات الله علیهم- رکن شریف محفوظ شد. و این ضعیف به یکی از مؤمنان گفت که گویا حضرات آل عبا، منع بر داشتن حجر مبارک خواهند کرد. آخر چنان شد؛ چرا که وقتی که فقیر به توفیق الله تعالی و امداد معصومین- صلوات الله علیهم- اساس بیت‌الله الحرام را گذاشت، بسیار بر مخالفین گران آمد؛ به جهت آنکه در وقت اساس گذاشتن به امر الهی، کسی از ایشان حاضر نشد گویا که حق تعالی ایشان را «فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً» (۱۶) قید کرده بود الا مباشر و چند کس از بنائین؛ چنانکه شیخ الحرم در خفیه (ظ) اشاره به آن جماعت کرده بوده که اساس کعبه را فقیه رافضیان گذاشت و به گوش این ضعیف رسید و روزی که بنا به رکن حجرالاسود رسید و خواستند حجر شریف را از جای خود بردارند این فقیر تقیه کرده حاضر نشد و اکتفا به اساس گذاشتن و سه ذراع از ارتفاع تمام عرض که ناودان رحمت در اوست کرده بود چرا که از حدیث اساس گذاشتن علی بن الحسین زین العابدین- علیهما السلام- نفس اساس گذاشتن فهمیده می‌شود و در این فصل ذکر خواهد شد- ان شاء الله-

الحاصل که حضرات معصومین- صلوات الله علیهم- حجر شریف را حفظ کردند و نگذاشتند که مخالفین آن را از جای خود بردارند.

نعم وقتی که سنگ بالای حجر را خواستند که بردارند؛ آن سنگ رو، زیر حجر مبارک کرده‌اند اندکی از حجر به ظلم و تعدی ایشان شکست و بدان چسبانیدند.

و قصه اساس شریف چنانست که شب یکشنبه بیست و دوم همین ماه قرار شد که وقت صبح اساس کعبه شریفه گذاشته خواهد شد و این ضعیف آن شب به حق (۱۷) سبحانه و تعالی تضرع و زاری می‌نمود. وقت سحر برخاست، غسل دخول کعبه کرد و از اعجاز معصومین- صلوات الله علیهم- هیچکس از اهل مناصب حاضر نشد الا مباشر و چند کس از بنائین و فعله؛ و چون مباشر این فقیر را دید گفت: یا سید زین العابدین اقرأ الفاتحه! فقیر دست برآورد و فاتحه خواند و بعد از فاتحه دعا که از ائمه معصومین- صلوات الله علیهم- مرویست که مستمی به دعای «سریع الاجابه» است خواند و دعای به سلطان کرد و حضرت مهدی- علیه السلام- را به خاطر گذراند و سنگ مبارک رکن غربی را گرفته و محمد حسین ابرقویی که از صالحانست و شیعه است، طاس اولین آهک را به فقیر رسانیده و در زاویه رکن غربی ریخته شد و این ضعیف آن آهک را بدست خود پهن کرد و در خاطر گذارند که دولت محمد و آل محمد- صلوات الله علیهم- قائم باد؛ بسم الله الرحمن الرحیم گفت و آن سنگ مبارک را در زاویه رکن مبارک غربی و در اساس شریف ابراهیمی گذاشت «هذا عطاؤنا فامنن او أمسک بغير حساب» (۱۸)

و روز نهم رجب همین سال به رکن حجرالاسود رسیدند و سنگ بالای [سنگ] حجرالاسود را برداشتند و هر چند که خواستند حجر شریف را از جای خود بردارند نتوانستند و چنان در نظرشان درمی‌آمد، که گویا اردهاییست متوجه ایشان شده. و این ضعیف، آن روز به دعای سیفی خواندن ملهم شده بود برخاست و شکر الله سبحانه و تعالی بجا آورد: «از عهده شکرش که برآید!» که اساس کعبه شریفه، به توفیق الله تعالی، مؤمنی گذاشت؛ و روز بیست و دوم همین ماه رجب، در مبارک خانه کعبه را آویختند؛ و سیزدهم شعبان، بعد از رجب مذکور اعمده سقف بیت الله الحرام، داخل خانه مبارک ساختیم؛ و روز پانزدهم همین ماه شعبان، این ضعیف داخل کعبه شریفه شد و چهار سنگ در باطن دیوار کعبه شریفه گذاشت: یکی در نفس زاویه حجرالاسود و یکی در مقامی که امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب- علیه السلام- متولد شده؛ و یکی قریب به زاویه رکن یمانی و روز هجدهم شعبان مذکور الواح بین اعمده که عبارت از تمام سقف اندرون است به بالای کعبه شریفه برده شده و با اعمده ترکیب یافت؛ و

فقیر، آن روز از جمله کارکنان بود؛ و در روز بیست و نهم همین شعبان، ناودان رحمت را بکار نشانند؛ و روز دوم ماه مبارک همین سال، شروع در فرش کعبه شریفه شد به سنگ مرمر؛ و نهم همین ماه، شروع در عمل سنگ مرمر باطن دیوار و فرش اندرون کعبه شریفه شد؛ و روز چهارشنبه، بیست و هفتم شهر رمضان مذکور، عمل اندرون کعبه شریفه تمام شد؛ و جمعه آخر این ماه، خلق داخل خانه مبارک شدند و تاریخ اساس شریف را اقتباس از قرآن عظیم کرد: «رفع الله القواعد البيت». (۱۹)

بر اهل علم پوشیده نماند که سلطنت حرمین در دست مخالفین بوده و افراد زیادی از صاحب منصبان در مکه حاضر بودند و خدای سبحان آنان را «فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً» قید کرده بود بطوری که وکیل سلطان نیز حاضر نشد. و این که تأسیس، موافق با تأسیس عرض شامی به دست علی بن الحسین - علیه السلام - بود که با منجیق خراب شده بود، با سه دیوار دیگر بر همان حالت اول قرار داشت؛ و اینکه اسم این بنده ذلیل با نام شریف علی بن الحسین زین العابدین - علیهما السلام - موافق افتاد و با منتهای ضعف و کمی تدبیر در میان جمع مخالفین به تأسیس توفیق یافت. و شک نیست که این معجزه‌ای از معجزات ائمه معصومین - علیهم السلام - است برای ادخال سرور بر قلوب محبین آنها تا خوشحال شده این خبر را در تواریخ و تصانیف برای آیندگان ثبت کنند و یقین کنند که ائمه معصومین - علیهم السلام - در هر حال، از احوال آنان غافل نیستند «و قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» (۲۰)

در اینجا به حدیث شریف تأسیس بیت به دست علی بن الحسین - علیه السلام - که ثقة الاسلام کلینی در «کتاب الحج» کافی آن را نقل کرده، از این فضل الهی استقبال می‌کنیم: (۲۱)

عن عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن أبي علي صاحب الأنماط، عن أبان بن تغلب قال: لما هدم الحجاج الكعبة فرّق الناس ترابها، فلما صاروا الى بنائها فأرادوا ان يبنوها، خرجت - عليهم حيّة - فمنعت الناس البناء حتى هربوا؛ فأتوا الحجاج فأخبروه فخاف أن يكون قد منع بناءها، فصعد المنبر، ثم نَشَد الناس و قال: أنشد الله عبداً عنده مما ابتلينا به علم لما أخبرنا به، قال: فقام اليه شيخ فقال: إن يكن عند أحد علم فعند رجل رأيتك جاء الى الكعبة فأخذ مقدارها ثم مضى؛ فقال الحجاج: من هو؟ قال: علي بن الحسین - عليهما السلام -؛ فقال: معدن ذلك؛ فبعث الى علي بن الحسین - صلوات الله عليهما - فأتاه فأخبره ما كان من منع الله إياه البناء، فقال له علي بن الحسین - عليهما السلام - يا حجاج عمدت الى بناء إبراهيم و إسماعيل، فالقيته في الطريق و انتبهته كأنك ترى أنه تراث لك، اصعد المنبر و أنشد الناس ان لا يبقى أحد منهم أخذ منه شيئاً إلا رده، قال: ففعل فأنشد الناس ان لا يبقى أحد عنده شيء إلا رده؛ قال: فردّوه فلما رأى جمع التراب أتى علي بن الحسین - صلوات الله عليهما - فوضع الأساس و أمرهم ان يحفروا، قال: فتغيبت عنهم الحيّة و حضروا حتى انتهوا الى موضع القواعد، قال لهم علي بن الحسین - عليهما السلام -: تنحوا فتنحوا، فدنا منها فغطاها بثوبه، ثم بكى حتى غطاها بالتراب بيد نفسه، ثم دعا الفعلة، فقال: ضعوا بناءكم، فوضعوا البناء فلما ارتفعت حيطانها امر بالتراب فقلّب فألقى في جوفه فلذلك صار البيت مرتفعاً يصعد اليه بالدرج». (۲۲)

۱- نک: حدیقه الشیعہ، عبدالحی رضوی، نسخه ۱۱۲۴، کتابخانه آیه الله مرعشی، برگ ۴۹.

۲- ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۹۹.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۱۴.

۴- الروضة النضرة، ص ۲۳۹.

۵- نسخه ۸۱۳۳ کتابخانه آیه الله مرعشی؛ نک: فهرست همان کتابخانه، ج ۲۱، صص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۶- ما برخی از آنچه علاوه بر گزارش فارسی در متن مرندی بوده در گروه آورده‌ایم؛ در یک مورد نیز، چند سطر از آن را که

حاوی آگاهیهای تازه بود، در پاورقی آورده‌ایم.

۷- نک: طبقات اعلام الشیعه قرن ۱۱ ص ۵۶.

۸- الکافی، ج ۲، ص ۱۸۸.

۹- الکافی، ج ۲، ص ۱۸۹-۱۸۸.

۱۰- الکافی، ج ۲، صص ۱۹۱-۱۹۰.

۱۱- هود: ۷.

۱۲- شاید: اگر؟

۱۳- در متن عربی آمده که در این زمان خبر به مصر و قسطنطنیه رسید و آنان دو نفر را به عنوان وکیل و مباشر فرستادند.

۱۴- آنچه در گروه آمد حدسی است. در متن عکسی ما صحیح آن در حاشیه بود، و متأسفانه عکس آن را نگرفته است.

۱۵- بقره: ۲۲۰.

۱۶- الحاقه: ۳۲.

۱۷- از اینجا به مقدار یک صفحه، نسخه عکس ما ناقص بود که از فراید الفواید نقل شده و چند سطر آخر این صفحه در آن کتاب

نیز نبود که به ترجمه متن عربی اکتفا کرده و آن را در گروه گذاشتیم.

۱۸- ص: ۳۹.

۱۹- برگرفته از آیه ۱۲۷ بقره.

۲۰- توبه: ۱۰۵.

۲۱- همانگونه که صفحه قبل اشاره شد آنچه در گروه در اینجا آورده‌ایم ترجمه متن عربی رساله است.

۲۲- الکافی، ج ۴، ص ۲۲۲.

ص: ۲۴

س فصل دوم:

در سبب ساخته شدن خانه کعبه در زمین و ابتدای آن از خارج و داخل و سقف و ستون و عرض و دیوار و نردبان و حطیم و مستجار و جامه بیرون و اندرون و شاذروان و مطاف و مقام و منبر.

و اول این فصل را مزین سازیم به احادیثی که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در اول کتاب حج در باب «بدؤ البيت و الطواف» روایت کرده، بعد از ذکر سند همچنین: عن أبي عبد الله عن أبيه - عليهما السلام -: «فإن الله تبارك و تعالی قال للملائكة «انی جاعل فی الأرض خلیفة» (۱)، فردت الملائكة علی الله - عز و جل - فقالت: «اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء»؛ فاعرض عنها، فرأت أن ذلك من سخطه فلاذت بعرشه، فأمر الله ملكاً من الملائكة ان يجعل له بیتاً فی السماء السادسة یسمى الصیراخ بازاء عرشه فصیره لأهل السماء یطوف به سبعون الف ملك فی كل یوم لا یعودون و یتستغفرون؛ فلما أن هبط آدم الی السماء الدنيا، امره بمرمة هذا البیت و هو بازاء ذلك، فصیره لآدم و ذریته كما صیر ذلك لأهل السماء». (۲)

و عن أبي خدیجه (۳) قال: إن الله - عز و جل - أنزل الحجر لادم - علیه السلام - من الجنة و كان البیت درة بیضاء فرفعه الله - عز و جل - الی السماء و بقی أسه و هو بحیال هذا البیت یدخله كل یوم سبعون الف ملك لا یرجعون الیه ابداً فأمر الله - عز و جل - إبراهیم و إسماعیل - علیهما السلام - ببیان البیت علی القواعد. (۴)

و عن أبي عبد الله - علیه السلام - قال: «إن الله - عز و جل - دحی الأرض من تحت الكعبة الی منی، ثم دحاها من منی الی عرفات، ثم دحاها من عرفات الی منی، فالأرض من عرفات و عرفات من منی، و منی من الكعبة». (۵)

و عن أبي عبد الله - علیه السلام - قال: «إن الله تبارك و تعالی جعل حول الكعبة عشرين و مائة رحمة؛ منها ستون للطائفین و اربعون للمصلین و عشرون للناظرین». (۶)

و در فصل کعبه شریف، احادیث بسیار مذکور است هرکسی خواهد به کتاب حج کلینی رجوع کند؛ ادام الله منفعتة للمؤمنین بمحمد و آله الطاهرین.

*** بدان ای برادر که کعبه شریفه زاده‌ها الله [شرفاً] و مهابة و تکریماً - دو دیوارش درازتر از دو دیوار است؛ پس دو طول و دو عرض دارد. اما طول اول از رکن شریف حجر الاسود است تا رکن شامی، و آن بیست و پنج ذراع است و در مبارک کعبه شریفه، در این طول است و این طول روی کعبه است. و طول دوم، از رکن یمانی است تا رکن غربی و این نیز بیست و پنج ذراع است و آن پشت کعبه است و در مسدود کعبه در اوست. و اما عرض اول، از رکن شامی است تا رکن غربی و ناودان رحمت در اوست و آن بیست ذراع است و عرض دویم از رکن یمانی است تا رکن حجر الاسود و رکن عراقیش می‌نامند و آن بیست و یک ذراع و نیم شبر است. و اما ارتفاع خانه مبارک سی ذراع است. و اما سقف بیست و هفت ذراع است بر سه عمود مسین و سرهای اعمده بر هر دو دیوار طول گذاشته شده و مجموع آن سقف بر سه ستون عظیم است از چوب که در یک صف در مابین دو عرض برپا کرده‌اند و سه ذراع دیگر غلط سقف است الا دو ثلث ذراع که خارج سقف است به جهت بستن جامه کعبه؛ مراد از غلط سقف؛ یعنی فی الحقیقه دو سقف است یکی بالای یکی، و میانش خالی است. و در عقب آما دو ثلث دیواری که خارج است چوبهای دراز تعبیه کرده‌اند با حلقه‌ها و جامه کعبه بر آن می‌بندند. [و سقف دیگر در اندرون کعبه شریف است به جهت بستن جامه اندرون]

و اما طول داخل کعبه از طرف روی کعبه، هفده ذراع است و از طرف پشت کعبه هجده ذراع است. و اما عرض داخل از طرف حجر اسماعیل پانزده ذراع است و از طرف رکن یمانی شانزده [چهارده] ذراع است. و ارتفاع کعبه از اندرون، بیست و دو ذراع تا سقف اول که به جهت بستن جامه اندرون است و دو ذراع دیگر تا سقف دویم. و اما غلط دیوار کعبه شریف چهار شبر و چهار اصبع مضمومه است، و در میان چهار دیوار طرف کعبه شریف پنج موضع الواح مسین گذاشته‌اند [هر لوح بقدر یک قامت تخمیناً]

و سنگ دیوار کعبه از طرف بیرون تراشیده‌اند. اما در مبارکه کعبه؛ طولش هفت ذراع و نصف است و عرضش چهار ذراع الّا چهار انگشت. و از زمین تا آستان [عته] باب، چهار ذراع و نیم است و رویش را نقره مطلقاً پوشیده‌اند و چهار حلقه نقره دارد دو حلقه مستدیر مشبکه در بالا و دو حلقه دیگر مثل سایر حلقه‌ها به غلط انگشت و در میان چهار حلقه سه زره نقره است و قفل مطلای میانه نه بزرگ و نه کوچک بر آن سه زره است. و الواح دوره در مبارک را به نقره پوشیده‌اند و در این الواح از چپ و راست حلقه‌های مسین به جهت بستن جامه کعبه فرو برده‌اند و عته سفلی از سنگ متعارف است و نردبان بیرون کعبه شریف از چوب است شبیه منبر؛ عریض بر چهار دایره [چرخ کوچک] به شکل آسیا که به هر طرف که خواهند می‌برند و طولش به قدر ارتفاع در است و عرضش بقدر عرض در. و نردبان داخل کعبه قریب به رکن شامی و مستور است به دیوار مرمر و دو در دارد؛ یکی در اندرون کعبه شریف و یکی به سطح کعبه شریف گشوده می‌شود و این نردبان چون نردبان مناره است. [و نردبان مستدیر است به طریق نردبان مناره، و عدد پله آن بیست [و] نه است].

و اما حجر اسماعیل -ع- مکانی است در مقابل عرض شامی؛ و بعضی از شافعی می‌گویند که پاره‌ای است از کعبه و چون در زمان کفار قریش، کعبه را سیل خراب کرده بوده و خواسته‌اند که بسازند، و مال حلال آن قدر نداشته‌اند که کعبه را چنانکه حضرت ابراهیم -علیه‌السلام- ساخته بود بسازند، بنابر آن کعبه را از چهار طرف کوچک کرده‌اند و آنچه در بیرون مانده است از عرض شامی بسیار است، بعضی آن را شاذروان و مابقی را حجر اسماعیل می‌گویند و از طرف دیگر هرچه در بیرون است آن را شاذروان می‌نامند و این صحیح است چرا که آنچه از احادیث شریفه معلوم می‌شود، از طرف حجر، هیچ در بیرون نیست چرا که صاحب من لایحضره الفقیه ذکر کرده: از امام -ع- پرسیدند که از طرف حجر، هیچ از کعبه در بیرون نیست؟ حضرت فرمودند: ولا قلامه ظفر (۷) انتهی؛ بلکه حجر اسماعیل -ع- موضعی است که قبر هاجر که مادر اسماعیل است و قبر شُبر و شیر که دو پسر هارون بن عمران‌اند در اوست و دیوارش شبیه به نصف دایره است تخمیناً. و طول آن از دیوار عرض کعبه تا دیوار خودش که در مقابل اوست شانزده ذراع و نیم است و عرضش بیست ذراع است و ارتفاع دیوارش دو ذراع و نیم است و عرض آن مثل ذلک. و دو راه دارد که هر یکی داخل حجر می‌شود؛ و عرض هر یک دو ذراع و نیم است و فرش دیوارش از سنگ مرمر سفید و سیاه و سرخ و سبز به نقشه‌های عجیب ترکیب کرده‌اند. و در میان حجر موضعی که تحت میزاب است سنگ سبزی [جامه سبزی فرش است] شبیه به محراب؛ و یمین و یسارش را تا هر دو رکن شامی و غربی محرابهای متوازی از سنگ رخام (۸) فرش کرده‌اند.

اما ناودان رحمت یک قطعه چوبست و به نقره مطلقاً پوشیده‌اند [یک قطعه طلاست]؛ طولش چهار ذراع و نیم است و عرضش دو ثلث ذراع ارتفاعش مثل آن. [بعضی گویند ناودان چوب است و به نقره مطلقاً پوشانیده‌اند].

و اما حجر الأَسود طولش که در اندرون دیوار است دو ثلث ذراع است به ذراع عمل بنائین و [در عرض، سه جا] بند نقره دارد به جهت خدشه که در او بهم رسیده بود و یک بند نقره دیگر در دور طولش [که در اندرون است] گردانیده‌اند. و آنچه در بیرون است که مردم او را می‌بوسند طولش نیم شبر و عرض یک شبر است و آنچه در خارج می‌نماید دورش را نیز به نقره گرفته‌اند. و از مرور لیل و نهار، روی او تر کیده [است]. حالا هیجده پارچه است و سه ذراع از زمین بلند است].

و اما حطیم که مابین حجرالاسود است تا در کعبه. [افضل بقاع ارض است و توبه آدم در اینجا قبول شده].

و اما مستجار در مقابل اوست یعنی از در که مسدود است، تا هفت شبر که به رکن یمانی بماند؛ چرا که وقتی که روی شاذروان را برداشتند علامتش ظاهر شد و فقیر طولش را ضبط کرد.

و اما جامه بیرون کعبه معظمه چهار ربع است؛ هر ربعی بر دیواری هر ربعی دو جزء است اما ربع روی کعبه شریفه یک جزء و هفت تخته است و یکی هشت؛ و اما ربع پشت کعبه مثل آن است. و اما ربع عرض شامی هر جزء شش تخته است و اما ربع عرض یمانی، آن نیز هر جزء شش تخته است. [و اما در هر دو عرض یک تخته کوچکتر است] و عرض هر تخته یک ذراع و دو ثلث ذراع است.

پس همه تخته‌ها، پنجاه و چهار تخته است از حریر خالص سیاه؛ ولاله الا الله، محمد رسول الله و اسماء صحابه و بعضی آیات قرآنی بر آن نقش است به شکل دال، و بر کمر جامه شبه کمر بند، زردوزی کرده شده به آیات شریفه [قرآن]؛ و آن مثل «ان اول بیت وضع للناس و...» (۹) الایه. و هر آیت که ذکر بیت در او شده؛ و اسم سلطان محمود بن عبدالحمید خان و تاریخ عمل آن] بر چهار ربع تمام دور کعبه به عرض یک تخته و اسم پادشاه و تاریخ عمل آن؛ و این چهار ربع را به کرباس سفید خام آستر کرده‌اند و بندها از ریسمان پنبه سفید به غلط انگشت [در این ارباعها] یا ... دوخته‌اند تا این ارباع به هم وصل شود و دامن جامه بر حلقه‌هایی که به سنگ شاذروان فرو برده‌اند؛ بسته و از جانب بام کعبه شریفه، در حلقه‌هایی که در چوب‌های درازی که ذکر کرده شده، بسته‌اند و حلقه‌های شاذروان چهل و هفت عدد است. و برقع در کعبه مبارک در ربع روی کعبه و آن عبارت از ستی است که در کعبه را پوشیده است و طولش از بالای در است تا اصل دیوار، به ریسمان از بام کعبه [شریفه مبارک] آویخته‌اند و نقش‌های عجیب مثل قنادیل و محائیم و محاریب و خواتیم به عمل سوزن (۱۰) [به آن] دوخته‌اند به خیط نقره مطلقاً و غیر مطلقاً؛ چنانکه حریر مضمحل شده، گویا که باخته‌اند و سُور [و آیات] قرآن مثل: «قل هو الله احد» الی آخر. «ولایلاف قریش» و آیه «لقد صدق الله و رسوله» به او نقش کرده‌اند.

و اما جامه اندرون در تجزیه و آستر و الت ... (؟) مثل جامه بیرون است. اما از طرف دامن بیسته‌اند و رنگش نیز سرخ و سفید است و در نقش به مثل جامه بیرون است لیکن اسامی اصحاب بر او نقش نیست و ستونهای اندرون کعبه را نیز به همین جامه پوشیده‌اند. و اما شاذروان کعبه شریفه که در بیان حجر اسماعیل ذکر شد. [عبارت از بعضی از چهار طرف کعبه است، ارتفاعش دو ثلث شبر است] و عرض آن نصف ذراع است و از سنگ متعارف، و ارتفاعش دو ثلث شبر است و از سنگ مرمر. چنانکه در یک طرف سنگ در دیوار کعبه و یک طرفش در اول شاذروان [آن را] مورّب پوشیده‌اند چنانکه در [بر] شاذروان نمی‌توان ایستاد الا در طرف در کعبه شریفه؛ و طول مرمر شاذروان، یک ذراع و نیم است.

و اما مطاف و حوالی آن تا موضعی، که ستونهای کوچک، آن را احاطه کرده عبارت از مسجد الحرام زمان پیغمبر - صلوات الله و سلامه علیه - مفروشست به سنگ مرمر و دوره آن را سی و سه ستون کوچک احاطه کرده و در هر سر ستونی قبه‌ای است کوچک ... هلالی از مسّ مطلقاً [و هلالی بالای قبه] و میان هر دو ستون راه است که به مطاف داخل می‌شوند و هر دو ستون را به میل از آهن متصل کرده‌اند به غلط دست آدمی؛ و به این میل [و مابین هر میل] هفت قندیل آویخته شب روشن می‌شود. وسعت دوره مطاف دویست و هجده ذراع است. وسعت آن از رکن عراقی تا انتهای آن به قبه زمزم، سی و هفت ذراع است. وسعت آن از رکن شامی تا طرفی که قریب مقام است سی و سه ذراع است. وسعت آن از رکن غربی تا محیطی که مقابل اوست سی و پنج ذراع است وسعت آن از رکن یمانی تا محیط مقابل آن سی و پنج ذراع است.

و اما مقام ابراهیم؛ و آن سنگ است، طول آن یک ذراع و عرض آن نصف ذراع؛ و ارتفاع آن دو ثلث ذراع. و نشان هر دو قدم مبارک حضرت ابراهیم - ع - بر اوست و در برابر خانه کعبه واقع است؛ اندکی مایل به دست راست داخل در اندرون قبه که طول آن دو ذراع و دو ثلث ذراع است و عرض آن دو ذراع و نصف؛ و آن قبه دری دارد و قفلی از آهن [نقره و دو حلقه نقره دارد] و جامه بر آن قبه پوشانیده‌اند به نقش برقع کعبه؛ و اما نقش این خفیف تر است و بر اطراف جامه نوشته است آیاتی که ذکر «بیت» در او شده و مثل آیه شریفه: ان اول بیت وُضع للناس (۱۱) و امثال آن و اسم سلطان؛ و این قبه در میان قبه دیگر است بر چهار ستون کوچک و مربع است و منقوش است به آب طلا؛ و میان هر دو ستون شبکه‌ای است از آهن به نقش عجیب؛ و بر بالای قبه هلالی است مطلقاً و بر در قبه بزرگ صفاست سقف آن به ارتفاع قبه، و یک طرف سقف آن صقّه بر دو ستون قبه است؛ و طرف دیگر بر دو ستون دیگر. و طول آن صفا شش ذراع است و عرض آن پنج ذراع. و مقام ابراهیم در زمان حضرت ابراهیم لاحق کعبه بوده است و کفّار قریش آن را تحویل کرده‌اند به حالی که الحال هست برده بوده‌اند و رسول الله - صلی الله علیه و آله - به جای خود

آورده بود و در زمان خلافت عمر فرموده که به جای کفار قریش برده‌اند. در تهذیب، حدیث مذکور است در زیادات کتاب حج همچنین: عن عبدالله بن میمون عن جعفر عنه ابیه - علیهما السلام - قال: کان المقام لازماً بالبیة فحوّله عمر؛ انتهى. و ما مأموریم که نماز در همین جایی که هست می‌کرده باشیم تا زمان مهدی - علیه السلام - (۱۲۲) [حالا - جای مقام خالی مانده مثل محراب است. مابین حجرالأسود و رکن شامی است. طولش سه ذرع و نیم، عرضش دو ذرع و نیم و عمقش نصف ذراع است]. و منبر بسیار عالی و از سنگ مرمر است منقش به نقشهای عجیب از نفس خود؛ و شانزده درجه دارد و بر درجه علیای آن قبه است و مشگل به شکل صنوبری و بر بالای قبه لاله‌ای است مشبک به لفظ جلاله و محمّد و بر درجه سفلی او دری است مشبک از برنج و در بالای در، قطعه‌های سنگ مرمر به نقش عجیب ساخته‌اند. [روز جمعه وقت ظهر خطیب خطبه می‌خواند].

س فصل سوم:

در صفت مسجدالحرام و صفا و مروه؛ بدان ای برادر وفقک الله آنکه مسجدالحرام دو طرفش درازتر از دو طرف اوست [اما به شکل مستطیل نرسیده] و طول او چهارصد ذراع است و عرض او دوست و هفتاد ذراع به غیر از هر دو زیاده که مذکور خواهد شد - والله اعلم - و به سنگ ریزه مفروش است الا پشت مقام حضرت ابراهیم - علیه السلام -؛ و بعضی از اطراف زمزم و حوالی منبر که آن به مرمر [به رخام] مفروش است و در هر رکنی از ارکان مناره‌ای است و مابین دیوار عرض مسجد که در برابر روی کعبه است نیز مناره‌ای است و مابین دیواری که در مقابل ناودان رحمت است نیز مناره است و دیوارهای مسجدالحرام عالی است و کعبه شریف در میان مسجد واقع شده مثل عروسی که سراپا سیاه پوشیده و کمر زرین بر میان بسته باشد و دو زیاده دارد خارج از طول و عرض آن، یکی در طولی که مقابل عرض شامی کعبه است و در آن نیز مناره‌ایست، [پس مجموع هفت مناره] و یک زیاده دیگر در عرضی است که مقابل پشت کعبه مبارک است.

و اما ابواب مسجدالحرام نوزده باب است: اول، باب السلام است و آن سه منفذ دارد. دوم باب دُرّیّه و آن یک مدخل دارد. سیم باب سویقه، در زیاده اولی است و آن نیز سه مدخل دارد. و چهارم باب الفهود و آن نیز در همین زیاده است و آن یک مدخل دارد. پنجم باب العجله و آن مشهور به باب باسطیه است و آن نیز یک مدخل دارد. ششم باب السّیده و آن نیز یک مدخل دارد. هفتم باب عمره و آن نیز یک مدخل دارد. و هشتم باب ابراهیم و آن در زیاده دوم است و بر بالای آن قصری عالی است و آن نیز یک مدخل دارد؛ نهم باب غروره است و آن غلط است بلکه خزوره است به وزن قَسْوَرَه؛ چنانکه شیخ طوسی - رحمه الله - در کتاب تهذیب روایت کرده همچنین: الحسين بن سعید عن فضاله عن عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله - علیه السلام - قال: خطّ ابراهیم - علیه السلام - بمکة ما بین الحزورة إلى مسعی؛ و خزوره اسم شتر (۹) (۱۳) کوچک است و ابن اثیر صاحب «نهایه» لغت خزوره در نفس حدیث آورده بدین عبارت: و منه حدیث عبدالله بن الحمرأ أنه سمع رسول الله - ص - و هو واقف بالحزورة من مکة؛ هو موضوع بها عند باب الحناطین. (۱۴) و آن دو مدخل دارد. دهم باب ام هانی، و آن نیز دو مدخل دارد؛ یازدهم باب رحمت و آن نیز دو مدخل دارد. دوازدهم باب مجاهدیه و آن نیز دو مدخل دارد. سیزدهم باب اجیاد و آن نیز دو مدخل دارد. چهاردهم باب الصفا و آن پنج منفذ دارد. پانزدهم باب البغله و آن دو مدخل دارد. شانزدهم باب بازان و آن نیز دو مدخل دارد. هفدهم باب امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین - و آن سه منفذ دارد. هیجدهم باب عباس است و آن نیز سه مدخل دارد. نوزدهم باب الجنایز و آن دو مدخل دارد. پس جمیع منافذ [مداخل] شریفه سی و نه است.

و اما ستون‌های شریف آن، آنچه خارج دیوار است پانصد ستون است تقریباً از مرمر یک پارچه؛ و غیر آن در چهار طرف مسجد، هر طرفی سه صف دارد و بعضی چهار صف؛ و آنچه داخل دیوارست قریب شصت ستون است؛ والله اعلم.

و اما قبه‌هایی که در صحن مسجدالحرام است سه قبه‌اند؛ اما اول از عباس است و آن مربع است و قبه کوچک در پشت او متصل است؛ چنانکه تفاوت در تربیع او نشده بلکه تفاوت در مدخل است و گویا که هر دو در یک قبه است و در میان قبه عباس حوضی

است مدور که به آب زمزم پر می‌شده و شش شباک دارد از آهن. و قبه دویم فرشان است و در زاویه شرقی آن سنگی است مرمر، و می‌گویند که اثر قدم حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله - بر اوست والله اعلم. و آن مربعی است و شش شباک از آهن دارد. قبه سیم زمزم است و آن نیز مربع است و هشت شباک آهنین دارد؛ و در بالای آن محلی از برای مؤذنان ساخته‌اند مسقف است به سقف طولانی و در بالای آن سقف قبه است، و هلالی در بالای آن و متصل به قبه زمزم قبله‌ای است مستطیله و این قبه بزرگ نیز مثل قبه عباس، قبه کوچک را فرو گرفته چنانکه گویا یک قبه است و سه شباک از آهن دارد و تفاوت در مدخل دارد و نردبان از محل مؤذنان در یک طرف قبه زمزم است و دری دارد. و اما قبه‌های رواق مسجدالحرام با هر دو زیاده یکصد و پنجاه و یک قبه است و بر سر هر قبه یک هلال از برنج سی و یک قبه در هر دو زیاده است و باقی در چهار طرف مسجدالحرام.

و اما چاه زمزم در میان قبه مذکوره است و طول آن چهل ذراع است به ذراع عمل بنائین؛ و در دور چاه دیواری است از سنگ مرمر که هر سنگ از آن در میان دو ضلع اصلب سرب فشانده (۱۵) ساخته‌اند و بر بالای آن دیوار طوق آهن مدور گردانیده‌اند و در مابین هر دو طوق را به میل‌های آهن متصل کرده‌اند و دور آن میل‌های آهن را بقدر یک شبر به مس پوشیده‌اند و دو تیر چوب عظیم در سقف قبه گذاشته‌اند؛ یک طرف هر دو را در دیواری که از جانب در قبه است و یک طرف دیگر را در مقابل آن که طرف مطاف به آن منتهی می‌شود نشانده‌اند و بر بالای هر دو چوب، دو تیر چوب کوچک‌تر از اول انداخته‌اند و بر آن چهارچوب دایرها تعبیه کرده‌اند و ریسمان در آن دوایر انداخته‌اند آب می‌کشند و اما امکنه که بدعت کرده‌اند مثل مقام هر یک از ائمه اهل سنت و جماعت، احتیاج به ذکر آن نیست. [عرض دهن چاه زمزم که از مرمر است چهار ذراع است. اما سقف چاه زمزم را شافعی بدعت کرده‌اند؛ مقام ساخته است. نماز جماعت می‌گذارند. در طرف مشرق است. اما مقام مالکی در طرف مغرب است در پشت کعبه شریف است. اما مقام احمد حنبلی مابین جنوب و مشرق برابر حجرالاسود است. اما مقام حنفی در طرف شما برابر ناودان رحمت است].

و اما صفا؛ آن کوهی است که آدم - علیه و علی نبینا علیه‌السلام - از بهشت به آن کوه فرود آمده و وجه تسمیه‌اش به صفا این است که مصطفای نبی به آن فرود آمده به دلیل آنکه حق تعالی در قرآن مجید آدم - علیه‌السلام - به این طریق یاد کرده: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ؛** چنانچه معصومین - علیهم‌السلام - فرموده‌اند. الحال خانه‌ها بر بالای آن کوه ساخته‌اند و مردم در آن ساکن هستند و سه طاق متصل به یکدیگر در دامن آن کوه ساخته‌اند و در پیش و پس آن طاقها، پاره‌ای از دامن آن کوه را هموار کرده‌اند بر مثال صف‌ها؛ و آن چهار طبقه است طبقه اول که به بالا می‌رود سه درجه دارد و طبقه دوم چهار درجه دارد و طبقه سوم نیز چهار درجه دارد و طبقه چهارم دو درجه دارد [و مابین صفا و مروه پانصد و سی گام است به گام انسان معتدل القامه].

و اما مروه؛ و آن کوهی است که حوا - علیهما‌السلام - از بهشت به آن کوه فرود آمده و وجه تسمیه‌اش به مروه آنست که مرأه به آن فرود آمده صالحه [که] احادیث شریفه به آن ناطقت. و الحال خانه‌های اهل مکه بر بالای آن ساخته و یک طاق عظیم در دامن آن کوه است. و بعد از آن صفاست و دو درجه بلندتر از زمین مسعی است. و مابین صفا و مروه بازاری است سرتا [سر] پوشیده و از دو طرف دکانهاست؛ چنانکه هر که در صف ایستاد، مروه را می‌بیند و بالعکس.

خاتمه در ذکر مولد شریف سید کاینات - صلی الله علیه و آله - و مولد علی بن ابی طالب - علیه‌السلام - و مولد سیده النساء العالمین فاطمه الزهراء - علیها صلوات رب الارض و السماء - و سنگی که نشان مرفق آن حضرت - صلی الله علیه و آله - دارد و معلی و شیکه که عبارت از دو مقبره مکه معظمه‌اند و قبور صالحانی که در معلی آسوده‌اند.

بدان ای برادر که مولد شریف سیدالبشر و شفیع محشر - صلوات الله علیه و آله - و آن روضه‌ای است مثل مسجدی مربع، عالی بنا و دو در دارد و محرابی در رکن قبلی، و منبر نیز دارد و موضع شریفی که حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله - به زمین فرود آمده

- حفره صغیره‌ایست و قبه از چوب [مخروطی] (۱۶) بر بالای آن گذاشته‌اند و جامه بر آن قبه پوشانیده‌اند [و درد داری قفل کرده‌اند. محافظ دارد، در را گشوده زیارت می‌نمایند]. (۱۷)
- اما- مولد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام- را در جایی که در مکه مشهور است غلط است چرا که مولد شریف آن حضرت- علیه‌السلام- چنانکه زبده عارفین و صاحب کرامات و مقامات احمد بن موسی بن الوری، (۱۸) ذکر کرده، کعبه شریف و عبارتش این است: ولد علیه‌السلام بمکه فی البیت الحرام یوم الثالث عشر من شهر الله الاصل رجب بعد عام الفیل بثلاثین سنه، و لم یولد قط فی بیت الله تعالی مولود سواه، لاقبله و لابعده، و هذه فضیله خصه الله بها إجلالاً لمحله و منزلته و إعلاءً لرتبه؛ و امه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف، و كانت من رسول الله- صلی الله علیه و آله- بمنزله الامم، و ربی فی حجرها، و كانت من سابقات المؤمنات إلى الایمان و هاجرت معه الى المدینه و کفنها النبی- صلی الله علیه و آله- عند موتها بقمیصه لیدراً به عنها هو ام القبر ولقنها الإقرار بولایة ابنها کما اشتهرت به الروایة، فكان أمير المؤمنين- علیه‌السلام- هاشمياً من هاشمیتین، و اول من ولده هاشم مرتین.
-
- ۱- بقره: ۲۹.
- ۲- الکافی، ج ۴، صص ۱۸۸-۱۸۷.
- ۳- در من لایحضر آمده: عن ابی خدیجه عن ابی عبد الله- علیه‌السلام-.
- ۴- الکافی، ج ۴، صص ۱۸۸-۱۸۹.
- ۵- الکافی، ج ۴، ص ۱۸۹.
- ۶- الکافی، ج ۴، ص ۲۴۰.
- ۷- اصل روایت چنین است: و روى أن فيه قبور الأنبياء و ما فی الحجر شیء من البیت و لا قلامه ظفر؛ کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۳، ش ۲۱۱۷.
- ۸- نوعی سنگ آهکی که با تراش آن، به صورت زیبایی درمی‌آید و رگه‌های رنگی در آن وجود دارد معین.
- ۹- آل عمران: ۹۶.
- ۱۰- سوزن کاری: ریزدوزی و ایجاد گل و بته به وسیله سوزن روی پارچه معین.
- ۱۱- آل عمران: ۹۶.
- ۱۲- تهذیب، ج ۱، ص ۴۵۴.
- ۱۳- در قاموس المحيط آمده است: الحزوره کالقسوره، الناقه المقتله المدلله، و الرایبه الصغیره.
- ۱۴- النهایه، ج ۱، ص ۳۸۰.
- ۱۵- عبارت متن عربی چنین است: و علیه حرزه من الواح رصاص لها اضلاع بین کل ضلع منها والاخر لوح رخام.
- ۱۶- آنچه در کروش آمده از نسخه مرعشی نک: مقدمه.
- ۱۷- آنچه در کروش آمده از نسخه مرعشی نک: مقدمه.
- ۱۸- در نسخه فارسی همان که در متن ثبت نشده آمده؛ در متن عربی آمده. ذکره ابو منصور الطبری [سی] فی کتاب اعلام الوری؛ نام و کنیه صاحب اعلام الوری چنین است: ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ و عبارت مذکور در ص ۱۵۳ کتاب اعلام الوری آمده است.

ص: ۲۵

مولد سیده نساء العالمین فاطمه الزهراء- صلوات الله علیها- و آن روضه‌ای است عالی و در قبله آن رواقی است و در او محرابی است و در موخر آن قبه‌ای است عالی و بر سر آن قبه هلالی است؛ و مسقط رأس آن حضرت، وقتی که داخل روضه شدی، دست راست خانه‌ایست مربع طولانی، و در اندرون خانه حفره‌ایست کوچک تر از قبه پدرش صلوات الله علیهما.

و اما موضع مرفق آن حضرت علیه السلام حفره‌ایست صغیره در سنگی، و آن را بر دیوار خانه نشانده‌اند؛ و ارتفاعش در دیوار دو ذراع است؛ و آن کوچه را که آن سنگ در دیوار اوست زقاق الحجر می‌خوانند و در وقتی که از باب السلام گذشته به صفا می‌روند، در دست چپ است.

و هر چه در این رساله از اذرع ذکر شده به ذراع انسان متوسط است **الما زمزم** و حجرالاسود که به ذراع عمل متعارف است نزد بنائین. (۱) و اما معلی قبرستان عظیمی است و در دامن کوهی واقع است و در او از قبور اهل کرامات و مقامات از اهل بلد و آفاق بسیار است؛ اما آنچه امروز مشهور است به اتفاق جمیع فرق، قبر مادر سیده نساء عالمیان **جده ائمه المعصومین**، زوجه رسول رب العالمین صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده الطاهرین خدیجه کبری صلوات الله علیهاست. و به اعتقاد شیعه، قبر جد رسول الله- صلی الله علیه و آله- **عبدالمطلب** و عم او **ابوطالب**- صلوات الله علیهما- و از مؤمنان صالح قبر **سید صالحین سید نصیرالدین حسین** و قبر استاد فقیر در علم شریف **احادیث سلطان المحققین ملا محمد امین استرآبادی** و **میرزا محمد استرآبادی** و **شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی**- رحمهم الله-.

و از تفضلات الهی به فقیر یکی آن است که چون در همین سال **ثمره الفؤاد فقیر**، سید **ابوجعفر** که در پنجسال و نه ماه، نصف سوره «انا فتحنا» خواند و تصریف زنجانی را با امثله حفظ کرده، با والده اش که معاون فقیر بود در طلب علوم، سکینه بیگم- رحمهما الله- و یک برادر دیگرش به دار بقاء رحلت کردند، سه قبر در موضعی که مردم می‌ایستند و از برای خدیجه- علیها السلام- فاتحه می‌خوانند، در مقابل صندوق آن حضرت، به فقیر حقیر از جانب الله مرحمت شده، در یکی والده سید **ابوجعفر** را دفن کرده و در یکی دیگر سید **ابوجعفر** را؛ و به آن سبب قطع تعلق از دنیا و مافیها کرد؛ اما حق سبحانه و تعالی منصب اساس کعبه شریفه را در همین سال به فقیر مرحمت فرمود؛ **الحمد لله**؛ و یک قبر دیگر را از برای خود ساخته و در اندرون آن رفته خوابید و تلقین خواند و بعضی از سور قرآن، و به امانت سپرد. و امید که بعد از مردن همان کافی باشد. و اگر قبل از مردن حضرت ناموس ... حضرت صاحب الزمان [آمد؟] احتیاج به آن قبر نیز نیست (۲) و ماتدری نفس بأی ارض تموت. (۲)

و اما شیکه؛ قبرستانی است از اهل یمن و هر که در اسفل مکه معظمه ساکن است.

نصیحت: ایها المؤمنون جهد کنید که این امکنه شریفه را دریابید و خانه آخرت خود را معمور کنید و در تفسیر علی بن ابراهیم در سوره لقمان در حالی که نصیحت فرزند خود می‌کند بقوله: یا بنی، مذکور است و ترجمه اش این است که گفته‌ای پسرک! من از آن روزی که در شکم مادر فرود آمده، روی به خانه آخرت کرده؛ و هر روز از خانه دنیا دور می‌شوی پس آن خانه را که روی به آن کرده‌ای نزدیکتر از آن خانه‌ای است که از آن دور می‌شوی؛ بنابراین این به عمارت خانه آخرت مشغول باید شد، و عاقل را همین اشاره کافی است.

و خاتمه را تمام می‌کنم به اسامی جماعتی از مؤمنین که در کعبه شریفه کار کرده‌اند: **محمد حسین ابرقویی** مذکور و فرزند (۳) **سید احمد بن محمد معصوم** و **محمد علی بن عاشور** با پدرش و **حسن بن عبدالله سمنانی** و **درویش حیدر کشمیری** و **میرزا خان کشمیری**، و **حاجی حسن علی اردبیلی** و **حاجی معصوم بیگ تبریزی** و **حاجی محمد شفیع تبریزی** و پسر او **ابراهیم بیگ**، و **شیخ طایف** که **رضیع سید ابوجعفر** ولد فقیر است و **شیخ عبدالعلی العاملی** و **اسماعیل بن شهید اوغلی** (کذا) و دو غلام فقیر **مفلح** و **نافع**. **الحمد لله** که تمام شد این رساله شریفه روز یکشنبه بعد از عصر دوم شوال ۱۰۴۰ بعد از هجرت نبویه به ید فقیر کثیر التقصیر زین

العابدين بن نورالدين مراد بن علي بن مرتضى الحسيني الكاشاني مولداً، المكي وطناً، الجعفري مذهباً حشره الله مع المؤمنين و المؤمنات احياهم و امواتهم و الذي في اصلاب الرجال الي يوم الدين في زمرة محمد سيد المرسلين و اهل بيته المعصومين - صلوات الله عليهم اجمعين - آمين يا رب العالمين.

۱- سيد اسماعيل مرندی که تا بدین جا تقریباً از رساله مفرحة الانام نقل کرده خود می افزاید: اما خانه حضرت خدیجه و این خانه در همان سمت که مولد حضرت فاطمه-ع- است و در اینجا محرابی است می گویند موضع عبادت حضرت رسول الله-ص- بوده است و موضع دیگر که هست، مشهور است حضرت وضو می ساخت.

و اما معلی و «شعبه النور» می گویند: قبرستان عظیم است در دامن کوهی واقع است و در او از قبور اهل کرامات بسیار است. اما آنچه مشهور است قبر مادر حضرت فاطمه زهرا-ع- حضرت خدیجه-س- است زوجه حضرت رسول الله-ص- است. بقعه دارد و قبر در حجره است. در آن بقعه در همان سمتی که قبر جناب ابوطالب در آن سمت واقع است. لکن قبر جناب خدیجه دورتر است. اما قبر ابوطالب عمّ جناب رسول-ص- و والد حضرت امیرالمؤمنین-ع-؛ و آن در مقبره واقع است که چند قبر می باشد: یکی قبر عبدالمطلب جد رسول الله-ص- و قبر عبد مناف و قبر هاشم است. در قدیم حصارى نداشت. این اوقات یکی از اهل هند که شیعه بود آمده دور آنها حصارى کشیده و قبرها را تعمیر کرده و محرابی درست نموده است. پایین قبرستان اهل شیعه است و جمعی از مؤمنین مدفون شده اند؛ از آن جمله: سید نصرالدین و ملا محمد استرآبادی و شیخ محمد عاملی است و قبر سلطان شهرزاده بیگم دختر خاقان مرحوم فتحعلی شاه در بیرون قبرستان است به اسم. تمام شد.

۲- لقمان: ۳۴.

۳- در متن عربی رساله کلمه «فرزند» نیامده است.

ص: ۲۶

نقشه

ص: ۲۷

توصیف مدینه از: سید اسماعیل مرندی در سال ۱۲۵۵ هجری:

بسم الله الرحمن الرحيم و به توکلی

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام علی

أفضل الأولین و الآخرین محمد و آله أجمعین

بدانکه از برای مدینه طیبه، چهار دروازه دارد؛ یکی باب شام است و یکی باب قبله است و یکی باب مصر و یکی باب جمعه که در سمت بقیع است.

مسجد حضرت رسول خدا- ص- در اصل، درون قلعه واقع است. پنج مناره دارد. مرقد پرنور حضرت رسول- ص- در میان شبکه برنج افتاده است. از درون شبکه مقدار دو ذرع فاصله پرده است که اطراف قبر پرنور احاطه کرده است. میان پرده و شبکه را فزاشین خلوت، که خواجه سرا می باشد، شب‌ها قندیل روشن می کنند، مثل روز می شود و متصل به شبکه، حضرت فاطمه زهرا- علیها سلام- مدفون شده است؛ و شبکه چهار در دارد: اول باب توبه، دوم باب وفود، سیم باب فاطمه- علیها سلام-، چهارم باب تهجد است. مابین روضه مطهره و منبر ستونهای متعددی می باشد: ستون مهاجرین است ستون عایشه، ستون قرعه، ستون مخلوق، ستون قوله و ستون سریر و ستون محرس و ستون وفود و ستون قلاوه و ستون تهجد، و مقام جبریل در مابین پای جبریل است و شبکه و سط است و هر ستون اعمالی دارد باید برآورده شود و ستون سریر مقابل سر مبارک افتاده است.

اصل مسجد حضرت سه هزار [و] ششصد ذرع است که شصت در شصت است. حد مسجد از شبکه قبر است تا به حدی که زمین مرتفع می شود و در سمت قبله مجمر دارد و چهار ستون از منبر عرض مسجد است و زیاده بر این قدر از زیادی هاست که در زمان خلفا بهم رسیده است. اصل منبر حضرت را در مسجد قبا نصب کرده اند حالا در مسجد حضرت، منبر مرمر است که سلطان مراد درست کرده است.

مسجد حضرت رسول- ص- چهار در دارد: اول باب بزرگ و آن را باب سلام می گویند؛ دوم باب رحمت است؛ سیم باب النساء است، چهارم باب جبریل است که در سمت بقیع است. در مدینه مسجدهای متعددی که مسجد نبی و مسجد علی و مسجد ابوبکر و مسجد عمر می گویند بسیار است؛ و حمام و باغ و نخلستان دارد؛ قلعه مضبوط دارد؛ در میان قلعه قبر عبدالله پدر حضرت رسول خدا که در ذقان الطوال، در یسار داخل باب مصری، در خانه که معروف است به بیت ابی النبی- ص-؛ و قبر آن حضرت در صندوقی خریشتی است در جوف آن ضریح چوبی کوچک. و قبر حضرت اسماعیل فرزند جعفر صادق- ع- معروف است و قبه دارد و متصل به دیوار قلعه مدینه است به سمت بقیع؛ و همچنین قبر مالک بن سنان والد ابوسعید خدری که از جمله شهدای احد است و قبرش در عین خارج از باب مصر است. خانه حضرت امیرالمؤمنین که در شبکه خانه حضرت پیغمبر- ص- و حوالی قبره مطهره فاطمه است؛ و خانه امام زین العابدین- ع- و امام جعفر صادق- ع- که در حوالی مسجد حضرت رسول خداست؛ مسجد خلفای اربعه که در بالا اشاره شد در میدان مناخه واقع است و مسجد حضرت نبی و ابوبکر و عمر و عثمان را تجدید کرده اند و مسجد حضرت امیر- ع- خراب است و مناره دارد و هر یک از مساجد مناره دارد. در میان شهر مدینه بازار خوب و یک حمام جدید ساخته اند که امسال سنه ۱۲۵۵ تمام شده است و مدارس و دکاکین خوب دارد و چشمه خوب دارد و خریزه و هندوانه و انگور و ترنج و لیمو و شفتالو و انجیر و موز که چیزی است بسیار لذیذ دارد و بادنجان و سربات و کاهو خوب حاصل می شود.

از باب جمعه که بیرون روی، قبرستان بقیع است؛ دورش حصاری دارد و درهای متعدد دارد، لیکن بسته اند و همیشه یک در گشاده مانده است، دربان دارد، به هریک نفر از اهل ایران در قدیم پنج قریش می گرفتند؛ امسال کمترین بندگان محمد هاشم خلف مرحوم میرزا اسماعیل تبریزی نشاکی چارمنار حسب الأمر خداوندگاری ایلچی مختار مشهور به میرزا جعفر مهندس باشی ادام الله

جلاله به مصر رفته از حضرت خدیو اعظم باشا، به محافظ آنجا که محرم بیگ است فرمان برده موقوف کرده‌اند.

و قبرستان کلاً قبور است؛ آنها که در بالای سر قبه می‌ساختند اینهاست: بقعه ائمه بقیع دو در دارد یکی در طرف راست و یکی در طرف چپ؛ هر دو نزدیک به سر ضریح مطهر است. بالای در، در سنگ منبر نوشته: «هذا قبر فاطمه بنت رسول الله - ص - و قبر حسن بن علی؛ و قبر محمد بن علی؛ و جعفر بن محمد و عباس بن عبدالمطلب» و هر پنج تن مطهر در یک ضریحند از چوب مشبک؛ و عباس در بالای سر حضرت ائمه اربعه است و قبرش علی حده است در میان ضریح؛ و چهار معصوم متصل به یکدیگر؛ و در بالای قبر مطهر پرده کشیده‌اند و یک قبه بزرگ دارد. و محراب قبر حضرت فاطمه - علیها سلام - را زیارت می‌کنند لیکن قبر فاطمه بنت اسد است و هم‌پرده دارد؛ چونکه حضرت در میان اهل سنت افتاده‌اند، هیچ زینت ندارند، فرش مستعمل دارد. امسال از یزد، یک نفر کلان دوز (؟) فرش بسیار خوب فرستاده بود، نینداخته بودند، در بالای هم مانده بود. شیخ احمد بحرینی - ره - چهار وجب به دیوار مانده در تحت میزاب مدفون است. از قبر شیخ مرحوم تا قبر حضرت فاطمه - ع - سه ذرع است بیشتر نیست در سمت قبله مابین بیت‌الاحزان است و قبر مخفف دارد. دیگر قبه حضرت عقیل بن ابی طالب برادر حضرت امیر - ع - است؛ با عبدالله بن جعفر در یک قبر مدفون است. و دیگر قبه بنات حضرت رسول خداست که همه در یک ضریحند. به قول اهل سنت رقیه، ام کلثوم، زینت دختران رسول است. و دیگر قبه ازواج حضرت رسول - ص - که عایشه و ام حبیبه بنت ابوسفیان و سوده بنت زمعه و حفصه بنت عمر و زینب بنت خزیمه و ام سلمه و زینب بنت جحش و جویریة و صفیه خیبری و میمونه بنت حرث، ماریه قبطیه است. هر چند اسامی اینها در زیارت نوشته‌اند اما به اعتقاد اهل سنت است نه به اعتقاد اهل تشیع.

و دیگر قبه حضرت ابراهیم - ع - پسر حضرت رسول خدا - ص - است که یک ضریح دارد. و دیگر قبه امام [مالک] که امام چهارم اهل سنت است. و دیگر قبه شیخ امام نافع است که از مشایخ اهل سنت است. و دیگر قبه حلیمه سعدیه دایه حضرت رسول خداست و دیگر قبه عثمان بن عفان است که در آخر بقیع است. و دیگر قبه بیت‌الاحزان است که حضرت فاطمه - علیها سلام - گریه می‌کرد؛ جای خالی و فرش ندارد. اگر یکی از مسلمانان فرش بفرستد ثواب یکی [خیلی]؟ برده است.

و دیگر قبه حضرت فاطمه بنت اسد است. و دیگر قبه ابو سعید خدری است، لیکن در قبه فاطمه و ابو سعید از بقیع خارج است در روحا نزدیک الحمام ابن قطفیه است. و دیگر قبه حضرت فاطمه بنت عبدالمطلب عمه حضرت رسول مادر بریر است. از اینها را بعضی شیعه زیارت می‌کنند و بعضی کار ندارند. اللَّهُمَّ سَرِّنا بشفاعتهم. حق سبحانه و تعالی به حرمت حبیب اکرم خود به جمیع مسلمانان زیارت این بزرگواران نصیب کند و شفاعت اینها را روزی نماید. سیزده بقعه در قبرستان بقیع هست باقی قبر بزرگ و سادات و مشایخ اهل مدینه است که قبه ندارد.

و دیگر مسجد قباست که یک ساعت راه از مدینه است. طول و عرض برابر است. شصت [و] شش ذراع است و اخبار در فضیلت آن بسیار است و در نزدیکی مسجد، چاه خاتم است که انگشتر حضرت رسول - ص - افتاده، آب بالا آورده است. دو رکعت نماز دارد؛ آب خوب دارد.

و مسجد حضرت امیر - ع - و مسجد ابوبکر و مسجد شمس در نزدیکی مسجد قباست؛ و مسجد حضرت فاطمه - ع - و مسجد عرفه و مسجد جمعه مابین مدینه و قباست؛ و دیگر مسجد فضیخ که در طرف شرقی قباست؛ نیم فرسخ از قبا دورتر است، نزدیک باغ فدک است. مسجد قدیم و مندرس است؛ حالا اطفال درس می‌خوانند. و مشربه ام ابراهیم حالا خراب است، در میان نخلستان افتاده است. در مسجد است نزدیک به یکدیگر؛ مدتی مسکن و محل حضرت رسول - ص - بوده است. و دیگر مسجد احزاب در شمال قبا، نیم فرسخ دورتر، اعمالی مخصوص دارد. و مسجد فتح و مسجد حضرت سلمان و مسجد مباحله و مسجد حضرت امیر - ع - و مسجد ابوبکر. و این شش مسجد نزدیک یکدیگر افتاده است. (۱) نیم فرسخ از مدینه راه است؛ و دیگر مسجد ذی‌قبلتین که سه ربع از مدینه راه مابین احد و قباست.

دیگر کوه احد است یک فرسخ از مدینه راه است. قبر حضرت حمزه عم رسول خدا- ص- در آنجاست؛ قبه و صحن دارد؛ یک صندوق چوبی دارد، بالای قبر مطهر پرده انداخته‌اند، زیارت کرده نماز گزاردیم؛ چندان زینت ندارد و جهت آنکه خوف وادی است و یک قطعه میرعماد حسنی از اهل قزوین وقف کرده، نصب کرده است. در پایین پای حضرت، قبر سنقر ترک است. و در پشت قبر، سید عقیل از اهل مدینه است. و در صحن قبر حاکم مدینه است؛ هر سه قبر از اهل تن (۲) است مشتبه نباشد. و نزدیکی بقعه قبور شهدای احد است که یک دیوار کشیده‌اند و یک در دارد؛ همه در یک جا مدفونند. و قدر یک ربع رفته نزدیک به کوه، قبه مکسر السن است که در آنجا دندان حضرت را شکستند.

در بالای کوه احد مسجد احد است، قدری صعوبت دارد بالارفتن به کوه؛ احقر عبداللّه کلاً این مقامها را زیارت کرد و نماز گزارد و بسیار دقت کرد از این و آن پرسید و نوشت و اسباب بسیار از مناسک علما جمع بود، مگر مسجد احد را زیارت نکردم هوا گرم بود صعوبت داشت.

و در مراجعت در مسجد شجره که دو ساعت راه است احرامگاه است و مسجد خراب است حوض خراب هم دارد؛ و قدری گذشته مسجد معزّس است او هم خراب است ۱۰ (شاید: ۱۵) ساعت از مدینه گذشته قبور شهداست و مسجد غزاله است، زیارتش نصیب شد. در صفر قبر ابوذر غفاری در یسار راه، در میان نخلستان است و دیگر قبور شهدای اهل بدر است که سیزده نفرند میان حصار و یک در دارد. قبور ایشان متصل به یکدیگر، بسیار بلند قامت می‌باشد. و مسجدی که حضرت رسول نماز گزارده و سنگی که در بالای او نشسته تماشای جنگ کرده است. و سنگی که از بالای مسجد پایین آمده نقش پای دارد (؟). و دیگر مسجد غمامه است، در میان نخلستان بقیع است که منبری از سنگ دارد. ابر در بالای همان مسجد سایه بر حضرت انداخته است. و مسجد عریش که چشمه بدر از زیر این مسجد می‌گذرد. القصه مساجد بقعه (؟) در این راه بسیار است خدا به جمیع مسلمانان [زیارت آنها را] نصیب گرداند. تمام شد.

۱- اکنون مساجد سبعة شامل دو مسجد با نامهای مسجد عمر و مسجد فاطمه- ع- می‌شود که در اینجا از آنها یاد نشده گرچه به احتمال قوی مسجد مباحله همان است که اکنون مسجد فاطمه نامیده می‌شود.

۲- شاید: تسنن.

جامه خراسانی بر قامت کعبه

(آصف فکرت)

بنیاد پژوهش‌های اسلامی

در این سطور یادی از یک رخداد مهم تاریخی سده نهم؛ یعنی ماجرای پوشانیدن نخستین جامه کعبه به دست خراسانیان می‌شود. این کار به همت شاهرخ فرزند امیر تیمور گورکان صورت گرفت و چنانکه خواهیم دید وی چندین سال از دوران طولانی سلطنت خویش را صرف مجاهدت در برآورده شدن این مأمول کرد، و برای همین کار چندین هیئت حسن نیت به دیار مصر فرستاد، و مبالغ هنگفتی صرف این راه کرد تا سرانجام توفیق این کار را یافت، و گرنه تا آن روزگار این افتخار منحصر به مردمان عرب بود و دیگر مسلمانان از آن محروم بودند.

تاریخچه پوشش کعبه از روزگار جاهلیت تا عهد خلفا موضوعی است که مورد تحقیق مورخان و محققان قرار گرفته و با مراجعه به منابع و مآخذ مربوط، به آسانی می‌توان به اطلاعات پیرامون آن موضوع دست یافت، و ما در این مقال قصد تفصیل موضوع را نداریم و با مروری کوتاه و مختصر به آن می‌نگریم.

قلقشندی، صاحب «صبح الاعشی» به نقل از «اخبار مکه» تألیف ازرقی نقل می‌کند که اسعد حمیری (تبع) نخستین کسی بود که (در روزگار جاهلیت) کعبه را جامه پوشانید.

جامه کعبه در روزگار جاهلیت:

در روزگار جاهلیت کعبه را با پارچه‌های رنگارنگ و گوناگون می‌پوشانیدند. در آن روزگار جامه کعبه به صورت گروهی و تعاونی و همکاری قبایل مختلف تهیه می‌گردید. تا آنکه بازرگانی به نام ابوریعه عبدالله بن عمرو بن مخزوم که با بازرگانی به یمن رفت و آمد داشت پیشنهاد کرد که یک سال او جامه کعبه را تهیه کند و بپوشاند و یک سال همه قریش. و تا ابوریعه زنده بود، این قرار هم به قوت خویش باقی بود. مدتی نیز کعبه را با نطع (پوشش چرمینه) می‌پوشانیدند.

در روزگار صدر اسلام:

در روزگار پیامبر خدا- ص- کعبه را با پارچه‌های یمنی پوشانیدند، و خلفای راشدین نیز همین شیوه را پیروی کردند. رنگ پوشش در آن روزگار سفید و یا قرمز بود. چون نوبت به خلفای بنی عباس رسید، آنان رنگ سیاه را شعار رسمی خویش قرار دادند و جامه کعبه هم سیاه گشت.

هنگامی که ملوک مصر بر حجاز استیلا یافتند پوشانیدن جامه کعبه را در انحصار خویش در آوردند. این انحصار تا سده نهم هجری ادامه یافت.

رخدادی که در این مقاله به بررسی آن خواهیم پرداخت، در نیمه اول سده نهم هجری، در روزگار پادشاهان مملوک مصر- الملک الاشرف تا الملک الظاهر و فرمانروای خراسان یا به قول مورخان عرب «ملک شرق» شاهرخ میرزا (د ۸۵۰ ق) فرزند امیر تیمور گورکان اتفاق افتاده است.

بلند پروازی همای همت شاهرخ:

شاهرخ که پس از درگذشت امیر تیمور در ۸۰۷ ق در خراسان بزرگ به سلطنت رسید، هرات را پایتخت خویش قرار داد. دوره او به راستی یکی از ادوار درخشان علم و هنر و آبادی این سرزمین است. شاهرخ از اوایل رسیدن به قدرت آرزوی پوشانیدن جامه کعبه را در سر می‌پروراند، آرزویی که تا آن روزگاران تنها فرمانروایان عرب حق داشتند، داشته باشند، نه عجمیان.

شاهرخ می‌خواست با رسیدن به این آرزوی بزرگ هم یک افتخار معنوی و بی‌نظیر را کسب کند و هم با سنت‌شکنی و ابطال سلطه تبعیض گرایانه ممالیک مصر، مقام و افتخار عمده بین‌المللی را به دست آورد. به قول عبدالرزاق سمرقندی، صاحب مطلع السعدین، «همیشه همای همت بلند پرواز در هوای آن طیران می‌نمود که جامه برای بیت‌الله‌الحرام، از روی نیاز ارسال نماید و این معنی بی‌اجازه سلطان مصر صورت نمی‌بست».

نخستین کوشش:

شاهرخ کوشش پیگیر خویش را از سال ۸۳۳ ق آغاز کرد. مورخان مصر می‌نگارند که در ۲۴ محرم ۸۳۳ ق فرستاده شاهرخ ملک شرق (خراسان) به قاهره وارد شد. و نامه ملک شرق را به عنوان الملك الاشرف آورد. در این نامه ۳ مطلب مهم ذکر شده بود: کتابهای ابن حجر و مقریزی:

نخست از پادشاه مصر ۲ عنوان کتاب خواسته شده بود:

۱- شرح بخاری از شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی.

۲- تاریخ السلوک لدول الملوک، از تقی الدین احمد بن علی مقریزی.

این مطلب توجه و اطلاع حلقه‌های علمی هرات را به اکتشافات جدید در جهان دانش آن روز می‌رساند.

مطلب دوم: در نامه یادشده بود که شاهرخ میرزا نذر کرده است که برای کعبه جامه‌ای تهیه کرده و بفرستد. و مطلب سوم: آنکه شاهرخ پیشنهاد کرده بود تا آب چشمه به شهر مکه جاری سازد.

گویا او می‌خواست است از تجارب آبیاری به وسیله قنات و کاریزها که در خراسان معمول بوده در آبیاری شهر مکه استفاده به عمل آید.

ابن تغری بردی مؤلف «النجوم الزهراء» می‌نگارد که هیچیک از تقاضاهای ملک شرق مورد پذیرش پادشاه مصر قرار نگرفت، اما ابن ایاس مؤلف «بدایع الزهور» می‌نویسد که سلطان شرح بخاری و تاریخ مقریزی را برای شاهرخ فرستاد، اما از پذیرفتن درخواست شاهرخ در ارسال جامه کعبه و جاری ساختن آب چشمه به مکه خودداری کرد. ملک اشرف به شاهرخ نوشت که اوقافی برای پوشش کعبه هست، که نیازی به هیچ یک از شاهان در این مورد نیست، و در باب چشمه نوشت که در مکه چاهها و چشمه‌ها بسیار است و نیازی به ساختن چشمه جدید نیست (ظاهراً او در مورد قنات و کاریز معلوماتی نداشته و آن را هم مانند چاهها و چشمه‌های معمولی می‌پنداشته است).

ابن حجر هم می‌نویسد که ۳ مجلد «فتح الباری بشرح البخاری» را برای ملک شرق تهیه کرده است.

خشم و تهدید:

خودداری حاکم مصر از موافقت با تقاضای شاهرخ وی را خشمگین ساخت و فرستاده دیگری به نام هاشم شریف به قاهره فرستاد، که حامل نامه تهدیدآمیزی به عنوان ملک مصر بود. هاشم شریف در ۲۴ رمضان المبارک همان سال به قاهره رسید. نامه شاهرخ بسمله و مهر نداشت که بیانگر خشم فراوان ملک شرق (پادشاه خراسان) بود. در افتتاح نامه نوشته شده بود: «الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل...». شاهرخ القاب معمول و رسمی حاکم مصر را در این نامه ننوشته و او را سخت مورد تهدید قرار داده بود. و به قول مقریزی تندرآسا و صاعقه‌وار خروشیده و درخشیده بود. در عین حال تحفه‌ای هم به حاکم مصر فرستاده بود که مؤلف «بدایع الزهور» از آن به عنوان «هدیه فشرویه» یاد کرده است.

الملك الاشرف تسلیم نشد و نامه درشت شاهرخ را همچنان با کلمات درشت جواب گفت و به قول ابن ایاس: «من دقّ الباب سمع الجواب». نامه‌های عتاب آمیز شاهرخ مکرر گردید ولی بی‌نتیجه ماند. ابن تغری بردی که به روشنی رنگ نژادپرستی از نوشته‌های او نمایان است، در مورد لجاجت‌الملك الاشرف و رد تقاضای شاهرخ می‌نویسد که ثبات و ایستادگی اشرف در برابر خواسته‌های

شاهرخ، پس از فتح قبرس، مهمترین اقدامی بود که وی در طول سالهای سلطنت خویش انجام داد.

او می‌نگارد که الملک الاشرف با در دست گرفتن انحصار امتیاز پوشانیدن جامه کعبه حرمت مصر و حرمت حکام مصر را تا قیامت حفظ کرد. اما از مطالبی که در دیگر تواریخ مصر در این باب درج است برمی‌آید که نوشته ابن تغری بردی گراف و چاپلوسی به حاکم مصر بوده؛ زیرا در نامه بعدی که شاهرخ به اشرف فرستاد از وصول هدایای او اطمینان داده شده است. فرستاده جدید- داماد سید شریف گرگانی:

فرستاده دیگری که در ۲۷ محرم ۸۳۸ به قاهره رسید و با آوردن هدایا و نامه تقاضای شاهرخ را تجدید کرد، تاج‌الدین علی‌بن عبدالله شریف نام داشت که به روایت ابن حجر که او را دیده است، داماد سید شریف گرگانی بود. در این نامه هم شاهرخ نوشته بود که نذر کرده است تا برای کعبه جامه‌ای بفرستد تا آن را از داخل خانه کعبه بیاویزند. و خواسته بود که الملک الاشرف نماینده‌ای برای تحویل گرفتن جامه به هرات بفرستد.

الملک‌الاشرف قاضیان چهار مذهب را در مجلسی فراخواند و تقاضای ملک شرف را با آنان در میان نهاد و خواست تا در آن مورد فتوا بدهند. قاضی القضاة بدرالدین حنفی جواب داد که: این نذر منعقد نمی‌گردد.

ابن حجر قضاة اربعه را به باد انتقاد گرفته و از جوابهای نامربوط آنان یاد می‌کند. او می‌نویسد که بعضی از قاضیان بدون آنکه از آنان پرسشی شده باشد خود هم سؤال و هم جواب را نوشته بودند. برخی نوشته بودند که «چون این عمل تعطیل وقف می‌کند، جایز نیست». یکی نوشته بود که «چون با این عمل بر سلطان مصر تحکم صورت می‌گیرد، جایز نیست.» اما سلطان خود عذر آورد که مبادا با این کار راه پوشانیدن جامه کعبه برای شاهان دیگر باز گردد. ابن حجر می‌نویسد که من هم در واقع همان جواب سلطان را عذر آوردم که با موافقت به این عمل، رخنه و راهی برای دیگران باز خواهد شد.

شریف تاج‌الدین را هنگام بازگشت به خراسان، اقطوه موساوی مؤیدی مهماندار همراهی می‌کرد که نامه جوایبه سلطان را به عنوان شاهرخ با خود داشت.

امتیاز منحصر به شاهان مصر است:

اشرف نوشته بود که جامه کعبه را پیوسته ملوک مصر تهیه می‌کنند و هزینه آن از محل اوقافی که برای همین کار موجود است فراهم می‌گردد. سلطان به شاهرخ مشورت داده بود که اگر می‌خواهد به نذر خویش وفا کند، جامه کعبه را که ساخته، بفروشد و بهای آن را به فقیران مکه صدقه دهد که ثواب آن بیشتر است و سود آن به شمار بیشتری از مردمان خواهد رسید.

در ۴ سؤال نامه تهدید آمیزی از شاهرخ به قاهره رسید که در آن از گرفتن حق‌الورود از بازرگان در بندر انتقاد شده و مشعر بر حرکت شاهرخ میرزا به جانب قدس بود.

فرستاده سلطان مصر اقطوه- در ۲۸ جمادی الثانی ۸۳۹ به قاهره بازگشت و فردای آن روز شیخ صفا فرستاده شاهرخ به قاهره رسید که نامه دیگری از شاهرخ آورد.

رسول را کتک زدند و در آب سرد غوطه دادند:

الملک‌الاشرف شیخ صفا را در اصطبل سلطانی به حضور پذیرفت. شیخ با صدای بلند نامه شاهرخ را می‌خواند و ملک اشرف آن را می‌شنید. شاهرخ در این نامه سلطان را نایب خویش خوانده و دستور داده بود که خطبه و سکه را به نام او کند. چون قرائت نامه به اینجا رسید، شیخ صفا خلعتی را که از خراسان آورده بود، نزدیک برد تا سلطان آن را بپوشد. با این خلعت تاجی هم برای اشرف فرستاده بودند.

الملک‌الاشرف شکیبایی از کف داد و دستور داد تا خلعت را دریدند و فرستاده نگویند را به سختی کتک زدند و با آنکه روزی سرد بود، شیخ صفای هروی بیچاره را در بر که اصطبل غوطه دادند، چنانکه به سرحد مرگ رسید و کس را جرأت شفاعت نبود.

ابن تغری بردی می‌نگارد که هرگز تا آن روز سلطان را به آن اندازه خشمگین ندیده بوده است. پس سلطان شیخ صفا را به حضور فراخواند و پاسخهایی درشت به او سپرد تا به فرستنده خویش باز گوید. از جمله گفت که شاهرخ مرا به نیابت خویش در مصر می‌گمارد، ولی من او را به شحنگی کوچکترین روستای قلمرو خویش نخواهم پذیرفت. پس دستور داد که فرستاده شاهرخ و همراهان او را به راه دریا از مصر بیرون کردند. آنان به مکه رفتند و تا موسم حج صبر کردند و حج گزارند و باز گشتند. ابن تغری بردی زدن فرستاده شاهرخ و دریدن نامه او را ستوده و این کار را از خوبترین و بزرگترین کارهای الملک الاشرف در طول سلطنتش می‌شمارد. اما اشرف پس از این واقعه بسیار نزیست و پس از مرگ او در ۸۴۱ ق فرزندش الملک العزیز مدتی کوتاه سلطنت و خلع گردید و الملک الظاهر بر تخت پادشاهی مصر نشست.

ص: ۳۰

خواب میرآخور به حقیقت پیوست

الملک‌الظاهر در ۱۲ جمادی‌الآخر ۸۴۳ فرستاده شاهرخ را که از هرات آمده بود به حضور پذیرفت مورخان خراسانی از جمله عبدالرزاق و خواند میر می‌نویسند: چقماق‌بیگ - که همین الملک‌الظاهر باشد - در روزگار الملک‌الاشرف منصب میرآخوری داشت. شبی در خواب دید که شاهرخ او را برداشته بر تخت شاهی نشاند. به همین سبب چون به سلطنت رسید، جیجکتوقا را که از امیران خاص او بود، به رسالت نزد شاهرخ به هرات فرستاد. جیجکتوقا در ۸۴۳ ق به هرات رسید و به دستبوسی شاهرخ توفیق یافت. استقبال شاهانه از فرستاده مصری

شاهرخ احوال الملک‌الظاهر را از رسول پرسید و برای او جایی در دست راست تعیین گردید. در آن روز ضیافتی بزرگ ترتیب دادند و بیشتر ظروف آن ضیافت از زر سرخ گوهر نشان بود. امیران و شاهزادگان نیز هریک او را ضیافتی جداگانه دادند و هدایایی گرانبها به او بخشیدند.

دانشمندان مصر از خراسان کتاب می‌خواهند:

این بار دانشمندان مصری از خراسانیان کتاب خواسته بودند. جیجکتوقا به عرض رسانید که سلطان چقماق (/ الملک‌الظاهر) پنج کتاب معتبر از کتابخانه هرات خواسته است:

۱- تأویلات اهل سنّت و جماعت، از شیخ ابومنصور ماتریدی، ۲- تفسیر کبیر علامه رازی، ۳- شرح تلخیص جامع خواجه مسعود بخاری، ۴- شرح کشف مولانا علاء‌الدین پهلوان، ۵- روضه در مذهب شافعی.

به روایت خواند میر با آنکه کتابها در کتابخانه هرات موجود بود، دستور داده شد که پنج کتاب را جدیداً به خطّ خوش نوشتند و جدول کشیدند و به جیجکتوقا تسلیم کردند. جیجکتوقا پس از دریافت ۵۰ هزار دینار با هدایای گرانبها عازم مصر شد. پنجاه نوکر او نیز افزون بر اسب و جامه هریک هزار دینار انعام دریافت داشتند. و شاهرخ به حکام اصفهان، شیراز، یزد و کاشان نیز دستور داد که از فرستادگان پذیرایی کنند و به آنان انعام بدهند. فرستاده‌ای که در راه در گذشت:

مولانا حسام‌الدین مبارکشاه پروانچی از دانشمندان هرات با فرستاده سلطان عازم مصر گردید ولی به قاهره نرسیده در گذشت (۱۳ ربیع‌الآخر ۸۴۴) و فرزندش خواجه کلان (یا خواجه کلال) هدیه و نامه شاهرخ را به قاهره رسانید. پایتخت مصر را به افتخار فرستادگان خراسان آذین بستند:

خواجه کلال و همراهان او در ۲۶ ربیع‌الثانی ۸۴۴ به قاهره رسیدند. شهر قاهره را به افتخار آنان آذین بسته بودند. فرزند سلطان مصر با گروهی از امیران به استقبال بیرون شد. ابن تغری بردی و مقریزی روز ورود سفیران را در قاهره روزی دیدنی (یوماً مشهوداً) وصف می‌کنند و می‌نویسند که چنان ترتیباتی تا آن روز در قاهره سابقه نداشته است. شاهرخ با نامه خویش هدایایی شامل ۱۰۰ نگین فیروزه، ۸۱ تخته حریر، تعدادی جامه و پوستین و مشک، سی شتر بختی خراسانی و چیزهای دیگر فرستاده بود. خراسانیان هم هدایایی گرانبها دریافت کردند، اما خواجه کلال هم در گذشت و پدر و پسر - که به طور امانت به خاک سپرده شده بودند - سرانجام در قدس دفن شدند.

به مطلب می‌رسد جویای کام آهسته آهسته:

در ۸۴۷ سید محمد زمزمی از هرات به مصر رفت و الملک‌الظاهر موافقت کرد که شاهرخ جامه کعبه بفرستد و هر طور که می‌خواهد، به نذر خویش وفا کند. کار بردن جامه به عهده چندتن از بزرگان خراسان مانند شیخ محمد مرشدی شیخ الاسلام و شمس‌الدین محمد ابهری سپرده شد. مورخین مصری می‌نویسند که یکی از همسران تیمورلنگ نیز با این قافله همراه بود.

جامه را در یزد ساخته بودند:

جامه کعبه روزگاری پیش در دارالعباده یزد مرتب ساخته و به هرات برده و در خزانه پایتخت محفوظ می‌داشتند. در این سال (۸۴۸ ق) فرستادگان جامه را برداشته آهنک مصر کردند.

جامه کعبه را در حدود ۱۰۰ تن همراهی می‌کردند. چون به شام رسیدند، امرا و اعیان شام هم مقدم آنان را گرامی داشتند. و چون در روز ۵ شنبه ۱۵ شعبان ۸۴۸ وارد مصر شدند جمعی از مقربان و خواص الملک الظاهر به استقبال آنان شتافتند و آنان را در منزل جمال‌الدین استاندار در ناحیه بین‌القصرین فرود آوردند. فرستادگان در روز ۲ شنبه ۱۱ رمضان ۸۴۸ به حضور الملک الظاهر سلطان مصر رسیدند. سلطان به مناسبت ورود آنان محفلی آراسته و دستورات خاصی صادر کرده بود که سخاوی و ابن تغری بردی از آن به تفصیل یاد می‌کنند.

فرستادگان را غارت کردند:

با آنکه سلطان دستور داده بود که آنچه فرستادگان با خود دارند- از جمله جامه کعبه را در جایی امن بگذرانند، اما هنگامیکه فرستادگان پس از ملاقات با سلطان به منزل خویش باز می‌گشتند، گروهی- در حدود ۳۰۰ تن- از ممالیک برسر آنان ریخته و هرچه از نفایس و کتب و نگینها و مشک و طلا و پوستین که با آنان بود، به غارت بردند. بر انجام ۲ تن از امیران مصری- یلخجا (یل خواجه؟) و ینال علایی دوادار و امیر تنبک حاجب الحجاب به فریاد فرستادگان خراسانی رسیدند و آنان را از چنگ ممالیک نجات دادند.

پوزشخواهی سلطان از خراسانیان:

به روایت عبدالرزاق سمرقندی چون سلطان از این حادثه آگاه گردید، بسیار مضطرب شد و گفت: فتنه‌انگیزان دوست مرا از من رنجانیدند. وی از خراسانیان معذرت خواست و دستور داد آنچه از اموال غارت شده به دست آمد به صاحبان آن داده و بیش از آنچه به غارت رفته بود به آنان بخشیدند.

مجازات غارتگران

ممالیک غارتگر مجازات شدند و حقوق و ارزاق گروهی از آنان قطع شد و گروهی را به زنجیر بسته در شهر گردانیدند و ندا در دادند که این جزای کسی است که حجاج بیت‌الله را غارت کند.

سلطان مصر فرستادگان خراسانی را با حاجیان مصری به مکه فرستاد و آنان در روز عید قربان جامه را از داخل خانه کعبه آویختند و پس از انجام مراسم حج، به هرات بازگشتند و گزارش سفر پرماجرایی خویش را به شاه‌رخ بیان داشتند.

مآخذ مقاله

ص: ۳۱

- ابن ایاس حنفی، محمدبن احمد، بدایع الزهور فی وقایع الدهور، ج ۲، ص ۲۴۵-۲۴۴.
- ابن تغری بردی یوسف، النجوم الزهراء فی ملوک مصر و القاهرة، ج ۱۴، ص ۷۷، ۲۶۶-۲۶۵ و ج ۱۵، ص ۳۶۶-۳۶۴.
- ابن حجر عسقلانی، احمدبن علی، انباء الغمر ببناء العمر، بیروت، ۱۴۰۶ ق، ج ۸، ص ۴۹، ۳۳۰-۳۲۹.
- خواندمیر، غیاث الدین محمد، حبیب السیر، تهران، ج ۳، ص ۶۳۳-۶۲۶.
- سخاوی، محمدبن عبدالرحمان، التبر المسبوک فی ذیل السلوک، قاهره.
- عبدالرزاق سمرقندی، مطلع الیفسدین و مجمع البحرین، خطی.
- قلقشندی، احمدبن علی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء بیروت ۱۴۰۷ ق.
- مقریزی تقی الدین احمد السلوک لمعرفة دول الملوک، قاهره، صفحات متعدد.

چاه زمزم و دشواری آب در مکه

مؤلف: فؤاد علی رضا

مترجم: محمدرضا جلالی

از کارهایی که عبدالمطلب در تاریخ بدان معروف است این است که آن حضرت اقدام به حفر دوباره چاه زمزم نمود که تاکنون باقی است و مسلمانان به آن تبرک می‌جویند. در زمینه حفر دوباره این چاه جار و جنجال بسیاری در سراسر جزیره‌العرب به وجود آمد.

مکه، پیوسته از کمبود آب رنج می‌برد، این شهر خشکسالی‌هایی را به خود می‌دید که گاه سه سال یا بیشتر ادامه پیدا می‌کرد، در برخی موارد و در مدتی کوتاه بارانهای سیل‌آسایی باریدن می‌گرفت. (ما قبلًا درباره حضرت اسماعیل و مادرش هاجر و اینکه چگونه در آن زمان آب جاری گردید، گفتگو کردیم، اینک آن را پی می‌گیریم).

حضرت ابراهیم-ع- به اتفاق هاجر و اسماعیل رهسپار جنوب گردیده تا به بیابانی رسیدند که امروزه مکه در آن قرار دارد. این بیابان محل چادر کاروانهایی بود که بین شام و یمن رفت و آمد می‌کردند، ابراهیم-ع- با نهادن اندکی خرما و آب برایشان، آنان را در این سرزمین رها کرد، اندکی بعد، غذا و آب آنها تمام شد و هاجر در حد فاصل صفا و مروه به جستجوی آب پرداخت و خدای مهربان آنان رامورد عنایت قرار داد و چاه زمزم در پیش پایشان جوشید و جاری گردید.

ابن هشام (۱)، ماجرا را چنین بیان می‌کند: «هاجر به جستجوی آب پرداخت و آنگاه که آب نیافت رهسپار صفا و مروه گردید و برای نجات اسماعیل از خدای خویش یاری خواست و خدای سبحان جبرئیل را فرستاد و پاشنه پایش را به زمین زد و آب پدیدار گشت، مادر اسماعیل صدای درندگان را شنید و بر جان فرزند بیمناک شد و به سرعت آهنگ او نمود، هنگامی که رسید ملاحظه کرد که فرزند با دست خود در پی آبی است که زیر گونه‌اش قرار دارد و از آن می‌نوشد». پیدایش آب، قبیله جرهم یمنی را بدان سوی کشاند و در آن سرزمین اقامت گزیدند، اسماعیل-ع- در این قبیله به سن نوجوانی رسید و با دختری از این قبیله ازدواج کرد. یاقوت حموی (۲) پیرامون حوادثی که بر زمزم گذشته است می‌نویسد: «مدتی طولانی سپری شد تا اینکه سیلاب‌ها فروکش نمود و بارانهای شدید آثار زمزم را محو کرد و از آن اثری باقی نماند»؛ یعنی از دیدگاه یاقوت، عوامل جغرافیایی سبب محو آثار و نشانه‌های زمزم گردید، امّا تاریخ نگاران، سبب پنهان شدن زمزم را علل دیگری دانسته، می‌گویند: یکی از بزرگان مکه به نام مضاض بن عمر جرهمی که نزدیک به سیصد سال پیش از عبدالمطلب می‌زیست در نبردی با خزاعه به زد و خورد پرداخت و به شکست وی منتهی گردید. مضاض دانست که دشمنانش بی‌درنگ او را از مکه بیرون خواهند کرد. از این رو خواست آنان را از

مکان آب‌های اصلی مکه محروم سازد، لذا بخشی از اشیاء گرانبها و زر و سیم خود را در چاه زمزم نمان ساخت و آن را پوشاند و آثار و نشانه‌های آن را پنهان کرد و طبیعت نیز بر استحکام نمان، مددکارش شد و با انباشته شدن شن‌ها، آثار آن محو گردید. و سپس مضاض به سرزمین یمن گریخت و مردم مکه ناگزیر گردیدند که مجاری جدیدی برای آب کنکاش نمایند، از این رو به حفر چاه‌های دیگری پرداختند که اغلب آنها بیرون مکه بود.

مردم مکه به حفر چاه‌ها همت گماشتند، زیرا آب در آنجا منحصر به آب‌های زیرزمینی بود و طبیعت آنان را از بارانهای فراوان موسمی محروم ساخته بود، چه اینکه مکه از رودخانه‌های جاری و چشمه‌ساران نیز بی‌بهره بود. و هر قبیله از مقابل قریش در ملک خویش چاهی حفر کرد، بنی تمیم چاهی را حفر کردند به نام «جفر» که چاه مره بن کعب است و عبد شمس بن عبد مناف به حفر چاه دیگری پرداختند و آن را «الطوی» نامیدند و هاشم ابن عبد مناف، چاه «بدر» را حفر کرد و استفاده از آب آن را برای مردم آزاد قرار داد. و نیز هاشم چاه «سجله» را حفر کرد و این چاه همچنان ملک بنی هاشم بود تا اینکه عبدالمطلب دیگر بار به حفر چاه زمزم پرداخت و چاه «سجله» را به بنی نوفل ابن عبد مناف بخشید. و امیه بن عبد شمس چاهی به نام «الحفر» حفر کرد و استفاده از آب آن را به خود اختصاص داد. و بنی عبدالدار چاهی به نام «ام‌احراد» حفر نمودند. بنی جمع نیز چاهی به نام «السنبله» و بنی سهم چاهی به نام «الغمر» حفر کردند. چنانکه چاه‌های فراوانی در مکه وجود داشت که تاریخ آنها به دوران نخستین زمامداران قریش از دوران مره بن کعب و کلاب بن مره، برمی‌گشت و معروف‌ترین آنها چاه «رم» توسط مره بن کعب لوی و چاه «ضم» توسط بنی کلاب بن مره (۳) حفر گردید.

قصی بن کلاب جد بزرگ عبدالمطلب، مخزن‌های آبی از پوست درست کرده بود که به وسیله آنها آب را از چاه‌های بیرون مکه می‌آورد و حاجیان را سیراب می‌ساخت، از جمله چاه میمون حضرمی، و سپس قصی چاهی به نام «العجول» در خانه ام‌هانی دختر ابوطالب حفر کرد و این نخستین سقاخانه‌ای بود که در مکه حفر گردید و هرگاه عرب‌ها از آن آب می‌نوشیدند، شعری را می‌خواندند که مضمون آن این است:

از عجول سیراب گشته و آنگاه روانه می‌شویم حقا که قصی به عهد خویش وفا کرد و راست گفت.

چاه «العجول» در طول زندگی قصی و پس از مرگش تا بزرگ شدن پسرش عبدمناف، همچنان باقی بود، و پس از آنکه مردی از قبیله بنی‌جعیل در آن چاه افتاد، از آن استفاده نکرده و پوشانده شد و بدین‌سان هر قبیله‌ای برای خویش چاهی حفر کرد. تاریخ نگاران در سبب نامگذاری چاه زمزم بدین نام، دیدگاه‌های متفاوتی دارند، مسعودی می‌گوید: «بدین سبب زمزم نامیده شد که ایرانیان در نخستین روزها آهنگ حج نمودند و پیرامون آن گرد آمدند و زمزمه صدایی است که اسب هنگام آب خوردن از خیشوم (رگهای درون بینی) خود ایجاد می‌کند». و گفته شده که: از این رو زمزم نامیده شده است که اطراف آن به وسیله خاک بسته شده بود که آب به هیچ سمت جاری نشود.

مسعودی می‌گوید: «ایرانیان معتقدند که از فرزندان حضرت ابراهیم خلیل -ع- هستند و پیشینیان آنها برای ارج و احترام نسبت به ساحت جدشان حضرت ابراهیم -ع- آهنگ خانه خدا کرده و گرد آن به طواف پرداختند و ساسان بن بابک آخرین فردی از آنان بود که حج بجا آورد».

یاقوت حموی (۴) یادآور می‌شود که: «زمزم به جهت آب زیادش بدین نام مشهور شده است، از این رو گفته می‌شود: آب زمزم، و زمزم». وی نقل می‌کند که: «برخی معتقدند سبب نامگذاری «زمزم» زمزمه و سخن جبرئیل بر آن بوده است».

این چاه دارای نام‌های دیگری چون: «زمم»، «زمزم»، «زمزم» و «رکضه جبرئیل»، و «هزمه جبرئیل» و «هزمه الملک» نیز هست. رکضه و هزمه به معنای زمین گود و پست است.

خواب عبدالمطلب:

عبدالمطلب، سقایت حاجیان را برعهده داشت، وی آب را از چاههای بیرون مکه و با رنج بسیار می آورد، چون فرزندی جز حارث نداشت. پس از آن مکه شاهد خشکسالی بود که در آن باران نبارید و آب چاه‌ها خشکید و مشکلی بزرگ پدید آمد. و هزاران حاجی آهنگ مکه نمودند ... و عبدالمطلب در اندیشه وسیله‌ای برای تأمین آب برای آنان بود.

- ۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۱۱.
- ۲- معجم البلدان، ج ۱۰، ص ۱۴۹.
- ۳- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۵۰.
- ۴- معجم البلدان، ج ۱۰، ص ۱۴۸-۱۴۹.

ص: ۳۲

موسم حج سپری شد و قریش به محل زندگی خود بازگشتند و در یکی از شبهای بهار برای شب‌نشینی در خانه عبدالمطلب گرد آمدند و سخن از دشواریهایی که عبدالمطلب برای تأمین آب حاجیان تحمل کرده است، به میان آوردند و خدای را سپاس گفتند که شهرت و آوازه قریش را در بین اعراب حفظ نموده‌اند و از چاه زمزم یاد کردند و آرزو نمودند که به آن دست یابند.

امیه بن عبد شمس که حوادث گذشته را خوب می‌دانست، ماجرای مضاض بن عمر و جرهمی و ناپدید شدن آثار و نشانه‌های زمزم توسط او را، نقل کرد. عبدالمطلب در دل آرزو کرد که اگر در پیدا کردن محل چاه زمزم موفق شود و دیگر بار آب آن جاری شود، از دشواری آب در مکه آسوده خواهد شد.

برخی از تاریخ نگاران قدیم، در باره خوابی که عبدالمطلب دیده و در آن مأموریت یافت که زمزم را حفر کند، سخن گفته‌اند. ابن هشام می‌گوید: «هنگامی که عبدالمطلب در حجر به خواب رفته بود، شخصی نزدش آمد و او مأمور حفر زمزم شد» ابن هشام، این داستان را به ابن اسحاق تاریخ‌نگار، نسبت می‌دهد که گفت: «نخستین چیزی که عبدالمطلب به وسیله آن حفر زمزم را آغاز نمود، چنانکه یزید بن ابی حیب مصری از مرثد بن عبدالله یزنی، از عبدالله بن زبیر غافقی، برایم روایت کرده است که شنید علی بن ابی طالب - ع - حدیث زمزم را، آن هنگام که عبدالمطلب به حفر آن مأموریت یافت نقل می‌کند».

عبدالمطلب، داستان خواب خویش را چنین بازگو می‌کند: «در حجر (۱) خوابیده بودم که شخصی نزد آمد و گفت: «طیبه» را حفر کن. گفتم: طیبه چیست؟ سپس از نزد رفت، فردا که به محل خوابم برگشتم و در آن خوابیدم، پیشم آمد و گفت: «بَرّه» (۲) را حفر نما.

گفتم: بَرّه (۳) چیست؟ و سپس از نزد رفت، فردا که به محل خوابم آمدم و در بستر خوابیدم، نزد آمد و گفت: «مضنونه» (۴) را حفر کن. و از نزد رفت، فردای آن روز به محل خواب آمده و در بستر آمیدم، نزد آمد و گفت: «زمزم» را حفر کن. گفتم: زمزم چیست؟

گفت: هرگز از آب تهی نمی‌شود و آبش کاستی ندارد، حاجیان بی‌شماری را سیراب می‌کند، و میان «فرث» و «دم» و در محل منقار کوبیدن کلاغ أعصم (کلاغی که یک پای آن سفید است) (۵) و محل بیرون آمدن مورچه‌ها قرار دارد.

خواب عبدالمطلب این چنین محل چاه زمزم را معین کرد و آن را میان «فرث» و «دم» در محل منقار کوبیدن کلاغ أعصم در محل بیرون آمدن مورچه‌ها معرفی کرده است. اما فرث (سرگین) و دم (خون) (۶) را مورخان اینگونه وصف کرده‌اند که آب آن چاه، غذا و شفای بیماری‌هاست. و کلاغ أعصم (بطور کنایه) اشاره به مطلبی است که از رسول اکرم - ص - رسیده است که فرمود: «فرد سیاه و لاغر کعبه را تخریب می‌کند» و اما محل بیرون آمدن مورچه‌ها، در آن نیز مشکلاتی وجود داشت.

و مناسب است که بگوییم: زمزم، سرچشمه مکه است که حاجیان بر آن وارد و آبادانی از همه به سوی آن رومی آورد، و گندم و جو و دیگر حبوبات را به آنجا می‌آوردند، آن سرزمین کشت و زراعت نمی‌شد و ده مورچه‌ها نیز کشت و زراعت نمی‌گردید و حبوبات از همه جا بدین منطقه آورده می‌شد.

این روایت ابن هشام بود که از راویان مورد اعتماد است، حدیث این خواب را، بسیاری از تاریخ نگاران و نویسندگان قدیم و جدید، تکرار کرده‌اند، برخی از تاریخ‌نگاران به این خواب اشاره‌ای نکرده‌اند از جمله مسعودی در کتابش (مروج الذهب) از آن غفلت ورزیده و به این جمله که: «چاه زمزم را حفر کرد» بسنده کرده است. این چاه در دوران پادشاهی کی‌قباد، پر شده بود. از آن چاه دو مجسمه آهو از طلا که بر آن گوهر و مروارید وجود داشت، و دیگر زیورآلات و هفت شمشیر از قلع و هفت زره گشاد، یافت شد. عبدالمطلب از شمشیرها برای کعبه دری ساخت و یکی از آهوان را به عنوان ورقه زرین بر در نهاد و دیگری را در کعبه

قرار داد. (۷)

دکتر طه حسین ادیب بزرگ، در کتاب خویش (علی هامش السیره) خواب عبدالمطلب را در قالبی ادبی و بسیار جالب به تصویر کشیده است، وی سرگذشت آن هاتفی که عبدالمطلب او را سه شب در خواب دید و به او دستور حفر «طیبه» یا «بِزّه» و یا «مضنونه» را داد، بیان کرده است. عبدالمطلب پس از دیدن خواب، در حالتی از حیرت و اضطراب به سر می‌برد تا آنجا که با خود اندیشید، سرگذشت خویش را بر فردی کاهن (پیشگو) عرضه کند، اما بیم آن داشت که کاهن به او گمان بد بورزد و ماجرا انتشار یافته و مورد تمسخر و استهزای حرب بن امیه و کینه‌توزی او قرار گیرد، و جوانان مخزوم او را ریشخند نمایند. عبدالمطلب تصور می‌کرد که شاید این هاتف شبی مرده از مردگان قریش باشد که قومش او را به فراموشی سپرده و به دیدارش نرفته‌اند و بدو نزدیک نمی‌شوند. و یا اینکه شیطانی از شیاطین باشد که به انسان متمسک شده و آنان را تحت اطاعت و فرمان خود درمی‌آورند، و یا اینکه بیم دهنده‌ای از یکی از معبودهاست که درخواست ذبح و قربانی دارد.

وی ترجیح داد که حیرت و اضطراب خود را به عنوان مشورت، باهمسرش حبیبه سمراء در میان گذارد، همسرش بدو گفت: کار را بر خود دشوار مگیر و خویش را در بیم نیفکن و در ترسیدن، زیاده روی نکن، ملاحظه کن این خواب تا چه اندازه مردم را نزد ما در این بیابان به رنج و زحمت انداخته است که آنان جمع نشده و توجهی نکرده و اهمیتی به آن ندادند. مکه روز پر از عطا و بخششی را گذرانند که در آن غذا و آشامیدنی فراوان بود، بت‌ها در آن روز خشنود گردیدند، آن روز عبدالمطلب خوشحال و خرسند به خوابگاه خویش رفت، هاتف دیگر بار آمد و گفت: «زمزم را حفر کن».

عبدالمطلب پرید: زمزم چیست؟

گفت: هرگز از آب تهی نمی‌شود و آبش کاستی ندارد، حاجیان بی‌شماری را سیراب می‌کند، و آن چاه بین «فرث» و «دم» و در محل منقار کوبیدن کلاغ أعصم قرار دارد.

عبدالمطلب گفت: هم اکنون دریافتم.

تجدید حیات زمزم

خواب عبدالمطلب محلی را تعیین کرد که اگر حفر می‌شد، چاه زمزم پدیدار می‌گشت، چشمه‌ای که در دوران جد بزرگش اسماعیل فرزند ابراهیم -ع- جاری و روان بود، و مکه برای حیات مجدد خویش نیاز شدید بدان داشت. جایی را که هاتف تعیین کرده بود، میان دو بت به نامهای «أساف» و «نائله» قرار داشت و عبدالمطلب می‌بایست به ندای هاتف پاسخ مثبت دهد.

ابن هشام (۸) می‌گوید: «عبدالمطلب برای کنکاش محل چاه زمزم بیرون رفت و برای اقدام به این کار دشوار و بزرگ، کسی جز پسرش حارث با وی همراه نبود» وی می‌گوید: «سبب آن این بود که در آن زمان فرزندی غیر او نداشت».

ولی ما معتقد نیستیم که اکتفا کردن او به این جوان بدین سبب بوده که وی فرزندی جز او نداشته است، در حالی که او به کاری بسیار بزرگ رو می‌آورد که به تلاش فراوان نیاز داشت، از حفر چاه گرفته تا برداشتن شن و ماسه‌ها، عبدالمطلب زمامدار مکه و رئیس قریش بود و قادر بود، ده‌ها، بلکه صدها تن از جوانان قریش یا مکه را برای کنکاش از چاه جدشان اسماعیل، گرد آورد، بویژه که مشکل کم آبی، مشکلی همگانی بود که به حیات همه آنان بستگی داشت.

چه بسا عبدالمطلب تصور می‌کرد که این هاتف از قبیل خواب‌های آشفته و یا از شیاطین یاوه‌سرا و از ارواح خبیثه است، و از اینکه مبادا در حيله و نیرنگی بیفتد، بیمناک گردید، فکر کرد که فقط او و پسرش در پی کاوش چاه زمزم باشند بهتر است. بنا گذاشت که اگر مایوس هم شدند، رازشان را نگه دارند که دشمنانشان از ماجرا آگاه نشوند، تا مورد شماتت و تمسخر آنان قرار نگیرند.

عبدالمطلب امید به موفقیت داشت و مطمئن بود که به زودی چاه اجدادش را که مردم مکه بدان نیاز مبرم دارند، کشف خواهد کرد، و این پیدایش و کشف دارای جار و جنجال بسیار و بانگ شادی در دل مکی‌ها خواهد بود. از این رو آن مرد بزرگ تصمیم

گرفت که فقط او و پسرش به این عظمت و بزرگواری نائل آیند.

او و پسرش حارث، ابزاری که برای حفر و برداشتن شن‌های انباشته شده نیاز داشتند مانند: بیل و کلنگ و سبیدی از لیف خرما، با خود برگرفتند و بیرون رفتند و بی‌درنگ آهنگ محلی کردند که هفت تعیین کرده بود، (محل بیرون آمدن مورچه‌ها را یافتند) و کلاغ را ملاحظه کردند که در آنجا میان دو بت: أساف و نائله که قریش برای آنها شتر قربانی می‌کردند، منقار می‌کوبد.

لیکن ماجرای اتفاق افتاد که تصور آن نمی‌رفت، برخی از قریش آن دو را دیدند که میان دو بت مقدس آنها مشغول کاویدن زمین هستند. آنان انگیزه واقعی عبدالمطلب و پسرش را برای کنند، نفهمیدند، و چه بسا آن را هتک حرمت به این دو بت تلقی کردند و به عبدالمطلب گفتند: به خدا سوگند، تو را رها نخواهیم کرد. تو میان این دو بت را که ما بر ایشان شتر قربانی می‌کنیم، حفر می‌کنی؟ عبدالمطلب به پسرش حارث گفت: حامی من باش تا من این جا را حفر کنم. به خدا سوگند، آنچه را که مأمور شده‌ام انجام خواهم داد.

آنها وقتی دیدند او در کاری که آغاز کرده اصرار می‌ورزد او را به خود وا گذاشته و دست از وی برداشتند.

ابن هشام (۹) نقل می‌کند: عبدالمطلب چندان حفر نکرده بود که حلقه چاه قدیم پدیدار شد و او تکبیر گفت، قریشیان دانستند که عبدالمطلب راست گفته است. وی به حفر چاه ادامه داد و به چیزهایی دست یافت که انتظار آن را نداشت، وی دو آهو از طلا و شمشیر و زره‌هایی گرانبها یافت. این اشیاء قیمتی از مضای جرهمی بود که قبل از فراری شدن از برابر دشمنانش به سمت یمن، آنها را در چاه زمزم پنهان کرده بود. چون توان بردن آن اشیاء را به تبعیدگاه خود، نداشت. و سپس توده‌های شن، در طول سالیان دراز، این ذخایر را از چشم و دسترسی مردم، نهان ساخت.

ولی دست یابی عبدالمطلب به این اشیاء گرانبها، برایش مشکلاتی را ببار آورد که تصور آن نمی‌رفت، قریشیان در آنچه که او یافته بود. با او به نزاع پرداختند و بدو گفتند: ما هم در این اشیائی که یافته‌ای سهمی داریم و با تو شریک هستیم. وی گفت: نه، اما بیاید بگونه‌ای عادلانه رفتار کنیم. جام‌هایی را برای این اشیاء قرار می‌دهیم و سپس قرعه می‌زنیم. گفتند: چگونه این کار را انجام می‌دهی؟ گفت: به نام کعبه دو جام و برای شما دو جام قرار می‌دهم. کسی که جام‌هایش برنده چیزی شد، از آن خودش باشد. و کسی که جام‌هایش برنده نشد، چیزی به او تعلق نمی‌گیرد. گفتند: به عدالت سخن گفتی. عبدالمطلب به نام کعبه، دو جام زرد رنگ و برای خود دو جام سیاه و برای قریش دو جام سفید قرار داد و سپس جام‌ها را به مسؤول آنها سپردند که در نزد هبل قرعه بزند- هبل بتی در داخل کعبه بود و از بزرگترین بت‌های آنان به شمار می‌رفت، عبدالمطلب به درگاه خداوند نیایش کرد- مسؤول جام‌ها آنها را در حضور هبل قرعه زد، که قرعه جام‌های زرد که به نام کعبه بود به آهوان طلا، و جام سیاه که از آن عبدالمطلب بود به شمشیرها و زره‌ها، و جام‌های قریش بی‌بهره ماندند- عبدالمطلب با شمشیرها دری برای کعبه ساخت و دو آهوی طلایی را در آن تعبیه کرد.

ابن هشام، (۱۰) روایت دیگری نیز پیرامون موضع قریشیان در دست‌یابی به این ذخایر طلایی در چاه زمزم، نقل می‌کند و می‌گوید: قریشیان خواستند در اشیاء گرانبهایی که عبدالمطلب به آنها دست یافته بود با او شریک گردند، به او گفتند: ای عبدالمطلب، آن چاه پدر ما اسماعیل است و ما در آن سهمی داریم، ما را با خود در آن شریک گردان، گفت: من این کار را نخواهم کرد. این قضیه اختصاص به خود من دارد و از شما به من اعطا گردیده است. به او گفتند: با ما عادلانه رفتار کن، ما تو را رها نمی‌کنیم تا در ارتباط با این اشیاء با تو نزاع و کشمکش نمایم، وی گفت: میان من و خودتان شخصی را قرار دهید که نزد او با شما به محاکمه پردازم. گفتند: زن کاهن (پیشگوی) بنی‌سعد، عبدالمطلب پیشنهاد آنها را پذیرفت. آن زن در مرتفعات سرزمین شام می‌زیست.

عبدالمطلب و چند تن از قبیله پدری خود، از بنی عبد مناف و کاروانی که از هر قبیله یک نفر مرکب شده بود، بیرون رفتند تا به بخشی از بیانه‌های بین حجاز و شام رسیدند، آب آشامیدنی عبدالمطلب و یارانش تمام شد و تشنه شدند، تا آنجا که یقین حاصل

کردند از تشنگی جان خواهند داد، آنها از دیگر قبایل قریش که آنان را همراهی می‌کردند درخواست آب نمودند، امّا آنها نپذیرفتند و گفتند: ما اکنون در بیابان هستیم، می‌ترسیم آنچه که بر سر شما آمد بر ما هم وارد شود.

وقتی عبدالمطلب رفتار آن مردم را ملاحظه کرد، و از سویی بر جان خود و یارانش بیمناک بود: گفت: به نظر شما چه کنیم؟ گفتند: ما تابع نظر شما هستیم هر دستوری می‌خواهی بده. او گفت: نظر من این است که هر یک از شما برای خود گودالی (قبری) حفر کند. زیرا هنوز توان کار دارید، و هرگاه یکی از شما از دنیا رفت یارانش او را در آن گودال قرار دهند و رویش را بپوشانند تا اینکه در آخر یک نفر از شما باقی باشد؛ زیرا از بین رفتن یک تن آسانتر از نابودی یک کاروان است، گفتند: بسیار خوب به آنچه گفتم عمل می‌کنیم، و هر یک پیاخته گودالی (قبری) برای خویش حفر کردند و به انتظار مرگ، در اثر تشنگی نشستند آنگاه عبدالمطلب رو به یارانش کرد و گفت: به خدا سوگند، اینگونه خود را به کام مرگ انداختن و گردش نکردن در روی زمین و دست نیافتن به چیزی برای نجات خود، کمال عجز و ناتوانی است، شاید خداوند در بعضی جاها آب روزی ما گرداند، اینک کوچ کنید.

عبدالمطلب و یارانش آماده حرکت شدند، افرادی از قبایل قریش که با آنان بودند، نظاره‌گر بودند که آنان چه خواهند کرد، عبدالمطلب به سمت مرکب خویش رفت و سوار بر آن گشت، آنگاه که مرکب، وی را به حرکت درآورد، از زیر سُم آن چشمه آب گوارایی جوشید، عبدالمطلب تکبیر گفت و یارانش نیز تکبیر گفتند، سپس فرود آمد و آب نوشید و یارانش نیز آب نوشیدند و آب‌گیری کردند تا آنجا که همه ظرفهایی که با خود داشتند پر از آب نمودند، پس از آن قریشیان را فراخواند و بدانان گفت: به سمت آب بیایید، خداوند ما را سیراب ساخت، بنوشید و آب بگیرید، قریشیان به آب روی آورده و از آن نوشیدند و بی‌درنگ به عبدالمطلب گفتند: ای عبدالمطلب! به خدا سوگند میان ما و تو داوری شد، به خدا سوگند در باره زمزم هرگز با تو ستیزه‌جویی نخواهیم کرد، آنکس که تو را در این بیابان آب نوشانید، همان است که تو را از زمزم نوشانید، تو همچنان بزرگوارانه به میقات خود برگرد. عبدالمطلب به اتفاق همراهان به مکه بازگشت و از تصمیم کاهن (پیشگو) بی‌نیاز گردیدند و عبدالمطلب و چاه‌جدش اسماعیل را به خود واگذاشتند.

ابن هشام (۱۱) از نتایج کشف چاه زمزم سخن به میان آورده و می‌گوید: «آب زمزم، چاه‌هایی را که قبلاً حاجیان از آن سقایت می‌شدند پوشاند و محو کرد و از آنجائی که محل زمزم در مسجدالحرام بود و به جهت ارزش و قداست آن و به سبب اینکه آن چاه اسماعیل پسر ابراهیم بوده و سقایت و خدماتی که برای مردم ارائه شده، متوجه آن گردیدند. بنی عبد مناف یک خاندان بودند و برخی از آنان بر بعضی دیگر دارای شرافت و برتری بودند».

عبدالمطلب در طول حفر زمزم، تجربه بزرگی را گذراند، و حادثی را که بر آن گذشته بود، یادآور می‌شد، او یاد می‌آورد که چگونه تنها با فرزندش از کندن چاه رنج می‌برد و آن خاطره برایش پیوسته تازه بود. و یادمی‌آورد موضع قریشیان را، آنگاه که گستاخانه از او خواستند که در اشیاء گرانبهائی که یافته است با او شریک شوند، و این هنگامی بود که عبدالمطلب احساس ضعیفی و کمبود فرزند نمود، در دورن او میل و رغبت تازه‌ای برای داشتن فرزندان بیشتر، پدید آمد. از این رو نزد عمر بن عائذ مخزومی رفت و از دخترش فاطمه خواستگاری کرد و با او ازدواج نمود، و خداوند فرزندان را که او می‌خواست به وی عنایت فرمود.

از آن زمان که خدای سبحان فرزندان را چون: حارث، زبیر، حجل، ضرار، مقوم، ابولهب، عباس، حمزه، ابوطالب و عبدالله، و دخترانی چون: صفیه، بَرّه، عاتکه، ام‌حکیم، اُصیحّه و اُروی بدو عنایت کرد، خاندان عبدالمطلب گسترش یافت. عبدالمطلب آرزو کرده بود که اگر خداوند به او ده پسر عنایت کند، یکی از آنها را در کنار کعبه برای تقرب به خدا، قربانی کند.

- ۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۲.
- ۲- حیات و آستان کعبه.
- ۳- به زمزم «طیبه» گفته شده؛ زیرا آن ویژه مردان و زنان پاک‌سرشت از فرزندان ابراهیم-ع- است.
- ۴- چون زمزم بر شایستگان جاری می‌گردد. زیرا غیر مؤمن از آن محروم هستند.
- ۵- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۳. کافی، ج ۴، ص ۲۱۹. در محل زمزم سنگی بوده که مورچه‌ها از آن بیرون می‌آمده‌اند و هر روز کلاغ‌عصم آنها را شکار می‌کرده است.
- ۶- شاید عبارت فرث و دم کنایه از آیه شریفه «و نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبناً خالصاً سائغاً للشاربین» «ما شما را از شیری که در شکم او میان سرگین و خون است و برای نوشندگان خالص و گوار است، سیراب می‌کنیم». نحل آیه ۶۶.
- ۷- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۲۷.
- ۸- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۳.
- ۹- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۶.
- ۱۰- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۴.
- ۱۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۵۰.

فضایل مدینه

ابی سعید المفضل بن محمد بن ابراهیم الجندی الیمنی المکلی

«متوفی به سال ۳۰۸ ه. ق»

تحقیق: محمد مطیع الحافظ - غزوه بدیر

ترجمه و تحقیق: اصغر قائدان

مقدمه مترجم

به یقین کتاب فضائل المدینه، تألیف ابی سعید الجندی الیمنی المکی متوفی به سال ۳۰۸ هجری قمری، یکی از با ارزش ترین و قدیمی ترین آثار باقیمانده در ارتباط با مدینه منوره است و می توان گفت از لحاظ سابقه و قدمت، چهارمین کتابی است که از ابتدای اسلام تاکنون در مورد مدینه، شهر پیامبر - ص - به نگارش درآمده است. و پس از تاریخ المدینه ابن شبه، متوفی سال ۲۶۲ از اهمیت به سزائی برخوردار است.

در استناد این کتاب به جندی هیچگونه شکی نمی توان روا داشت. رساله خطی آن توسط عمر بن محمد بن ابی یعقوب بن محمد بن العباس قزوینی - از شاگردان حافظ بن عساکر مورخ و محدث بزرگ دمشق و صاحب تاریخ مدینه دمشق - نگاشته شده است. کسانی که این روایات را خود شنیده اند، با ذکر تاریخ در هامش نسخه آن را تأیید نموده اند. نسخه خطی این رساله که در تصحیح به عنوان نسخه اصلی مورد استفاده قرار گرفته، دارای تاریخ کتابت ۵۴۸ بوده و نام کاتب که یکی از شاگردان ابن عساکر است در پایان آن دیده می شود. نسخ کهن این رساله قطعاً متعلق به نیمه اول قرن ششم هجری است؛ از این رو تاریخ کتابت این رساله قابل اعتماد است. شایان ذکر است اکثر روایاتی که مؤلف فراهم کرده است - جز چند حدیث - بطور غیر مستقیم و غیر ملموس به فضیلت این شهر مقدس مربوط است.

مجموعه این رساله خطی، چهارده صفحه است که با شماره ۷۱ در کتابخانه ظاهریه دمشق نگهداری می شود و توسط مطیع الحافظ و غزوه بدیر استنساخ و تصحیح گردیده است. و در سال ۱۴۰۵ توسط انتشارات دارالفکر دمشق به عرصه چاپ سپرده شده است. روایان الجندی عمدتاً ابوحمده و ابومصعب و محمد بن یوسف هستند که مؤلف همه جا لفظ «حدثنا»؛ یعنی «به ما گفت» را به کار برده و این مطلب بیانگر این است که خود شخصاً این روایات را از روایان شنیده است. این روایان به ترتیب عبارتند از: ابوقره ابن جریح و هشام بن عروه که در حقیقت آخرین آنها «هشام بن عروه» از تابعین است و او این روایات را از مالک بن انس، عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص و سایر صحابه نقل کرده است که این امر بر اهمیت این احادیث می افزاید. و ما برای اختصار صرفاً نام اولین و یا آخرین راوی حدیث را ذکر کرده و در ترجمه نهایت امانتداری به عمل آمده است. تعداد زیادی از احادیث ثبت شده در این رساله، با احادیث شیعه و منابع شیعی سازگار است و مترجم تلاش نموده تا برای تطبیق این احادیث با روایات شیعه در ادامه پاورقیهای مصحح به منابع یا روایات شیعه ارجاع دهد.

در پایان قابل ذکر است که بسیاری از روایات الجندی را محققین بعدی تاریخ مدینه از جمله سمهودی و ابن نجار و دیگران مورد استفاده قرار داده اند.

امید است ترجمه این رساله نفیس و با ارزش که شاید چندان هم رسا و سلیس نباشد، مورد استفاده علاقمندان به شهر پیامبر - ص - مدینه النبی قرار گیرد.

ص: ۳۴

والسلام- مترجم- ذی الحجه ۱۴۱۳

شرح حال مؤلف:

ابی سعید المفضل بن محمد بن ابراهیم بن مفضل بن سعد بن الامام عامر بن شراحیل الشعبی الکوفی الجندی المکی، قاری و محدث (قرن سوم هجری) است. لقبش الجندی منسوب به جند از مناطق مشهور یمن می‌باشد.

اساتید جندی

جندی اساتید فراوانی داشته است که بعضی از آنها عبارتند از:

۱- صامت بن معاذ الجندی

۲- محمد بن عمر العذی

۳- ابراهیم بن محمد الشافعی

۴- ابو حمد محمد بن یوسف

۵- علی بن زیاد اللججی

۶- حسن بن علی الحوانی

وثاقت و علم جندی

عقلی گوید: به مکه رفتم، در مسجدالحرام برای ابی سعید الجندی حلقه و محفل (درسی) دیدم حافظ نیشابوری وی را ثقه (امین) دانسته و سمعانی نیز می‌گوید وی حدیث بسیاری روایت کرده است و الذهبی (صاحب تاریخ الاسلام و ...) وی را محدث مکه دانسته است.

در پایان همین کتاب وثاقت وی به خط ناسخ و شاگرد حافظ بن عساکر اشاره شده است.

شاگردان جندی

۱- ابوبکر بن مجاهد

۲- عبدالواحد بن ابی هاشم

۳- ابوالقاسم الطبرانی

۴- ابوحاتم بستی

۵- ابوبکر بن المقری

۶- ابوجعفر العقیلی

۷- ابو احمد بن عدی

۸- محمد بن سعید ابن عبدان و غیره ...

وفات وی

وی- رحمه الله- در جمادی الأولى سال ۳۰۸ هجری قمری در مکه وفات یافت. اکثر مؤرخین وفات وی را در این تاریخ ثبت و

گزارش کرده‌اند جز سمعانی (صاحب الأنساب) که وفات وی را پس از سال ۳۱۰ ذکر کرده است.

تألیفات جندی:

۱- فضائل مکه: بخشی از آن در کتابخانه ظاهریه در دمشق به شماره ۳۳۰ (ص ۴۵-۵۲) نگهداری می‌شود.

۲- فضائل مدینه: نسخه‌ای از آن در کتابخانه ظاهریه به شماره مجموعه ۷۱۶ (۶۲-۶۹) موجود است.

منابعی که شرح حال وی را نگاشته‌اند:

الأنساب سمعانی- معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۷۰- العبر، ج ۲، ص ۱۳۷- البدایه والنهایه، ج ۱۱، ص ۱۳۱- مسیر، ج ۲- اعلام النبلاء ۲۵۷/۱۴- طبقات القراء ۳۰۷/۲- لسان المیزان ۸۱/۶- شذرات الذهب، ص ۲۵۳- الرسالة المستطرفه، ص ۶۰- برگزیده‌ای از نسخ خطی کتابخانه ظاهریه.

وصف نسخه اصل (که در تصحیح بدان اعتماد شده است):

در تحقیق این کتاب بر نسخه‌ای منحصر بفرد که در کتابخانه ظاهریه به شماره مجموعه ۷۱ از ص ۶۹-۶۲ نگهداری می‌شود، اعتماد کرده‌ایم. نویسنده این نسخه عمر بن محمد بن ابی یعقوب بن محمد بن العباس (القزوینی) از شاگردان حافظ بن عساکر است که در سال ۵۴۸ آن را از وی (استادش) شنیده است؛ چنانکه در بیان سماعات (در پایان کتاب) ذکر خواهد شد.

کسانی که روایات جندی را شنیده‌اند:

۱- در جامع دمشق در تاریخ ربیع الآخر ۵۴۸ بر حافظ بن عساکر خوانده شد.

۲- علی ابن الغنائم المسلم بن احمد النصیبی- بر حافظ بن عساکر در ۱۷ شعبان ۶۲۲ هـ.

۳- علی النصیبی در ۲۸ شعبان ۶۲۲ در منزل شنوده.

۴- علی النصیبی در مسجد جامع دمشق در ۶ جمادی الآخر سال ۶۳۰ هـ.

۵- مورد دیگری از علی النصیبی، در دارالسنه (دارالحديث النوریه)

۶- بر ام احمد خدیجه بنت احمد بن عبدالدائم بن نعمه در ۱۲ ربیع الآخر سال ۶۸۳ هـ. خوانده شد.

۷- بر حافظ القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی در سال ۷۳۵ در مدرسه نوریه نیز خوانده شد.

با توجه به چنین مسائلی است که ارزش نسخه و وثاقت آن برای ما روشن می‌گردد. نسخه مذکور از حافظ بن عساکر نقل شده است. سپس علمای دیگری آن را از وی و شاگردانش تا قرن ششم و حتی قرن هشتم برگرفته و بر آن شنیده‌های دیگری افزوده و نسخه‌های متعددی نیز از آن تحریر و نقل یافته است.

تألیف:

ابی سعید المفضل بن محمد بن ابراهیم الجندی المکی- رحمه الله- به روایت ابی بکر محمد بن ابراهیم بن علی بن عاصم بن راذان بن المقرئ الإصفهانی.

به روایت ابی القاسم ابراهیم بن منصور بن ابراهیم المعروف به سبط بحرویه.

به روایت شیخ الإمام الأوحید الأديب، ابی عبدالله الحسین بن عبدالملک الخلال.

ص: ۳۵

بنابر آنچه شیخ الإمام العالم الحافظ الثقة العدل صدر الحفظ ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبة‌الله ابن عبدالله الشافعی ما را بنابر آنچه عمر بن محمد بن ابی یعقوب بن محمد العباس نفعه الله بالعلم ... خبر داد:

بسم الله الرحمن الرحيم - شیخ الإمام شافعی دمشقی (۱) حسین بن عبدالملک اصفهانی الخلال، اهل اصفهان در صفر سال ۴۴۳ متولد و از احمد بن محمود ثقفی و ابراهیم بن منصور سبط بحرویه روایت می‌کرده است. وی در ۱۱ جمادی الأولى سال ۵۳۲ ه. وفات یافت الذهبی، سیر اعلام النبلاء، خطی، ج ۱۲، ص ۱۴۲ (۲) ابراهیم بن منصور سلمی اصفهانی معروف به سبط بحرویه در سال ۳۶۲ متولد شد. وی از ابن المقرئ روایت می‌کرده و سعید بن ابی الرجاء نیز از وی حدیث نقل می‌کرده است. وی در ربیع الاول سال ۴۵۵ ه. وفات یافت الذهبی، سیر اعلام النبلاء خطی، ج ۱۱، ص ۱۶۴ (۳) محمد بن ابراهیم اصفهانی ابن المقرئ صاحب معجم و سفرنامه‌های زیادی است که در سال ۲۸۵ متولد و در شوال ۳۸۱ وفات یافت. الذهبی، همان کتاب، ج ۱۰، ص ۴۹۳ (۴) حره یا الابه، زمینی است دارای سنگهای سیاه و سوزان که مدینه را احاطه کرده است. ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۹، ص ۳۰۹ (۵) سقیا نام مسجد و چاه و روستایی است در حره غربی مدینه منوره که پیامبر - ص - به هنگام جنگ احد در کنار چاههای این محله استراحت کرده و از آب آن وضو ساخته‌اند. در مکانی که آن حضرت نماز گزاردند، مسجدی ساختند که به مسجد سقیا معروف شد اکنون مسجدی بنام سقیا در همان مکان؛ یعنی در داخل محوطه ترمینال مدینه در کنار میدان عنبریه قرار دارد که بعضی گویند همان مسجد و مکانی است که پیامبر - ص - نماز گزارده و بعضی گویند مسجد سقیا خراب شده و این مسجد بعدها ساخته شده است و در مکان اصلی نماز پیامبر - ص - نمی‌باشد. «مترجم» (۶) خُم، محلی است بین مکه و مدینه که چشمه‌هایی در آنجاست و آبها بدانها می‌ریزد النهایه، معجم البلدان [کنایه از این که همانطوری که آبها در این مکان فرو می‌رود بیماریهای مدینه نیز به همین گونه به این مکان فرو رفته و محو شود «مترجم»]. (۷) هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۰۴ گوید که این حدیث را احمد روایت کرده و رجال او نیز موثق می‌باشند. (۸) قرار دادی.

۲- محمد بن یوسف ... از محمد بن المنکدر نقل کرده است که رسول خدا - ص - می‌فرمودند: «بار خدایا! ابراهیم تو را برای (مردم) مکه خواند و من تو را برای (مردم) مدینه می‌خوانم به آنچه که ابراهیم بر (مردم) مکه خواند.

۳- ابوحمه نقل کرده است، زمانی که میوه‌های مدینه می‌رسید آن را ابتدا نزد رسول خدا - ص - می‌آوردند و آن حضرت همانگونه بر میوه‌های آنها دعا می‌فرمود (۹) و آن را به کوچکترین طفلی که می‌دیدند می‌دادند.

۴- ابو مصعب از پیامبر - ص - مثل این حدیث را نقل کرده است.

۵- ابو مصعب ... از انس بن مالک نقل کرده است رسول خدا - ص - فرمود:

«بار خدایا! در اوزان آنها (مردم مدینه) برکت ده و در صاع و مُدّ آنها؛ یعنی اهل مدینه (۱۰) نیز برکت ده.

۶- محمد بن یوسف ... از هشام بن عروه نقل کرده است که رسول خدا - ص - فرمود:

«بار خدایا! مدینه را بر ما دوست بدار همانگونه که مکه را بر ما دوست داشته‌ای و حتی بیشتر از آن، و آن را بر ما صحت و سلامت

دار و در مُدّ و صاع آن بر ما برکت ده و تب و درد آن را در جحفه (۱۱) بریز. (۱۲)

۷- ابوحمه ... از ابی بکر و بلال مشابیه این حدیث را روایت کرده است.

در باب فضائل الحد

۸- ابوحمه ... از انس بن مالک نقل کرده است:

همراه رسول خدا - ص - بودیم که کوه احد بر ما ظاهر گردید. پیامبر - ص - فرمودند: «هذا جبل يُحِبُّنا وَ نُحِبُّهُ (۱۳) / این کوه ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم».

۹- ابو حمه ... از انس بن مالک نقل کرده است:

«رسول خدا- ص- هنگامی که کوه اُحد بر وی آشکار شد، فرمودند: این کوه ما را دوست می‌دارد و ما نیز آن را دوست داریم. با خدا یا! ابراهیم- علیه‌السلام- مکه را حرم قرار داد و من بین دو حره را حرم قرار می‌دهم». (۱۴)

۱۰- ابو حمه ... از عروه پدر هشام مشابه این حدیث را نقل کرده است. (۱۵)

۱۱- احمد بن ابی بکر ... از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود:

«احد کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم هنگامی که نزد آن آمدید از درخت و میوه آن بخورید، حتی اگر از درخت ام غیلان [تلخ‌ترین درختان مدینه] باشد». (۱۶)

فضائل مدینه

۱۲- ابوسلمه یحیی بن مغیره مخزومی ... از عمره دختر عبدالرحمان نقل کرده است که می‌گفت: «مروان بن حکم (۱۷) در مکه خطبه‌ای خواند و فضل و برتری این شهر را یاد آور شد و در مورد آن بسیار سخن گفت، رافع بن خدیج (۱۸) که نزد منبر او نشسته بود خطاب به مروان گفت: برتری و فضل مکه را ذکر کردی؛ آری همانگونه است که گفتی، لیکن آنچه که در فضل مدینه ذکر شده را نشنیده‌ای.

شهادت می‌دهم که شنیدم رسول خدا- ص- می‌فرمود: «الْمَدِينَةُ أَفْضَلُ مِنْ مَكَّةَ» (۱۹) / مدینه از مکه برتر است.»

۱۳- عبدالجبار بن العلاء ... از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که رسول خدا- ص- فرمودند: «ملائکه و فرشتگان، مدینه را احاطه کرده‌اند، بر هر گذر و شکاف از این شهر فرشته‌ای نگهبان است و آن را محافظت می‌کند». (۲۰)

۱۴- عبدالجبار ... از همو نقل می‌کند: پیامبر- ص- فرمودند: «طاعون و دجال (ستمگر و دروغگو) داخل این شهر؛ یعنی مدینه نمی‌شود.»

۱۵- ابومصعب از پیامبر- ص- نقل می‌کند:

«بر شکافها و راههای مدینه ملائکه‌ای هستند که آن را از طاعون و دجال (۲۱) محافظت می‌کنند که داخل این شهر نشوند.»

۱۶- ابو حمه ... مثل این حدیث را از پیامبر- ص- نقل کرده است.

۱۷- ابو حمه از رسول خدا- ص- نقل می‌کند:

«ایمان در مدینه انباشته شده است؛ همانگونه که مار در آشیانه و لانه خود جمع می‌شود.»

۱۸- ابو حمه از رسول خدا- ص- نقل می‌کند:

«ایمان سرعت می‌گیرد تا در مدینه جمع شود؛ همانگونه که مار به سرعت در لانه‌اش جمع می‌شود». (۲۲)

در باب اسامی مدینه و کسی که آن را یثرب نامید

۱۹- محمد بن یحیی ... از رسول خدا- ص- روایت کرده است:

«به [ورود] شهری امر شدم که خورنده شهرها است (۲۳) و آن یثرب (۲۴) و مدینه است که مردم (ستمگر) را می‌راند همانگونه که دم آهنگر زنگار آهن را از بین می‌برد». (۲۵)

۲۰- ابن ابی عمرو سعید ... از عبدالرحمان بن ابی لیلی روایت کرده است که رسول خدا- ص- سه بار فرمودند: «خداوند کسی را که مدینه را یثرب نامید پیامرزد؛ این شهر طیبه است». (۲۶)

۲۱- ابو حمه ... مثل این حدیث را نقل کرده است.

۲۲- ابومصعب از پیامبر- ص- نقل کرده است «... می‌گویند «یثرب» و آن «مدینه» است.»

۲۳- ابی عمرو سعید ... از جابر نقل کرده‌اند: «عربی (بادیه نشین) وارد مدینه شده و با رسول خدا- ص- بر اسلام بیعت کرد، سپس

از اسلام برگشت. وقتی رسول خدا- ص- آمد، وی گفت: ای رسول خدا، بیعت مرا فسخ کن، پیامبر- ص- امتناع فرمود، باز نزد آن حضرت آمد و گفت: «اقلنی بیعتی» باز پیامبر- ص- پرهیز کرد وی که برای بار سوم همان سخن را از پیامبر- ص- شنید بناچار از مدینه خارج شد. [پس از خروج وی] رسول خدا- ص- فرمودند: «مدینه همانند دم آهنگری است که زنگار و ناراستی‌های آهن را می‌ریزد و پاکیه‌های آن را روشن و آشکار می‌کند [کنایه از اینکه مدینه این فرد مرتد و از دین برگشته را از خود رانده است].

۲۴- ابومصعب ... از جابر مثل این حدیث را روایت کرده است.

«در باب کسانی که نسبت به مدینه نظر سوء داشته و اهالی آن را می‌ترساندند.»

۲۵- ابن ابی بزه (۲۷) از ابا عبدالله القراط نقل می‌کند:

«کسی که مردم مدینه را بترساند خداوند وی را در آتش ذوب خواهد کرد؛ همانگونه که نمک در آب حل می‌شود.» (۲۸)

۲۶- محمد بن یحیی و سعید ... نقل کرده‌اند که رسول خدا- ص- فرمود:

«کدامین ستمگری است که به مدینه نظر سوئی داشته باشد تا خداوند وی را همانند نمکی که در آب حل می‌شود در آتش جهنم ذوب نماید. کسی بر سختیها و شدت‌های این شهر صبر نمی‌کند جز آنکه من شاهد و شفیع او در روز قیامت هستم.» (۲۹)

۲۷- عبدالجبار ... از سعد و او از رسول خدا- ص- مثل این روایت را نقل کرده است. (۳۰)

۲۸- عبدالله بن یزید ... از سعد پدر عامر نقل می‌کند که رسول خدا- ص- فرمودند:

«کسی بر اهل مدینه اراده سوء نمی‌کند جز آنکه خداوند وی را در آتش جهنم با سرب گداخته، ذوب می‌کند؛ همانگونه که نمک

در آب (یا به وسیله آب) حل می‌شود.» (۳۱)

۲۹- ابوحمه ... از ابی عبدالله القراط مثل آن را روایت کرده است. (۳۲)

۳۰- ابوحمه ... از رسول خدا- ص- مثل آن را نقل کرده است.

۳۱- ابوحمه از تعدادی از اصحاب رسول خدا- ص- نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

«کسی که اهل مدینه را بترساند خداوند- عزوجل- او را خواهد ترساند.» (۳۳)

در باب شفاعت رسول خدا- ص-

۳۲- ابوحمه ... از یحس غلام زبیر نقل می‌کند:

وی در یکی از دورانهای سختی و فتنه، نزد ابن عمر نشسته بود که بنده‌ای نزد ابن عمر آمد و به وی گفت: ای ابا عبدالرحمان،

تصمیم گرفته‌ام از مدینه خارج شوم، زمانه بر ما سخت گرفته است، عبدالله بن عمر به او گفت: بنشین، من از رسول خدا- ص-

شنیدم می‌فرمودند: «کسی بر سختیها و شدائد مدینه صبر نمی‌کند جز آنکه من روز قیامت شفیع یا شاهد او هستم.» (۳۴)

۳۳- ابوحمه ... مثل این را نقل کرده است. (۳۵)

۳۴- محمد بن عبدالله بن یزید ... مثل این را نقل کرده است. (۳۶)

«در باب کسی که سکونت در مدینه را بر شهر دیگر ترجیح دهد»

۳۵- ابن ابی عمر ... از هشام پدر عروه نقل می‌کند رسول خدا- ص- فرمود:

«کسی- علی‌رغم رغبت سکونت در مدینه- از این شهر خارج نمی‌شود، جز اینکه خداوند بهتر از مدینه را برای وی جایگزین

می‌نماید.» (۳۷)

۳۶- محمد بن یحیی ... از سفیان بن ابی زهیر نمیری روایت کرده است: «شنیدم رسول خدا- ص- می‌فرمود: یمن فتح می‌گردد،

سپس قومی خواهند آمد که دچار بلا و آزمایش می‌شوند و با خاندان و تابعین خود آن را متحمل می‌شوند. پس مدینه برای آنها

بهتر است اگر می‌دانستند (۳۸) در مورد شام و عراق نیز مثل آن گفته شده است.»

۳۷- ابوحمه ... از سفیان ابن ابی زهیر مثل آن را نقل کرده است.

۳۸- ابوحمه ... از سفیان و از پیامبر - ص - مثل آن را روایت کرده است جز اینکه در حدیث وی نامی از شام نیست.

۳۹- ابومصعب ... از ابی زهیر به همین معنی روایت کرده است.

۴۰- ابوحمه ... از عروه به همین معنا روایت کرده است.

«در باب مسجدالنبی و منبر و قبر و آنچه که درباره آن روایت شده است»

۴۱- سلمه و عبدالله بن ابی غسان ... از رسول خدا - ص - روایت کرده‌اند:

نماز در مسجد من از هزار نماز در مسجد دیگر جز در مسجدالحرام برتر است». (۳۹)

۴۲- ابوعلقمه موینی ... از ابا سعید خدری از پیامبر - ص -:

«مسجد من همان مسجدی است که بر تقوا بنیان نهاده شده است». (۴۰) و (۴۱)

۴۳- ابن ابی عمر و سعید ... از یزید پدر خارجه روایت می‌کنند: «مسجدی که از اولین روز بر پایه و اساس تقوا بنیان یافت، مسجد رسول الله - ص - بود».

۴۴- زبیر بن کار از خارجه بن زید ... از پیامبر - ص - مثل آن را روایت کرده است.

۴۵- زبیر از ... ابی سعید خدری نقل می‌کند: «دو تن از انصار در تعیین مسجدی که براساس تقوا بنا شده است، دچار اختلاف شدند. از رسول خدا - ص - پرسیدند آن حضرت فرمودند: «مسجدی هذا». (۴۲)

۴۶- زبیر ... از ابی بن کعب از پیامبر - ص - مثل آن را روایت کرده است.

۴۷- ابن ابی عمر و سعید ... از راشد بن سعد روایت کرده است: پیامبر - ص - عبدالله بن رواحه و یارانش را دیدند که چوب درخت خرما و قطعه‌ای از نی دست آنها بود و آن را به مسجد می‌مالیدند. عبدالله بن رواحه گفت: «یا رسول الله چه می‌شد ما مسجدمان را مثل مسجد شام (۴۳) می‌ساختیم». در این حال پیامبر - ص - آن چوب و نی را از دست آنها گرفته و به گوشه‌ای انداختند؛ آنگاه فرمودند: «تنها تخته و درخت! و سایبانی خواهم چون سایبان موسی».

۴۸- ابن عمر و سعید از پدر هشام نقل کرده‌اند:

«عمر بن خطاب اولین کسی بود که در کف مسجد رسول خدا - ص - سنگریزه پهن کرد (تا گرد و خاک بلند نشود). گویند آن سنگریزه‌ها را از وادی مبارک؛ یعنی وادی عقیق (۴۴) آورد.

۴۹- محمد بن یحیی ... از حسن بصری نقل کرده است:

مسجد رسول خدا - ص - مؤبدی (۴۵) بود که به دو غلام [یتیم] از انصار به نام سهل و سهیل متعلق بود. پس وقتی پیامبر - ص - آن زمین را دید مورد پسندش قرار گرفت و با عموی آن دو که در حمایت وی بودند در مورد خرید این زمین صحبت کردند. عموی سهل و سهیل زمین را از آن دو خواست آنها پرسیدند به چه منظور و برای که می‌خواهی؟ وی ناچار شد آنها را از حقیقت مطلع ساخته و خواسته رسول خدا - ص - را نزد آنها عنوان کند آن دو گفتند پس ما آن زمین را به آن حضرت می‌بخشیم. آن مرید به رسول خدا واگذار شد و حضرت مسجد خویش را در آن ساختند.

حسن بصری گوید: در این مسجد درخت نخلی دیدم که رسول خدا - ص - به تنه آن از پشت تکیه داده و خطبه می‌خواندند و آن را ترک نمی‌کردند، پس وقتی منبری برای آن حضرت ساخته شد و بر آن نشستند، از درخت مذکور ناله‌ای همانند ناله بیچه شتر (که از مادر خود جدا می‌شود) برخاست. رسول خدا - ص - نزد درخت آمده و آن را دربرگرفت و لمس نمود تا اینکه آرامش یافت، حسن بصری می‌افزاید: سبحان الله این درخت در فراغ رسول خدا ناله سر می‌دهد پس ما که انسان هستیم در فراغ او چه

خواهیم کرد! (۴۶)

۵۰- ابن ابی عمر و سعید ... از بشر بن عاصم نقل می‌کنند:

عمر بن خطاب تصمیم گرفت مسجد پیامبر- ص- را توسعه دهد. عباس بن عبدالمطلب خانه‌ای در کنار مسجد داشت و علیرغم اصرار خلیفه بر فروش خانه، عباس راضی نمی‌شد. عمر گفت هر کسی را که می‌خواهی بین خود و من قاضی و حکم قرار ده پس ابی بن کعب (قاری و قاضی مدینه) را حکم قرار داده و وی را از ماجرا آگاه ساختند. ابی بن کعب گفت: خداوند- عزّوجل- به سلیمان بن داوود وحی نمود که بیت‌المقدس را بنا کن، زمین آن متعلق به مردی بود و سلیمان آن را از وی خرید پس وقتی معامله آنها تمام شد صاحب زمین به سلیمان گفت: این زمین بهتر است یا آنچه که به من [بابت] آن داده‌ای؟ (کنایه از اینکه من سود کرده‌ام یا تو) سلیمان گفت: آنچه از تو گرفته‌ام بهتر است. مرد گفت: پس من اجازه نمی‌دهم و معامله را بر هم زد. سلیمان برای بار دوم آن را (با قیمت بیشتری) از وی خرید و همان سؤال تکرار شد و باز سلیمان گفت این زمین بهتر است. آن مرد مجدداً معامله را بر هم زد. برای بار سوم همان قضیه تکرار شد سلیمان به وی گفت: بر مقداری رضایت ده که بیشتر از آن نخواهی (چه به سود تو باشد چه به زیان تو) وی نیز ۱۲ هزار قطار طلا- معین کرد سلیمان بر آن افزود و وی را گرمی داشت. گوید خداوند متعال بر سلیمان وحی کرد که اگر آنچه که تو به صاحب زمین دادی متعلق به خودت می‌باشد پس چنین کن که کردی ولی اگر آنچه که به وی دادی از روزی ما بوده که به تو عطا کرده و مقرر کرده‌ایم، پس حقش را بده تا کاملاً راضی شود [کنایه از اینکه در خرج آنچه که خداوند به تو داده و از خودت هیچ نداری امساک نکن] پس ابی بن کعب چنین حکم داد که حق به نفع عباس است. عباس نیز گفت حال که در این مورد به نفع من رأی داده شد من نیز آن را برای مسلمین صدقه قرار می‌دهم. (۴۷)

۵۱- ابی عمر و سعید ... از رسول خدا ص نقل می‌کنند:

«خدا قبر مرا بت قرار ندهد. خداوند لعنت کند قومی را که قبور پیامبرانشان را سجده گاه می‌نمایند». (۴۸)

۵۲- سلمه ... از رسول خدا- ص- روایت کرده است:

«کسی که به حج مشرف شود و قبر مرا پس از مرگم زیارت کند، همانند کسی است که در حیاتم زیارت کرده است». (۴۹)

۵۳- محمد بن یحیی ... از ام سلمه همسر رسول خدا- ص- نقل کرده است آن حضرت فرمودند:

«بین خانه و منبر من باغی است از باغهای بهشت». (۵۰)

ابن ابی عمر در حدیث او می‌افزاید: «و پایه‌های منبر من در بهشت ثابت و استوار است». (۵۱)

۵۴- ابن ابی عمر و سعید ... از سهل بن سعد ساعدی نقل می‌کند:

«کسی آگاه‌تر از من (سهل) به منبر رسول خدا- ص- باقی نمانده است. این منبر از درختی عظیم و بزرگ بود از زمین و بیشه‌زاری

(۵۲) که دیدم رسول خدا- ص- بر آن بالا می‌رفتند. قبله را پشت خود قرار داده سپس خطبه می‌خواندند؛ آنگاه خم شده و سپس از پشت به پایین آمده و به سوی قبله سجده (شکر) می‌گذاشتند.

۵۵- سعید و ابن ابی عمر ... از یکی از بزرگان انصار نقل می‌کند پیامبر- ص- فرمودند:

«منبر من بر راه و گذرگاهی از راههای بهشت قرار دارد». (۵۳)

«در باب آنچه که در فضل مسجد قبا (۵۴) و نماز خواندن در آن آمده است»

۵۶- هارون بن موسی الغروی ... از ابن عمر روایت کرده است که:

۱- علی بن حسین بن هبة الله شافعی، معروف به حافظ ابن عساکر، محدث سرزمین شام و صاحب کتاب تاریخ دمشق است که در

- ۲- الاصفهانی روایت می‌کند که این نسخه در صفر سال ۵۳۲ در اصفهان بر وی خوانده شد و او آن را مورد تأیید قرار داد. وی گوید: ابراهیم بن منصور بن ابراهیم سبط بحرویه
- ۳- ما را خبر داد که این نسخه بر وی نیز خوانده شده و من (خلال اصفهانی) آن را در جمادی الأولى سال ۴۵۱ شنیدم. سپس گوید: ابوبکر محمد بن ابراهیم بن علی بن عاصم بن المقری
- ۴- از ابی سعید المفضل بن محمد بن ابراهیم الجندی - رحمه الله - نقل کرد که:
- در باب فضائل مدینه آمده است که آن حضرت برای ساکنین و حرمت این شهر مقدس دعا کرد و میان حره
- ۵- نزد خانه‌های محله سقیا
- ۶- نماز گزارده، سپس فرمودند:
- «بار خدایا! ابراهیم بنده و رسول تو، برای اهل مکه در پیشگاه تو دعا کرد. براستی که من محمد بنده و پیامبر و رسول تو برای ساکنین مدینه دعا می‌کنم همانند آنچه که ابراهیم -ع- برای اهل مکه خواست. از تو می‌خواهم که در صاع و مُید (اوزان گندم و جو و ...) و میوه‌های آنها برکت دهی. خدایا! مدینه را بر ما دوست بدار همانطور که مکه را برای ما دوست داشته‌ای و آنچه که از وبا و بیماری در این شهر است را به خم
- ۷- بریز. خداوندا! من حره‌های آن را حرم قرار دادم همانگونه که مکه را بر ابراهیم حرم
- ۸- از شیخ الإمام الأذیب ابو عبدالله الحسین بن عبدالملک بن الحسین الخلال
- ۹- جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۲۶، بنگرید به صحیح مسلم: کتاب حج، باب فضل المدینه و ترمذی فی الدعوات.
- ۱۰- جامع الاصول، ج ۹، ص ۳۲۰، بنگرید صحیح بخاری در «البیوع»، باب برکة صاع النبی -ص- و مده و صحیح مسلم در حج باب فضل المدینه.
- ۱۱- الجُحفه به ضم جیم و سکون حا دهکده‌ای بزرگ است در راه مدینه و مکه، معجم البلدان یاقوت حموی، ج ۳، ص ۶۲ این قریه نسبتاً توسعه یافته و یکی از مکانهای میقات حج می‌باشد.
- حجاجی که ابتدا به مکه می‌روند در این مکان محرم خواهند شد. وج تسمیه آن به جحفه این است که سیل این دهکده را ویران نمود، از این رو گفتند: «جف السیل»، سیل به آن اجحاف نمود و از آن هنگام به جحفه معروف شد. «مترجم»
- ۱۲- جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۲۳. بنگرید بخاری، فضائل مدینه، صحیح مسلم، الحج باب الترغیب فی سکنی المدینه و الصبر علی لاوائها همچنین بنگرید به شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۳۷ «مترجم».
- ۱۳- جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۳۷، بنگرید بخاری: المغازی، باب احد جبل یحبنا و نجه و صحیح مسلم در حج باب: احد ... و ترمذی در المناقب.
- ۱۴- جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۳۷، بنگرید صحیح بخاری در الجهاد، المغازی و الدعوات و صحیح مسلم در حج باب احد جبل ... و ترمذی در المناقب.
- ۱۵- جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۳۸، در این منبع آمده است که الموطأ آن را نقل کرده و محقق جامع الاصول گوید: امام مالک در الموطأ در جامع باب جامع ما جاء فی امر المدینه از حدیث هشام بن عروه و از عروه نقل کرده است که این حدیث نزد جمیع راویان مالک مرسل است و من می‌گویم نزد غیر راویان مالک این حدیث موصول است همانگونه که در حدیث قبل آن آمده و حدیثی است صحیح.
- ۱۶- هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۱۳ گوید که آن را به اختصار در صحیح گفته‌ام و طبرانی آن را در اوسط به روایت کثیر بن زید آورده است و احمد و غیر آن وی را ثقة دانسته‌اند که در آن بحث است.

- ۱۷- مروان بن حکم بن ابی العاص بن ... از بنی امیه؛ وی همانند پدرش حکم مدتی در مدینه با تظاهر به اسلام نزد پیامبر - ص - بود لیکن برای مشرکین و منافقین مدینه جاسوسی می کرد؛ بطوری که پیامبر - ص - ناچار شد او را به همراه پدرش تبعید نماید ابن سعد، طبقات، ج ۵، ص ۲۴ آن دو همواره در دوران خلیفه اول و دوم در تبعید بودند و در دوران عثمان باز گردانده شدند. حتی مروان مشاور خلیفه شد. وی سرانجام قدرت خود را بدست گرفت و سلسله بنی مروان از بنی امیه را پایه گذار شد. «مترجم».
- ۱۸- رافع بن خدیج بن رافع بن عدی بن یزید بن الأوس الأنصاری الحارثی، ابو عبدالله، و ابو خدیج در زمان عثمان وفات یافت. الاصابه، ابن حجر، ج ۱، ص ۴۹۵
- ۱۹- هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۹۸ این حدیث را با عباراتی مشابه و نزدیک از رافع بن خدیج نقل کرده است و گوید طبرانی آن را به نقل از محمد بن عبدالرحمان بن داود که بر ضعف وی اجماع شده، ذکر کرده است.
- ۲۰- هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۰۹ دو حدیث با عباراتی مشابه، روایت کرده است. وی گوید: بعضی از این احادیث را در صحیح گفته‌ام و احمد نیز آن را روایت کرده و رجال او نیز رجال صحیح هستند. برهان نوری در کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۴۷ نیز آورده و گوید: امام احمد و ابویعلی و طبرانی و حاکم آن را روایت کرده‌اند. همچنین بنگرید به شیخ صدوق من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۳۷- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲ «مترجم».
- ۲۱- جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۲۷، بنا به روایت بخاری و مسلم در فضایل مدینه و در حج، طوسی، همان کتاب، ج ۶، ص ۱۲ «مترجم».
- ۲۲- همچنین بنگرید بخاری، حدیث ۱۸۷۶؛ مسلم حدیث ۱۴۷؛ ابن ماجه حدیث ۳۱۱۱ «مترجم».
- ۲۳- یکی از اسامی مدینه اکاله البلدان است «مترجم». در جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۲۰ آمده است: خداوند اراده کرده است که اسلام را بوسیله ساکنین مدینه که انصار می‌باشند یاری دهد و بدست ایشان سرزمینهایی فتح و غنیمتهایی بدست آید که آن را مورد بهره‌برداری قرار دهند. از پیامبر - ص - نقل شده است که اولین کسانی که از امت من روز قیامت مورد شفاعت من قرار می‌گیرند اهل مدینه هستند هیشمی، همان کتاب، ج ۱۰، ص ۵۳ «مترجم».
- ۲۴- در جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۲۰ آمده است: یثرب نام شهری است که پیامبر - ص - به آن وارد شده پس حضرت نام آن را به طیبه و طابه صیغه مبالغه تغییر دادند، برای مدینه حدود ۷۰ نام ذکر کرده‌اند که سمهودی و ابن شبه و دیگران آن را ذکر کرده‌اند. «مترجم»
- ۲۵- هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۰۰ گوید: احمد و ابویعلی آن را روایت کرده و راویان آنها نیز ثقه هستند.
- ۲۶- در جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۱۹: تنفی جنشها.
- ۲۷- أحمد بن محمد، معروف به ابن ابی بزة المقمري، ج ۱، ص ۲۵۴.
- ۲۸- امام مسلم در حج «باب من اراد اهل المدینه بسوء اذابه الله»، بنگرید: جامع الاصول، ج ۹، ص ۳۲۵ و هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۰۹ گوید: احمد آن را نقل کرد. و رجال او صحیح است. همچنین بنگرید به ابن نجار، اخبار مدینه الرسول، ص ۳۱ «مترجم».
- ۲۹- در صحیح مسلم در کتاب حج، باب ترغیب فی سکنی المدینه و الصبر لاوائها، ترمذی در مناقب، هیشمی در، ج ۳، ص ۳۰۰ گوید: طبرانی آن را در الکبیر آورده و رجال او نیز ثقه هستند، همچنین بنگرید: ابن نجار، اخبار مدینه الرسول، ص ۳۲ «مترجم».
- ۳۰- همانجا، همچنین بنگرید: ابن نجار، همان کتاب، ص ۳۱. مترجم
- ۳۱- مسلم در حج باب «فضل مدینه»- از علی-ع- نقل شده است که مکه حرم خداست و مدینه حرم رسول او و کوفه حرم من است. هیچ جبار و ستمگری اراده سوء به آن نمی‌کند جز آنکه خداوند وی را درهم می‌شکند.

شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۲. «مترجم»

۳۲- بنگرید: پاورقی احادیث ۲۸-۲۵.

۳۳- کنز العمال، متقی الهندی، ج ۱۲، ص ۲۳۵ به روایت ابن حبان از جابر.

۳۴- جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۱۵- احادیث زیادی در مورد زندگی و سکونت در مدینه و مردن در این شهر، از پیامبر- ص- نقل شده است: از جمله اینکه کسی که در مدینه بمیرد خداوند او را روز قیامت ایمن مبعوث می‌گرداند. کلینی، فروع کافی، ج ۴، ص

۵۵۸- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۳. همچنین از پیامبر- ص- نقل شده است: کسی که قدرت آن را داشته باشد تا در مدینه ساکن شده و در آنجا بمیرد پس چنین کند که من برای کسی که در آن شهر بمیرد در روز قیامت شفیع او خواهم بود شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۳۸- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۵- ترمذی، حدیث ۳۹۱۷- ابن ماجه حدیث ۳۱۱۲- ابن حجر هیثمی، تحفه الزوار الی قبر النبی المختار، ص ۱۴. «مترجم»

۳۵- جامع الاصول، ج ۹، ص ۳۱۵.

۳۶- همانجا.

۳۷- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۰۶- ابن نجار، همان کتاب، ص ۳۱. «مترجم»

۳۸- جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۱۸

۳۹- بخاری، ج ۳، ص ۵۷ در تطوع «باب مسجد بیت المقدس»- مسلم، شماره ۸۲۷ در حج- ترمذی حدیث ۳۲۶ در صلوئه- همچنین بنگرید: کلینی، فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۵- طوسی، همان کتاب، ج ۶، ص ۱۵. «مترجم»

۴۰- مسلم، حدیث ۱۳۹۸ در باب حج- ترمذی حدیث ۳۰۹۸ در تفسیر، نسائی، ج ۲، ص ۳۶ در مساجد ذکر المسجد الذی اسس علی التقوی.

۴۱- اشاره است به آیه کریمه «للمسجد اسیس علی التقوی من اول یوم احوق ان تقوم فیه، فیه رجال یحبون ان یتطهروا واللّه یحب المطهرین توبه: ۱۰۸ اکثر مفسرین و مورخین شأن نزول این آیه را مسجد قبا دانسته‌اند که اولین مسجدی است که بدست پیامبر- ص- و یاران نشان ساخته شده است؛ زیرا پیامبر- ص- هنگام هجرت به مدینه در ابتدا وارد قبا شده و در چهار روزی که در آنجا متوقف شدند اولین مسجد را بدست خویش بنا نهادند. «مترجم»

۴۲- جامع الاصول، ج ۹، ص ۳۳۰.

۴۳- در آن زمان چون هنوز شام بدست مسلمین فتح نشده بود، مسجدی نیز طبعاً در آن سرزمین وجود نداشته است که بخواهند از بنای آن تقلید کنند، احتمالاً منظور معبد بوده که کاتبین اشتباهاً مسجد نوشته‌اند. «مترجم»

۴۴- عقیق، این وادی، بر سه بخش «صغیر»، «کبیر» و «اصغر» تقسیم می‌شده است. قسمت کبیر آن در دست علی- ع- بوده و جمعاً ۲۳ چاه بوسیله ایشان در این منطقه حفر شده و امروزه مکان شجره بخاطر چاههایی که متعلق به علی- ع- بوده به ایبار علی معروف است. از پیامبر- ص- احادیث زیادی در فضل وادی عقیق روایت شده است. آن حضرت این وادی را مبارک خوانده‌اند ابن شبه، اخبار مدینه، ج ۱، ص ۱۴۸ از آن حضرت نقل شده است که جبرئیل بر ایشان نازل شد و از جانب خداوند فرمود: در این وادی مبارک نماز گزار محمد بن سلیمان، جمع الفوائد من جامع الأصول و مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۵۶۶. «مترجم»

۴۵- مریّد مکانی است برای نگهداری گوسفند و شتر و یا مکانی است برای خشکانیدن خرما. «مترجم»

۴۶- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳-۴، صص ۳۲۴، ۳۸۸ به بعد.

۴۷- پیشین، ج ۲، ص ۴۸۳؛ ۴۸۴.

۴۸- اصل این حدیث که به نقل از عایشه و ابوهریره است و در معدود منابع اهل سنت دیده می‌شود، چنین است: «لعن الله اليهود و

التّصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد/ خداوند یهود و نصاری را که قبور پیامبرانشان را سجده گاه خویش قرار دادند لعنت کند.» این حدیث که سلسله راویان آن معین نیستند، صرفاً از ابوهریره و بعضاً از عایشه نقل شده است. همانگونه که می‌دانیم بسیاری از احادیث ابوهریره با پول و امکانات معاویه و بنی‌امیه ساخته شده و در آن هیچ شکی نیست و کتابهایی نیز در این باره نوشته شده است از جمله «ابوهریره، تألیف سید عبدالحسین شرف‌الدین» اصحاب ابن تیمیه؛ یعنی محمد بن عبدالوهاب و پیروان او با استناد به چنین حدیثی عمل خویش را در تخریب مساجدی که قبری از بزرگان و صحابه در آن است و یا تخریب گنبد و بارگاهی که بر قبور مدینه و مکه بنا شده است را توجیه می‌نمایند. طبق این حدیث ساختگی باید کلیه مساجد و یا گنبدهایی که بر قبور ساخته شده را تخریب نمود و بنابر فتوای وهابیت، اگر قبری در داخل مسجد وجود دارد نباید در آنجا نماز خواند و باید آن قبر را از آن مکان نبش و جسد موجود را به قبرستان عمومی منتقل نمود. بنابر فتاوی ابن تیمیه و عبدالوهاب اقامه نماز در کنار قبور و یا در اینگونه مساجد حرام است - ر- ک به فتاوی اسلامیة، سعید عبدالعظیم، ص ۶۴، ۶۵ حکام آل سعود در ابتدای به قدرت رسیدن در شبه جزیره با استفاده از این فتاوی بسیاری از مساجد و آثار تاریخی و یا مقابر و گنبدها را بویژه در بقیع و قبرستان ابوطالب منهدم و تخریب ساختند و حتی ملک عبدالعزیز نیز جسارت را تا جایی رسانید که مصمم شد قبر پیامبر - ص- را پس از تخریب گنبد و بارگاه آن، از مسجدالنبی خارج سازد، لیکن از ترس اعتراضات مسلمانان جهان از چنین اقدامی منصرف شد. اصحاب ابن عبدالوهاب برای توجیه این حدیث عدم جواز نماز در کنار مقابر از جمله قبر رسول خدا - ص-، به ناچار اظهار داشتند که مقبره رسول خدا - ص- در مسجد نیست و در خانه عایشه است و خانه عایشه جزو مسجدالنبی نمی‌باشد و در توسعه‌های بعدی در مسجد داخل شده است لذا از شمول این حدیث مستثنی است و در حقیقت می‌گویند: پیامبر - ص- در مسجد مدفون نیست لذا اگر چنین باشد بنابر فتوای ابن تیمیه یا باید مسجدالنبی را تخریب کرد و یا نعوذ بالله قبر آن حضرت را از آن مکان خارج ساخت که بحمدالله از ترس افکار عمومی مسلمین، تاکنون به خود جرأت دست زدن به چنین جسارتی را نداده‌اند. «مترجم»

۴۹- مجمع‌الزوائد، ج ۴، ص ۲، وفاء‌الوفاء ج ۴، ص ۱۳۴؛ در صحت این روایت عده‌ای تردید کرده‌اند.

۵۰- جامع‌الاصول، ج ۹، ص ۳۲۹-۳۳۰.

۵۱- پیشین، همانجا.

۵۲- این مکان در ۹ مایلی مدینه قرار دارد.

۵۳- مجمع‌الزوائد، ج ۴، ص ۹ به نقل از احمد و طبرانی.

۵۴- قبا در اصل نام چاه و محل سکونت قبیله بنی عمرو بن عوف انصاری بوده است. بعضی آن را قبوه خوانده‌اند معجم‌البلدان، ج ۴، ص ۳۰۱. «مترجم»

ص: ۳۶

«با رسول خدا- ص- به سوی قبا خارج شدیم، آن حضرت در آنجا به نماز می‌ایستاد. انصار نزد ایشان آمده و بر او درود و سلام می‌فرستادند. ابن عمر گوید: به بلال گفتم چگونه دیدی رسول خدا جواب سلام آنها را بدهد؟ بلال گفت: در حالی که همواره مشغول نماز بود با اشاره دست به آنها جواب می‌داد». (۱)

[کنایه از اینکه یک لحظه نیز فرصت را از دست نداده بخاطر ثواب زیاد نماز در این مسجد پی‌درپی نماز می‌خوانده‌اند].

۵۷- ابوعلقمه المدینی ... از خیف پدر سهل نقل می‌کند که رسول خدا- ص- فرمود:

«کسی که در میان خاندان و اهلس وضوی نیکویی ساخته و سپس به سوی مسجد قبا روان شود در حالی که قصد دیگری جز اقامه نماز در این مسجد نداشته باشد، نماز او به مثابه یک عمره است». (۲)

۵۸- ابن عمر العدنی (۳) و سعید ... از ابن عمر نقل کرده‌اند:

«دیدم رسول خدا- ص- پیاده و سواره به سوی مسجد قبار می‌آمدند (۴) عبدالله بن دینار نیز گوید دیدم که ابن عمر هر شنبه پیاده یا سواره به مسجد قبا می‌رفت». (۵)

«در باب آنچه که در باره نماز پیامبر- ص- در مسجد بنی معاویه (۶) آمده است»

۵۹- محمد بن المقری ... از ابی وقاص پدر سعد نقل کرده است:

«وی به همراه رسول خدا- ص- بود که به مسجد بنی معاویه رسیدند. پیامبر- ص- داخل مسجد شده و دو رکعت نماز گزاردند، پس از مناجات با پروردگار به سوی اصحاب برگشته و فرمودند: از خداوند سه چیز خواستم دو مورد آن را به من عطا فرمود و سومین آن را منع نمود. از خداوند خواستم که امت مرا به وسیله غرق شدن نابود نکند، اجابت فرمود. خواستم که امت مرا به قحطی و بلا نابود نکند، اجابت فرمود. و اما خواستم که ترس بین امت من قرار ندهد خداوند اجابت نفرمود». (۷)

«در باب حرم قرار دادن مدینه از سوی پیامبر- ص- و حدود حرم آن»

۶۰- ابوحمه ... نقل کرده است:

«رسول خدا- ص- خارج شدند تا اینکه به (محل) سقیا در حره رسیده و فرمودند:

«بار خدایا! ابراهیم بنده و رسول تو مگه را حرم قرار داد، من نیز مدینه را حرم قرار می‌دهم در آنچه که مابین دو حره است؛ همانگونه که ابراهیم مکه را- تا به آن حد- حرم قرار داد». (۸)

۶۱- ابوحمه ... از رافع بن خدیج نقل کرده است که در مدینه در خطبه‌ای می‌گفت:

«رسول خدا- ص- مابین دو حره در مدینه را حرم قرار داده‌اند». (۹)

۶۲- ابومصعب ... از انس مثل آن را روایت کرده است. (۱۰)

۶۳- احمد بن ابی بکر ... گفته است: «مابین دو حره؛ یعنی مدینه». (۱۱)

۶۴- ابوحمه ... از ابی هریره نقل می‌کند: به همراه رسول خدا خارج شدیم تا به میان قبیله بنی حارثه رسیدیم، حضرت فرمودند: «ای بنی حارثه از حدود حرم خارج شدید سپس نگاه کرده و فرمودند نه اینطور نیست شما هنوز در آن هستید». (۱۲)

۶۵- ابوحمه ... از عبدالله بن ابی قتاده روایت می‌کند رسول خدا- ص- فرمودند:

«براستی که من مابین دو حره را حرم قرار دادم». (۱۳)

در باب تحریم شکار در مدینه و قطع درختان آن

۶۶- محمد بن یحیی ... از شرحبیل بن سعد، روایت می‌کند:

زید بن ثابت بر مردمی در دیوار مدینه وارد شد که دامهای خود را بر آن می‌گسترانیدند، بر سر آنها فریاد زد و گفت: «آیا

نمی‌دانید که رسول خدا-ص- شکار در مدینه را حرام کرده است؟!». (۱۴)

۶۷- ابن ابی عمر ... از عبدالکریم بن ابی المخارق روایت می‌کند:

«عمر بن خطاب به ناحیه‌ای در مدینه رفت. غلامی را دید که به کسانی که در باغی بودند متعلق به وی گفت: آیا کسی در آنجا آمده است تا هیزم و چوب بکند؟ غلام گفت: بلی.

عمر به وی گفت: اگر کسی از آنها را دیدی (مشغول چنین کاری است) تیشه و ریسمان و طناب آنها را بگیر. غلام گفت: آیا لباس آنها را هم بردارم؟ عمر گفت: حکم می‌کنم که حتی خوراکیها و غذای آنها را برداری و بخوری». (۱۵)

۶۸- محمد بن منصور ... از اسماعیل بن محمد نقل می‌کند:

«سعد [بن ابی وقاص] به طرف قصری که در عقیق (۱۶) داشت رفت، غلامی را دید که درخت و شاخه قطع می‌کند پس وسایل وی را برداشته و به منزل خود برد، به هنگام بازگشت صاحبان، این غلام به نزد سعد بن ابی وقاص آمده و از او خواستند آنچه از غلام گرفته است را برگرداند. سعد نیز گفت: نه به خدا سوگند که چیزی را که رسول خدا-ص- آن را بخشیده باز نمی‌گردانم».

۶۹- محمد بن عبدالله بن یزید المقری ... از عامر بن سعد روایت می‌کند که: «رسول خدا-ص- مابین دو حره را حرم قرار داد؛ یعنی مدینه را که نباید درختان آن را قطع (۱۷) و یا حیوانی را در آن صید نمود».

۷۰- ابوحمه ... از زید بن اسلم از رسول خدا-ص- مثل آن را روایت کرده است.

۷۱- ابومصعب ... از ابی هریره نقل می‌کند:

«اگر شتر یا سوسمار ماده‌ای را دیدم که در مدینه مشغول چریدن است آن را نمی‌ترسانم؛ چرا که رسول خدا-ص- می‌فرمود: ما بین دو حره را حرم قرار دادم». (۱۸)

۷۲- ابوحمه ... از همو نقل می‌کند:

«اگر بز کوهی را ببینم که مشغول چریدن و خوردن گیاه در بین دو حره است، آن را نمی‌دانم». وی سپس گوید: «رسول خدا-ص- عمل کسی را که درخت آن را قطع و یا لگدمال کند را حرام نموده است».

۷۳- ابوحمه ... از مردی نقل می‌کند که می‌گفت:

«زید بن ثابت بر من وارد شد در حالی که من در اسواف (۱۹) پرنده‌ای را در بند نموده بودم که وی آن را از دست من گرفت و رها ساخت». (۲۰)

۷۴- ابوحمه ... از زید بن اسلم نقل می‌کند رسول خدا-ص- فرمودند:

«اگر کسی را یافتید که از کوه (محدوده حرم) چیزی (درختی) قطع می‌کند وسایل آن را بردارید». وی سپس گفت: «رسول خدا مابین دو حره در مدینه را حرم قرار داده است». (۲۱)

۷۵- ابوحمه ... از عبدالله بن عمر نقل می‌کند:

«سعد بن ابی وقاص کسی را در عقیق دید که درختی از آنجا را می‌برید یا می‌شکست، پس سعد بن ابی وقاص تیشه وی را گرفته و شکست. غلام یا بنده مذکور به نزد اربابان خود رفته و آنها را از این مسأله با خبر ساخت. آنها همراه غلام به سوی سعد آمده و گفتند: این غلام از ما است هرچه از وی گرفته‌ای بازگردان. سعد پاسخ داد: شنیدم رسول خدا-ص- می‌فرمود: «هرکسی را یافتید که درختی از درختان مدینه را قطع و یا از بین می‌برد وسایل او را بردارید، پس چیزی را که رسول خدا-ص- آن را بخشیده، باز نمی‌گردانم». (۲۲)

۷۶- ابوحمه ... از ابوقره نقل می‌کند:

«از مالک شنیدم که در حریم مدینه می‌گفت: چیزی از شکار در بین آن (حرم) نباید گرفته شود و درختان آن نیز نباید قطع شود».

(۲۳)

۷۷- ابوحمه ... از عبدالکریم نقل می‌کند:

«عمر بن خطاب به غلام قدامه بن مطعون گفت: تو را بر این هیزم شکنان مراقب قرار می‌دهم پس اگر کسی از آنها را یافتی که در بین حرم مدینه مشغول کردن درخت و هیزم است، تیشه و طناب و وسایل آنها مال تو. غلام گفت: و لباسشان نیز؟ عمر گفت این دیگر زیاده خواهی است.» (۲۴)

۷۸- ابوحمه ... از عبیدالله بن سالم نقل می‌کند:

«غلامی که عمر بن خطاب مراقب هیزم شکنان قرار داده بود نامش ابو عبیدالله است.»
و سپاس مخصوص خداوند و درود او بر محمد و آل او باد.
پایان یافت در دهه آخر ربیع الأول سال ۵۴۸ در شهر دمشق.

۱- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۰۳.

۲- ابن ماجه، اقامه الصلاة، باب «ما جاء فی الصلاة فی المسجد قبا» حدیث ۱۴۱۲.

۳- محمد بن یحیی بن ابی عمر العدنی از اهالی مکه است. الانساب، ج ۸، ص ۴۰۸.

۴- بخاری، ج ۳، ص ۵۶- مسلم، حدیث ۱۳۹۹- الموطأ، ج ۱، ص ۱۶۷- نسائی، ج ۲، ص ۳۷. ابوداود حدیث ۲۰۴۰.

۵- همانجا.

۶- مسجد بنی معاویه، همان مسجد الاجابه کنونی است که اکنون در خیابان ملک فیصل شارع ستین سابق کمی بالاتر از مستشفی الولاده و الاطفال و در سمت راست خیابان واقع است. بعضی گویند: پیامبر-ص- در این مکان با نصارای نجران مباحله نمود و لذا به مسجد مباحله معروف شد و بعضی نیز بخاطر دعای رسول الله در این مکان که سریعاً به اجابت رسید نام مسجد را الاجابه گذاشته‌اند. مترجم

۷- مسلم، حدیث ۲۸۹۰؛ در «فتن و اشراط الساعه باب هلاک هذه الأمة بعضهم ببعض».

۸- بنگرید: حدیث شماره ۱، از امیرالمؤمنین علی-ع- نقل شده است که مکه حرم خداست و مدینه حرم رسول خدا-ص- و کوفه حرم من است هیچ ستمگری نسبت به آن ستمی نمی‌کند جز آنکه خداوند، او را درهم می‌شکند کلینی، فروع کافی، ج ۴، ص ۵۶۳- طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲. «مترجم»

۹- مسلم، حدیث ۱۳۶۱، «الحج، باب فضل المدینه».

۱۰- بنگرید: به حدیث شماره نهم

۱۱- بخاری، ج ۴، ص ۷۷- مسلم، حدیث ۱۳۷۲- الموطأ، ج ۲، ص ۸۸۹- ترمذی، حدیث ۳۹۱۷ از امام صادق-ع- نقل شده است؛ رسول خدا-ص- فرمودند: «مکه حرم خداست که ابراهیم آن را حرم قرار داد و مدینه حرم من است که مابین دو حره را حرم قرار دادم که درخت آن را نباید قطع کرد. کلینی، فروع کافی، ج ۴، ص ۵۶۴ «مترجم».

۱۲- وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۰۴.

۱۳- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۰۴؛ هیشمی گوید: احمد آن را روایت کرده و روایانش ثقه هستند.

۱۴- مجمع الزوائد، همانجا- شیخ طوسی در تهذیب الأحکام احادیثی دال بر حرام بودن شکار در مدینه گزارش کرده است. بنگرید: ج ۶، ص ۱۳- همچنین شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۳۶- «مترجم»

- ۱۵- وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۰۸.
- ۱۶- معجم البلدان، ج ۶، ص ۱۹۹.
- ۱۷- بنگرید: حدیث شماره یازدهم؛ همچنین کلینی، همان، ج ۴، ص ۵۶۳- صدوق، همان، ج ۲، ص ۳۳۶- طوسی، همان، ج ۶، ص ۱۳. «مترجم»
- ۱۸- بخاری، ج ۴، ص ۷۷- مسلم، حدیث ۱۳۷۱؛ الموطأ، ج ۲، ص ۸۸۹- ترمذی ۳۹۱۷.
- ۱۹- نام حرم مدینه است که گویند مکانی است در ناحیه بقیع و مکان صدقه زید بن ثابت انصاری است معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۴۸.
- ۲۰- مالک، الموطأ، ج ۲، ص ۸۹۰- امام احمد و طبرانی نیز آن را روایت کرده‌اند.
- ۲۱- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۰۳.
- ۲۲- بنگرید: حدیث شماره ۶۷.
- ۲۳- شیخ صدوق، همان کتاب، ج ۲، ص ۳۳۶- طوسی، همان کتاب، ج ۶، ص ۱۳. مترجم
- ۲۴- وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۰۸.

مقصد اینجاست ...

خاقانی شروانی

خاقانی شروانی، افضل الدین ابراهیم بن علی (م ۵۸۲ هجری) از شاعران پرتوان و قصیده سرایان نام‌آور فارسی است. قصایدی پیرامون کعبه مقدس و روضه نبوی و سفر حج و شرح مراحل و مقامات معنوی این سفر دارد که به نامهای «نَهْزَةُ الْأَرْوَاحِ وَ نَهْزَةُ الْأَشْبَاحِ» و «کنز الرکاز» و «باکوره الأثمار و مذکوره الأسحار» و ... معروف است. از آنجا که شعر عمیق و بلند خاقانی در وصف مکه و کعبه و سفر حج، مفصل است، گزیده‌ای از قصیده «کنز الرکاز» او را از دیوان وی (ص ۱۰۱، چاپ ۱۳۱۶ به تصحیح استاد علی عبدالرسول) به شما خوانندگان گرامی تقدیم می‌داریم:

مقصد اینجاست، ندای طلب اینجا شنوند بُختیانرا ز جرس صبحدم آوا شنوند
 خاکیانرا ز دل گرم روان آتش شوق باد سرد از سر خوناب سویدا شنوند
 خاک اگر گرید و نالد چه عجب کآتشرا بانگ گریه زدل صخره صما شنوند
 گریه آن گریه که از دیده آتش بیند ناله آن ناله که از سینه خارا شنوند
 چون بلرزد علم صبح بنالد دم کوس کوه را ناله تب لرزه چو دریا شنوند
 هرچه در پرده شب راز دل عشاقست کان نفس جز به قیامت نه همانا شنوند
 صبح شد هدهد جاسوس کز اووا پرسند کوس شد طوطی غماز کز اووا شنوند
 چون بیای علم روز سر شب ببرند چه عجب کز دم مرغ آه دریغا شنوند
 کشته شد دیو بیای علم لشکر حاج شاید ار تهنیت از کوس مفاجا شنوند
 ازپی حرمت کعبه چه عجب کر پس از این بانگ دقّ الکوس از گنبد خضرا شنوند
 عرشیان بانگ «ولله علی الناس» زنند پاسخ از خلق «سمعنا و اطعنا» شنوند

ص: ۳۹

از سر و پای درآیند سراپای نیاز تا «تعال» از ملک العرش تعالی شنوند
روضه روضه، همه ره باغ منور بینند بر که بر که همه جو آب مصفا شنوند
انجم ماه وش آماده حج آمده‌اند تا خواص از همه لیکک مٹنا شنوند
همه را نسخه اجزای مناسک در دست از پی کسب جزا خواندن اجزا شنوند
خام پوشند و همه اطلس پخته شمردن زهر نوشند و همه نوش و هنیئا شنوند
سفر کعبه نمودار ره آخرت است گرچه رمز رهش از صورت دنیا شنوند
جان معنی است باسم صوری داده برون خاصگان معنی و عامان همه اسما شنوند
کعبه را نام به میدانگه عام عرفات حجره خاص جهان داور دارا شنوند
عابدان نعره بر آرند به میدانگه از آنک نعره شیردلان در صف هیجا شنوند
عارفان خامش و سر بر سر زانو چو ملخ نه چو زنبور کز او شورش و غوغا شنوند
سارابنا بویا بر تو که تعجیل نمای کز وفای تو به من شکر موفا شنوند
بر در کعبه که بیت‌الله موجوداتست که مباحات امم زان در والا شنوند
بار عامست و در کعبه گشاده‌است کز او خاصگان بانگ در جنت مأوا شنوند
پس چو رضوان در جنات گشاید پاکان بانگ حلقه زدن کعبه علیا شنوند
زان کلیدی که نبی نزد «بنی شبیه» سپرد بانگ پر ملک و زیور حورا شنوند
بسلام آمدگان حرم مصطفوی «ادخلوها بسلام» از حرم آوا شنوند
«النّبی، النّبی» آرند خلاق به زبان «امتی، امتی» از روضه غرا شنوند
از صریر در او چار ملایک به سه بعد پنج هنگام دم صور بیکجا شنوند
بر در مرقد سلطان هدی ز ابلق چرخ مرکب داشته را از ناله هرا شنوند

ص: ۴۰

موسی استاده و گم کرده ز دهشت نعلین «ارنی» گفتنش از نور تجلی شنوند
بهر وایافتن گم شده نعلین کلیم «واضحی» خواندن خضر از در طاها شنوند
بنده خاقانی و نعت سر بالین رسول تاش تحسین ز ملک در صف اعلا شنوند
راویان کآیت انشاء من انشاء کنند بارک الله همه بر صاحب انشا شنوند

در حریم دوست

محمد علی مهدوی راد

آنچه در پی می‌آید تأملها و درنگهایی است که در سفر حج داشته‌ام معمولاً پس از پایان یافتن قسمتی از سفر آنرا به قلم می‌آوردم و احساسم را می‌نگاشتم. گفتنی‌های مربوط به منی بسیار گذراست و از شور و هیجان و چگونگی انجام آن در روزهای پی‌درپی و رمی جمرات آن چنان که شایسته و بایسته بود سخن نرفت و آن حرکتهای زیبا و دیدنی به تصویر نیامد، و این همه بخاطر مسائلی بود که در حج امسال پیش آمد و در روزهای پس از مراسم منی آرامش را از راهیان دیدار دوست ربود. والی الله المشتکی.

از خانه که بیرون می‌آیی، نگاههایی بسویت قد می‌کشد که سرشار از تمنا است. در عمق نگاهها و در التهاب سینه‌ها آروزی راه یافتن به حریم دوست را می‌نگری، اکنون تو آهنگ دیار قدس داری و آنان که از این توفیق بزرگ محرومند، به بدرقه‌ات آمده‌اند و هر یک به گونه‌ای راز دل می‌گشایند، و همه یک سخن می‌گویند: التماس دعا، در مزار پیامبر ما را دعا کنید. در کنار بقیع ما را فراموش نکنید. در کعبه، طواف، عرفات، منی و ...

و تو که این توفیق را یافته‌ای سر از پا نمی‌شناسی. ماشین که از جا کنده می‌شود و تو را به سوی مقصود می‌کشاند در خود فرو می‌روی؛ من و مکه! من و مدینه! دیار قدس، حریم الهی، سرزمین خاطره‌ها، شکوه‌مندیها، والائها. سرزمینی که روزی و روزگاری قلّه سانان بی بدیل بشریت، برگستره آن گام می‌نهادند، و از بام تا شام برای گسترش آیین حق می‌کوشیدند و برای عیتیت بخشیدن به آرمانهای بلند پیشوای عظیمشان سر از پا نمی‌شناختند. اینک می‌روی تا بر پیمان عبودیت، ولایت و استواری در راه، پای بفشاری، می‌روی تا با جلاي دل و صفای جان و زمزمه با معشوق جانت را از ناهنجاریها، ناراستیها پیرایی و حرمت حریم پاکان و نیکان را پاس داری. قلب می‌تپد و در سر سودای حضور در محضر معشوق غوغا می‌کند؛ و کیست که قلبش برای دیدار دیار دوست نتپد؛ و سودای زیارت مزار قلّه‌سانان بشریت را بر دل نداشته باشد. به فرودگاه که می‌رسی درهای آستانه و رودی آن، جلوه شگفتی دارد، انبوهی از جمعیت آمده‌اند و گروه گروه گرداگرد افرادی حلقه زده‌اند. تبسمهای نشسته بر لبها، نشانی از رضایت خاطری است که راهیان دارند؛ و التهاب درونی، نمایشی از سپاسی که توفیق زیارت یافته‌اند. اشکهایی که در دیدگان برخی حلقه‌زده است بیشتر و بیشتر از آنکه غم فراق کوتاه عزیزی را رقم زند، شوق دیدار، نیاز زمزمه با یار و شعله‌های عشق به این وادی مقدس را به تصویر می‌کشد.

کسانی هم که بدرقه کننده‌ای ندارند آرام آرام به سوی سالن گام برمی‌دارند تا مقدمات پرواز را فراهم کنند، مجریان با مهربانی و لبخندهای شیرین زائران را بدرقه می‌کنند، و گاه با التماس دعایی، تمنای دل را می‌نمایانند.

سالن آکنده از جمعیت است، لحظه‌ها به کندی سپری می‌شود، این سو و آن سو که می‌نگری، چهره‌های برجسته علمی و فکری را نیز می‌بینی که سر در گریبان اندیشه، با زائران لحظه‌های آغاز پرواز را انتظار می‌برند. با اعلام مسؤولان، زائران یکجا از جا کنده می‌شوند. صف طولانی و فشرده به هم، آرام آرام پیش می‌رود. در داخل هواپیما سرهماندار اعلام می‌کند هر کجا صندلی خالی بود بنشینید، یکباره به فکر می‌افتم این اولین گام بسوی بی‌پیرایگی است، مگر نه این است که این سفر هیچ رنگی را بر نمی‌تابد، پس آزاد از علقه‌ها گام بردار.

هواپیما از جا کنده می‌شود و سینه فضا را می‌شکافد، اکنون به سوی میعاد به پیش می‌روی، خلبان با لحنی سرشار از ادب و صفا، موقعیت را اعلام می‌کند و در ضمن سفر چگونگی سیر را نیز برمی‌شمارد، پس از حدود سه ساعت اینک در جدّه هستی. راهیان دیار دوست در انتظارند تا سعودیان مقدمات گذشت آنان را به مقرشان در فرودگاه، فراهم آورند. کار به کندی پیش می‌رود، و

نوبت بازنگری وسایل که فرامی‌رسد سختگیری شدت می‌یابد. تمام محتوای چمدانها بر روی سکوها فرو می‌ریزد و با حساسیت و ودقت نگرسته می‌شود، دست نوشتهها بیشتر از هر چیزی، حساسیت را برمی‌انگیزد، برخی از کتابها با اندکی توزق، راهی چمدان می‌گردد، اما برخی دیگر را باید مأموران اطلاعات ببینند، صدای مفتشان بلند می‌شود که: اعلام، اعلام.

فردی می‌آید و گاه با نگاهی اخم‌آلود و از سر خشم، کتاب را به یکسو می‌افکند و با صدایی زیر و بم دار فریاد می‌زند که: ممنوع. اعلام ممنوعیت چرا بردار نیست! و دیگر گاه به سوی متاع پرتاب می‌شود که نشان بی مانع بودن آن است.

در پیشدید ما چمدان جناب بی‌آزار شیرازی مورد بازرسی قرار گرفت که با دیدن دو مقاله، حساسیت افزون یافت از این روی وی را به محلّ اطلاعات بردند.

ایشان پس از بازرسی‌های دقیق بدون اینکه مقاله‌ها را بازگردانند، بازگشت. تمام صفحات گذرنامه وی را زیراکس کرده بودند. یکی از مقالات وی نقد فتوای مزورانه و زشت عبدالله بن جبرین در «حرمت اکل ذبیحه» شیعه بود.

محل استقرار کاروان را یافتیم و نشستیم، چهره‌ها شاداب و نگاهها سرشار از رضایت است. شب از نیمه‌ها گذشته، کاروانها در حال انتظار برای کوچ به سوی مدینه‌اند، برخی از اینجا و آنجا گفتگو می‌کنند، گروهی در حال استراحتند و بعضی آرام در گوشه‌ای به راز و نیاز پرداخته‌اند و خدای را برای توفیق به دست آمده سپاس می‌گویند، مسؤولان کاروانها با همت مجریان سختکوش نهادهای مسؤول ایرانی در حال فراهم آوردن وسائل کوچ هستند، و برخی مشغول پذیرایی از راهیان دیار دوست. اذان صبح فضای فرودگاه را عطر آگین می‌کند، تکاپوی شگفتی تمام فرودگاه را می‌گیرد، زائران به نماز می‌ایستند، جلوه هیجانبار و زیبایی است. پس از نماز گروهها آهنگ کوچ دارند، اتوبوسها آماده‌اند و راهیان در التهاب دیدار دوست.

«طریق الهجره» اتوبانی که جدّه را به مدینه متصل می‌کند اکنون پذیرای بهترین مسافران است، مسافرانی که آنان را اشتیاق زیارت و شوق دیدار بدین سوی کشانده است.

در محضر پیامبر

به مدینه وارد می‌شوی، مدینه دیگر حال و هوای دیروز را ندارد، بسیاری از آثار تاریخی آن که می‌تواند تو را بر بال خاطره‌ها بنشانند و تا دور دستهای تاریخ ببرد، ویران شده است، اما تو که هویت تاریخی‌ات را از دست نداده‌ای، از ورای این همه دیگرسانی‌ها حقایق را خواهی دید و در آن سوی آنچه به وجود آمده است پیوندت را با گذشته‌ها بازخواهی شناخت.

اکنون مدینه است؛ با آثاری شگرف و هیجانبار.

مدینه است؛ شهر پیامبر و شیران روز و پارسایان شب.

مدینه است؛ شهر ایثارها و مقاومتها، رادمردیها و بزرگی‌ها از یکسوی، و از دیگر سوی ...

نه، من تاریخ نمی‌گویم، بگذار سحر گاهان به سوی پیامبر - ص - برویم، و از شهر پیامبر - ص - بگوئیم، شهر زیباییها عظمتها و ... آری از مدینه می‌گویم.

مدینه در قلب جزیره‌العرب سرشار است از خاطره‌ها و یادها. جای جای آن مکانهایی است آکنده از خاطره که بار سده‌ها حادثه را به دوش دارد. مساجد کهن در این دیار از جلوه شگرفی برخوردار است اما چه کسی می‌تواند انکار کند که مسجد النبی - ص - این پایگاه توحید و جایگاه فریاد علیه شرک و کفر و خاستگاه قهرمانان بی‌بدیل تاریخ، در شاهوار این مجموعه است. مسجد النبی - ص - که اکنون براساس ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی بسی گسترده‌تر و عظیمتر از آنچه که بوده، شکل گرفته است. در این ایام صدها هزار انسان دل‌داده بحق و عاشق رسول‌الله را به خود فرامی‌خواند. در دل شب و آستانه دمیدن سحر که جهان در خوابی سنگین غنوده است، راههای منتهی به مسجد چونان جویباری زلال، شاهد ترنم قطره‌هایی است که می‌روند تا در این وادی قدس، سیلاب عظیمی را شکل دهند. سحر گاهان، بدان هنگام که هنوز چادر قیرگون شب دریده نشده است، آستانه مسجد دیدنی است،

مردم با صورتهای گونه‌گون و سیرتی همگون با التهاب و عجله چونان کسانی که به سوی آوردگاهی به پیش می‌روند از هم سبقت می‌گیرند تا در مسجد رسول‌الله در پیشگاه الله زانو به زمین زنند و با خدایشان راز گویند و با پیامبرشان زمزمه کنند. اما تو که با این جویبارها پیش می‌روی اگر اندکی این سوی و آن سوی را بکاوی زندهای تکیده چهره و سیاهی را خواهی دید که توشه‌ای اندک را بر سر گرفته‌اند و با این جویبارها به پیش می‌روند اما نه برای رسیدن به آن سیلاب، بلکه برای آنکه بساطی پهن کنند، و در هنگام بازگشت اینان، جامه و متاعی عرضه کنند و چیزی برای زندگی فلاکت‌بار روزانه‌شان به چنگ آرند. چهره اینان در کنار قبر پیامبر مستضعفان، استضعاف را فریاد می‌کند و حضور اینان در کنار ساختمانهای آسمانخراش در دخمه‌های کوچک، شکاف شگرف طبقاتی را در این دیار می‌نمایاند و تو باید با داغی در دل از کنار آنان بگذری که قافله عشق در حال رفتن است.

اکنون در مسجد نشسته‌ای، بنگر! یکسویت برادرت مصری است و در سوی دیگر الجزایری، اندکی آن سوتر مغربی و کمی فراتر بحرینی و ... اینجا همه امت محمدند، ای کاش این حقیقت را با همه وجود باور می‌داشتند. چشمها به مأذنه دوخته شده است همه منتظر فریاد توحیدند، سکوت سراسر مسجد را فرا گرفته است برخی زانو به بغل گرفته غرق در اندیشه‌اند و برخی دیگر قرآنی بدست آرام آرام زمزمه می‌کنند. هان! فریاد بلند شد: «الله اکبر»، و در پی آن زمزمه‌ها، همه‌ها، آرام، آرام، الله اکبر، لاله الا الله و

...

همه بر گامها استوار می‌ایستند تا نماز بخوانند و خود را آماده می‌کنند تا نماز جماعت را یک آهنگ و یک صدا با امام جماعت بجا آورند، امام جماعت با آهنگی دلپذیر نماز را می‌خواند و در این روزها پس از رکوع رکعت دوم به تفصیل در قنوت به مسلمانان بوسنی و هرزگوین دعا می‌کند و به صربها و هجوم آورندگان آنها نفرین می‌کند، و گاه آنچنان لحن از سرسوز و با آهنگی حزین است که بسیاری می‌گریند و شانه‌ها تکان می‌خورد، این حالت در نماز مغرب نیز تکرار می‌شود، چرا این روزها؟! و چرا ...

...

ص: ۴۲

نماز تمام می‌شود و صفوف منظم آرام آرام در هم می‌آمیزد. گروهی به سوی خانه‌اند و گروهی دیگر از لابلای صفوف به سوی مزار رسول‌الله - ص -؛ برای زیارت قبرش - که مسلمان تمام رازهای دین و ایمانش را در آن می‌نگرد - عشق همگانی است. گو اینکه برخی پنداشته‌اند و یا چنین بر پندارها داده‌اند که آن پنجره‌های رو به معشوق را اگر رخصتی باشد تنها شیعیان به آغوش می‌کشند، اما نه چنین است؛ سیاهانی که تمام آرمانشان را در اینجا می‌نگرند با اشکهای زلال غلطیده بر گونه‌های سیاه، و با ناله‌های برخاسته از دل‌های سپید در انتظارند که رخصتی یابند و با آغوش کشیدن قبر، با رسولشان زمزمه کنند، مصریان، الجزایریان، و ... تمام اقالیم قبله چنین‌اند، مگر نه این است که اینجا تندیس ابرمردی خفته است که تمام عظمتها و کرامتها، شرافتها و رادیهای روزگاران و انسانیت را در خود یکجا دارد. مسلمان اینجا احساس قربت می‌کند و بر این باور است که در محضر پیامبر - ص - نشسته است، و با همه وجود آهنگ رازگویی دارد اما ...

*** تربت پاک امامان

نبوت در ولایت استمرار می‌یابد و محمد - ص - در علی - ع - و فرزندانش در جاریهای زمان جلوه می‌کند، و اکنون تو که با پیامبر - ص - زمزمه کرده‌ای آماده می‌شوی تا با امامت سخن بگویی، پس آهنگ بقیع کن.

بقیع گورستانی دیرپاست؛ که انسانهای بسیاری بر خاک آن خفته‌اند. بقیع روزگاری بیرون از مدینه بوده است اما امروز در دل آن جای دارد. در گوشه‌ای از بقیع قامت عطر آگین چهار تن از پیشوایان راستین هدایت (حسن بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی و جعفر بن محمد - علیهم السلام -) در دل خاک است که روزگاری با حرمی خرد و مناره‌ای کوچک نمودی دلپذیر داشته است. اما امروز در تابشگاه آفتاب و با چهار سنگ ساده مزار، تو را فرامی‌خواند؛ مظلومیت شگفتی است، زائران غالباً با پاهای برهنه بر خاک گام برمی‌دارند و در کنار گودی کوچکی که این مزارها در دل آن قرار گرفته است با چشمانی اشکبار می‌ایستند تا زیارت کنند. اکنون چندین سال است که سعودیان روزی حدود ۵-۴ ساعت در دو وقت درهای بقیع را باز می‌کنند تا زائران در پیشدید، مأموران مزارها را زیارت کنند. جمعیتی انبوه سرازیر آن می‌شود هر کس به آهنگی و هوایی. امیا این مزار بی‌پیرایه که تبلوری از مظلومیت است اکنون در گرداگردش شاهد تجمعی شگرف است. ترکان با لباسهای متحدالشکل در میان جمع نمودی زیبا دارند و پاکستانیان با احساسی رقیق و قلبی مالامال از عشق و مظلومیت؛ التهابی شگفت. آنان گویا در این آینه مجموعه مظلومیت خود را نیز می‌نگرند و مظلومیت خود با امامشان را یکجا فریاد می‌کنند، بحرینیان با آرامش ستودنی، جمعی و گاه فردی به گونه‌ای دلپذیر با رهبرشان راز می‌گویند. و ایرانیان حضورشان جلوه‌ای عظیم و نمودی خیره کننده دارد، اشکها که بر گونه‌ها می‌ریزد، شانها که می‌لرزد، سینه‌ها که برمی‌آید و فرو می‌نشیند، رگها که متورم می‌شود، چهره‌ها که ملتهبانه به سرخی می‌گراید؛ چشمها نه اشک که خون می‌ریزند همه و همه نمایش عظیمی را رقم می‌زند.

جانبازان بر روی چرخها آرام مظلومیت را فریاد می‌کنند و کهنسالان با کمرهای خمیده عشق به پیشوا را زمزمه. اینجا سرزمین عشق است و مظلومیت. عاشقان با معشوق راز می‌گویند، و زمزمه‌هایی را بر لب دارند که فقط عاشقان دانند و معشوقان.

بقیع نیز چونان دیگر بخشهای کهن مدینه امسال دستخوش تغییرات گسترده‌ای است. مساحت آن در حدود قابل توجهی افزایش یافته و دیواری نو با ارتفاعی حدود ۴ متر در حال احداث است. اما آنچه همچنان باقی است مظلومیت بقیعیان است و مزار شاهدان تاریخ و تو که اینک گام بر این خاک نهاده‌ای این همه را در اشکهای جاری، بغضهای ترکیده و فریادهای آمیخته به اشک و ناله عاشقان می‌بینی، به گوشه‌ای از احساسها و رازها بنگر:

بانویی که در پس نرده‌ها ایستاده و با نگاهی حسرت‌آلود از دور مزارهای امامان را می‌نگرد و آرام، آرام اشک می‌ریزد و صمیمانه با امامانش راز می‌گوید، در حالی که اشکهایش پهنه صورتش را پوشانده است، می‌گوید: درباره احساسم در این وادی چه بگویم؟

گاهی واژه‌ها آنقدر محدودند که انسان به راحتی نمی‌تواند احساسش را بیان کند، با غربت بقیع آشنایی دیرینه‌ای دارم، اما باورم نمی‌شود که هر سال نسبت به سالهای پیش بر غربت این مکان مقدس و متبرک افزوده شود، آخر چرا این قوم احساس پاک ما را نمی‌شناسند؟!

دلسوخته‌ای از همین دیار که گویا در ایام دیگر نمی‌تواند، در کنار بقیع راز دل بگشاید، اکنون که به یمن حضور گسترده و عظیم امت اسلامی به این دریا پیوسته است، از مظلومیت اهل البیت - علیهم‌السلام - سخن می‌گوید:

اینجا عشق ما، تاریخ ما و مدفن امامان ماست. اما ما از دیدار این عزیزان نیز محرومیم. آرزوی زیارت ثامن الائمه - ع - در دل‌های ما باقی است، اما چه کنیم اینجا نیز آرزوی زیارتی آرام، بی دغدغه قلبی‌های ما را می‌فشارد.

گفتم روزها دوبار (صبح و عصر) بقیع باز می‌شود، و زائران با هجوم شگرفی بقیع را از جمعیت می‌آکنند اما شگفتا که زنان اجازه ورود و حضور ندارند، تنگ‌اندیشی و جمودنگری اینان تهی‌تر از آن است که شوقها، عشقها، التهاها، معنویتها و هیجانهای عاشقان قله‌سانان تاریخ را دریابند و سوز و گدازی را که از این منع‌ها و جلوگیری‌ها بر جانها می‌نشیند بفهمند.

شرطه‌ها جلوی جمعیت می‌ایستند و آنان را از نزدیک شدن به قبور جلو می‌گیرند. و گاهی «آمر به معروف و ناهی از منکری!» از فراز دیوار و بلندگوی دستی، به وعظ می‌ایستد و تأکید می‌کند که از اعمال بدعت آمیز! بپرهیزند، اینان تا دیروز اصل حضور را هم بدعت می‌شمردند و اینک دست نهادن، گریه کردن، راز دل گفتن را. امّا گفتنی است که هیچکس حتی آنان که کاملاً سخنان آنان را درمی‌یابند (عربها) هرگز به آنچه جناب ناهی از منکر! می‌گوید گوش نمی‌دهند، او آب در هاون می‌کوبد و آب با غربال می‌کشد، همین و همین ... و زائران بی‌توجه به موعظه‌های! وی، در کار خویشند و در اوج مهرورزی، زمزمه و گفتگو با مرادها و معشوق‌ها. روزی یکی از اینان خطبه‌ای آغاز کرد و در ضمن آن گفت: «... نسأله ان يجعلنا من المتبعين وأن يجعلنا من المبتدعين» امّا دیگری از ادامه جلو گرفت، و با گفتگوی تندی که بین آن دو گذشت، وعظ ادامه پیدا نکرد، و من از چرایی آن جلوگیری چیزی دریافتم. آن آمر بمعروف! سپس بدون بلندگو بازگشت و به ارشاد! مشغول شد.

بقیع امسال حال و هوای عجیبی دارد و زائران این مزار امسال بگونه‌ای شگفت افزایش یافته است. شاه‌دان عینی می‌گویند: این تجمّع شگرف بی‌سابقه است، صبحها و عصرها دهها هزار زائر وارد بقیع می‌شوند، انبوه جمعیت بحدّی است که گام برداشتن در نزدیکیهای مزار به سختی صورت می‌گیرد.

روزهای مدینه رو به پایان است.

اینک وداع

اکنون باید آهنگ کوچ کنی، تو را برای چند روزی آورده بودند.

روزهای آغازین، ماهی دریایی را مانده‌ای که به خشکی هرگز نمی‌اندیشی، اما روزهای پایانی هر چه به فرجام نزدیکتر می‌شود دلشوره‌ات زیاده‌تر می‌گردد.

یا رسول الله! ... جدایی از مزارت؟!

بقیع! دوری از شمیم دلنواز صبحهایت؟!

روز آخر دلدادگان آل علی از هر فرصتی برای رفتن به حرم بهره می‌گیرند و فاصله کوتاه مسجد النبی - ص - و بقیع را می‌نوردند، گویی جدا شدن را به هیچ روی بر نمی‌تابند و رفتن از کنار این همه زیبایی. شور، هیجان و عظمت را نمی‌توانند بپذیرند.

بر سینه دیواری نوشته‌اند: حرکت ۱۷/۳۰، دلها می‌تپد، نفسها در سینه حبس می‌شود؛ چاره‌ای نیست باید رفت. ماشین با اندکی تأخیر حرکت می‌کند. در چهره همه غم را می‌نگری، همه رو به مزار پیامبر - ص - و ائمه بقیع - ع - نشسته‌اند، صاحب‌دلی همت

می‌کند و با نوایی دلنشین می‌خواند:

«السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا نبی الله...»

بغضها می‌ترکد، اشکها فرو می‌ریزد، هق‌هق گریه آغاز می‌شود و گاه به ناله‌ها و فریادها تبدیل می‌گردد، چشمهای اشکبار به مسجد النبی دوخته شده، جدایی باورناپذیر است. سراینده با نوای دلپذیری زیارت پیامبر، زهرا، ائمه بقیع - علیهم‌السلام - و جاودانه‌های این دیار را یاد می‌کند و دلها را از غم می‌آکند. شانه‌ها می‌لرزد و گریه امان نمی‌دهد، فریادها آنگاه اوج می‌گیرد که این یادآور هوشمند مدینه را به کربلا پیوند می‌زند و از دردها و رنجهای معلّم شهادت، و چگونگی هجرت سیدالشهدا از مدینه به کربلا یاد می‌کند. اینک مدینه از چشم‌اندازها دور شده است و تو باید آماده احرام باشی، دیاری دیگر، دیار دوست.

مسجد شجره

«مسجد شجره» که آمیخته است به خاطره‌های شورانگیز تاریخ صدر اسلام، و صحنه غرور آفرین و شکوهزاد احرام بستن رسول الله - ص - و صحابیان را پس از سالها فراق از مسجد الحرام بر سینه دارد، اکنون بسی بزرگتر و وسیعتر از آن است که تاکنون بوده است. فضای بیرون آن، چونان پارکی با نخلها و درختها پوشیده است، امکانات تطهیر و مقدمات احرام بسیار گسترده است و بدون تضييع وقت زائران می‌توانند برای احرام غسل کنند، وضو بگیرند و آماده احرام گردند.

شبستان بسیار بزرگ مسجد، حال و هوای عجیبی دارد. روحانیان - این هادیان زائران - راهیان قبله را توجیه می‌کنند و فلسفه احرام را باز می‌گویند، و آنان را به وظایف و بایستگی‌های زیارت آشنا می‌سازند.

زائران که اینک آرزوی چندین و چند ساله را برآورده می‌بینند، دل‌هایشان سرشار از سپاس و قلبشان آکنده از شوق است، اشک‌ها بر گونه‌ها می‌غلند و انسان در این هنگامه بی‌بدیل به وادی پیراستگی از همه چیز و وابستگی به الله گام می‌نهد.

او اکنون با بستن دو جامه سپید تمام وابستگی‌ها را گسسته و با ندای: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...»، اعلام حضور در محضر دوست کرده است.

اندکی در آستانه مسجد درنگ کن، چه زیبا و دلپذیر است.

زائران به مسجد وارد می‌شوند، با رنگهای گونه‌گون، شاخصه‌های ظاهری متفاوت و پوششهای مختلف و چون برمی‌آیند همه چیز فرو ریخته است، همه همگون هستند، همه یک رنگند. سپیدجامگانی که می‌روند با ندای لبیک و اجابت دعوت الهی، بر دلها نقش سپیدی زنند. زائران مسجد را به سوی مکه ترک می‌کنند. ندای ملکوتی: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» بلند است. نیک نهادی از زائران می‌خواند:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، ان الحمد والنعمه لك و الملك لا شريك لك لبیک».

ماشین بر اسفالت جا‌ده می‌لغزد و تو را پیش می‌برد و تو به کعبه نزدیک می‌شوی نزدیکتر، گام در حرم می‌نهی، حرم امن، حریم دوست، وادی قدس.

فریادهای شورانگیز و دلپذیر لبیک‌ها قطع می‌شود.

ترنم دلنواز عاشقان اندک اندک کاستی می‌گیرد و سپس یکسر قطع می‌گردد.

سکوت، سکوت، سر در گریبان اندیشه، تأمل، تبتّه، بیداری.

یعنی که: رسیدی.

آنکه تو را فراخوانده بود (اذان من الله) و تو عاشقانه به فراخوانی او پاسخ می‌گفتی، اینجاست. به خانه او رسیده‌ای پس ساکت!

ص: ۴۳

سکوتی آمیخته به تأمل. سکوتی همراه با تَبّه.

در حریم یار

اینک در مکه‌ای؛ شهر دیرپای و دراز آهنگ تاریخ، شهر آکنده از خاطره‌ها، دیاری که پشته پشته حادثه را در خویش دارد و سینه‌اش انباشته است از هزاران هزار حادثه، واقعه، خاطره و ...

شهری شگفت پیرامونش یکسر کوه، هر کوی و برزن و خیابان و کوچه‌اش در دره‌ای و شکاف کوهی.

شهر مکه نیز دستخوش دیگرسانیهاست و از آن همه میراث‌های جاویدان و نمادهای عشق و ایشار و مظاهر راستی و رادی، و یادگارهای تاریخی آغازین روزهای اسلام اکنون چندان اثری نیست، اما تو به ژرفی بنگر؛ که اگر با «اشارتهای ابرو» آشنا باشی و با «پیشش مو» در پس این همه، آن همه را خواهی دید.

اینک کعبه در پیش رویت هست، صحنی وسیع و در وسط آن یک مکعب خالی و دیگر هیچ.

اولین نگاه میخکوبت می‌کند، از حرکت باز می‌مانی، تحیر سراپایت را می‌گیرد، شگفتا!

این است آن خانه دیرپای ایستاده بر معبر تاریخ و فروزان چونان مشعل، بر رواق زمان.

خدایا اینجا کجاست؟!

به کجا آمده‌ام؟!

بگفته آن زنده یاد:

«قصر را می‌فهمم: زیبایی یک معماری هنرمندانه.

معبد را می‌فهمم: شکوه قدس و سکوت روحانی در زیر سقف‌های بلند و پر جلال و سراپا زیبایی و هنر.

آرامگاه را می‌فهمم: مدفن یک شخصیت بزرگ، یک قهرمان، نابغه، پیامبر، امام ...

اما این ...؟ در وسط میدانی سرباز، یک اطاق خالی! نه معماری، نه هنر، نه زیبایی، نه کتیبه، نه کاشی، نه گچ‌بری، نه ...»

اینجا هیچکس نیست، هیچ چیز نیست، بدین سان تو یکسره خویشتن را به ابدیت پیوند می‌زنی، تمام وابستگی‌هایت می‌گسلد و تو وارسته از هر وابستگی و پیراسته از هر پیوستگی به او می‌پیوندی: «خدا».

اینجا حرم اوست، درون حریم او، خانه او، و تو هم‌آهنگ، هم‌رنگ، هم‌لباس، هم‌دل و هم‌سوی با خلق او آهنگ او کن. با مردم

در آمیز و در حرکتی منظم، سمبلیک و خوش آهنگ، بر گرد خانه او، خانه دیرپای، خانه آزاد، بگرد: «طواف».

از رکن «حجر الأسود» در انبوه خلق داخل شو، پیمان توحید و عبودیت را استوار ساز. حرکت را با آهنگ عبودیت آغاز کن که:

«... هو یمین الله فی ارضه». (۱)

هفت بار بر گرد خانه می‌چرخ، فقط هفت بار! نه کم و نه زیاد. در نظمی استوار و بدون اندکی ناهنجاری. چرا هفت بار؟ تأکید بر

این عدد جانت را به اندیشه وامی‌دارد، «هفت»، یادآور آفرینش هستی است؟ این عدد از نوعی نگاه سمبلیک برخوردار است؟! یا

این که مهمترین راز حج در آن نهفته است: «تعبد»، همین. طواف کن. هفت بار. چرا؟ نپرس! و روح عبودیت، تعبد، پذیرش و

تسلیم را در جانت بریز.

و اکنون دو رکعت نماز.

کجا؟

پشت مقام ابراهیم!

قطعه سنگی با دورد پا.

نقش پای ابراهیم بر روی سنگ، و تو با این نگاه به اعماق تاریخ می‌روی و ابراهیم را در هنگامه بنیاد نهادن این خانه، خانه توحید، عشق، عرفان به یاد می‌آوری، و جانت لبریز از شوق می‌شود که تو اینک بر «مقام ابراهیم» ایستاده‌ای. ابراهیم: سمبل عشق و عرفان، ستیز و جهاد، توحید و تعبد، مهر و کین، عشق به الله و نفرت از هر آنچه جز اوست و تو بر این جایگاه ایستاده‌ای تا نماز بجای آوری، و با خدایت از این مکانت راز گویی، زمزمه کنی، و پیمان عبودیت را استوار داری. اکنون که جان را پیراسته‌ای، و از وابستگی‌ها وارسته‌ای. و با خدایت پیمان عبودیت بسته‌ای، آهنگ دیگر کن آزمونی دیگر، رو به سوی مسعی. و سعی در میان دو کوه صفا و مروه.

سعی؛ تلاش است، حرکتی پرشتاب، جستجوگرانه و هدفدار.

پاسداشت تلاش یک زن، تجدید خاطره شکوهمند حرکت سختکوشانه و تلاش جستجوگرانه بنده وارسته خداوند؛ «هاجر»!

سمبل تسلیم، رضا، تلاش، توکل و عرفان.

مسعی - محبوبترین جایگاه برای خداوند، جایگاه نبرد قهرمان توحید ابراهیم و رویارویی پیروزمندانه او با سمبل تزویر و شرک؛ «شیطان» (۲)

گامه‌ایت را استوار دار و حرکت را پرشتاب کن، دل به خدا بسپار و یاد خدای را در جانت زنده کن، در خلق غرق شو، خود را فراموش کن. به خدا بیندیش و تلاش و توکل، تا جباریت‌های جانت فرو ریزد، و آخرین بقایای ناخالصی پیراسته شود که: السعی مذلة للجبارین. (۳)

و در پایان هفتمین سعی بر بلندای مروه «تقصیر کن» از احرام بیرون آی، جامه زندگی بپوش، اکنون از حرکتی پرشکوه و تلاشی آمیخته به عشق و عرفان رهیده‌ای و جانت را لبریز از آگاهی و معنویت ساخته‌ای، درنگی تا آغازی دیگر ... عرفه:

اکنون پس از روزهایی که در مکه درنگ کرده‌ای و بر کعبه مقصود طواف نموده‌ای، وعاشقانه بر گرد این خانه توحید چرخیده‌ای، آهنگی دیگر کن. کجا؟! عرفات.

از واپسین ساعات روز هشتم شهر مکه به تلاطم می‌افتد. شب نهم را در منی درنگ کردن و روز نهم به عرفات برای وقوف در آن آمدن، ستوده است و مستحب.

این است که بسیاری از زائران آهنگ منی دارند و بسیاری برای رهایی از دشواریهای حرکت در روز نهم به سوی عرفات؛ آهنگ عرفات.

خیابانهای منتهی به سوی مشعر به گونه شگفتی دیدنی و وصف‌ناکردنی است. ماشین‌های خرد و کلان آماده جابه‌جا کردن زائران هستند، و آهنگ زیر و بم‌دار: منی، منای رانندگان، موسیقی دلنواز شوق رفتن به سوی سرزمین عشق را در جانت فرو می‌ریزد. شب نهم بسیاری از زائران در عرفاتند. چه زیباست آن شب، بسیاری از زائران راز گویی پیشه می‌کنند؛ و در درون چادرها، راکعان، ساجدان و قائمان پرستشگر، نماد زیبای عبودیت را رقم می‌زنند.

سحرگاه که شب می‌گریزد و هستی در نور غرق می‌شود، به بیابان که می‌نگری انسان است که موج می‌زند اینجا، عرفات: جامع الملل، جامع الشتات ... چه می‌گوییم؟ نمایشگاه بزرگ انسان است. در بیابان عرفات سیاه، سفید، و ... همه دوش در دوش هم، و آهنگ ندایشان یکی است: «خدا».

جبل الرحمه در دل عرفات نیز دیدنی است، زائران که یکسر سفیدپوشند چون بر آن فراز می‌آیند و از ستیغ تا دامنه آن را می‌پوشانند از دور کوه بزرگی را مانده است که گویی تمام آن با برف پوشیده است: سفید سفید.

آفتاب بی‌دریغ حرارت می‌بارد، عرق بر تنها نشسته اما شوق و التهاب و دلدادگی با خدا همچنان در جان بسیاری موج می‌زند.

- ۱- علل الشرايع، ج ۲، ص ۴۲۶؛ الحج في الكتاب و السنه، ص ۱۲۱.
- ۲- الحج في الكتاب و السنه، ص ۳۹۳ م ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷.
- ۳- همان.

ص: ۴۴

خیمه بزرگ بعثه مقام معظم رهبری چونان نگینی در میان خیمه‌ها شور و هیجان ویژه‌ای داشت. در آستانه وقوف واجب (نزدیک ظهر) مراسم دعا و نیایش اعلام می‌شود. دلها آماده است، قلبها می‌لرزد صاحب‌دلی بانوای دلنشین و شورانگیزی از معشوقی می‌خواند که «صد قافله دل همراه اوست» از حجت حق، ولیّ الله الأعظم، امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف -.

یاد مهدی - عج - اشکها را بر دیده‌ها می‌نشانند، سیلاب اشکها بر گونه‌ها جاری می‌شد. فریادهای یامهدی فرازمی آمد و تمنای دیدار دوست را بر جانها می‌ریخت، ندای «یا بن الحسن» های عاشقانه فضا را دیگرسان ساخته و عطر آگین کرده بود. زائران که از دیرباز شنیده‌اند که یار در این دیار است، از ژرفای جان و اعماق قلب فریادش می‌زنند؛ و با مولایشان سخن می‌گویند. زیارت «آل یس» آغاز می‌شود:

«سلام علی آل یس، السّلام علیک یا داعی الله و ربّانی آیاته، السّلام علیک یا باب الله و دیان دینه ... السّلام علیک ایها العَلَم المنصوب والعَلَم المصنوب و ...»

یاد دوست حال و هوای هیجانباری را بوجود آورده بود. زائران حریم دوست، عاشقان امام، صاحب‌دلانی که سنگینی بارگناه را بر دوش احساس می‌کردند؛ و تمنای غفران داشتند، دیدگان اشکباری که آرزوی نظاره بر چهره عزیز زهرا را در دل می‌پروراندند و سرهایی که شور دیدار سگان‌دار والای کشتی هستی را داشتند، او را می‌خواندند، عزیزی که با ظهورش تاریکزار یخزده انسانی را گرمی خواهد بخشید، نور خواهد پاشید و به سپیدی و زیبایی خواهد نشانند.

عرفه، خاطره پرشکوه و شورانگیز دعای عرفه معلّم بزرگ عشق و ایمان و ایثار سیدالشهدا اباعبدالله الحسین - ع - را نیز بر سینه دارد. شیعیان امام حسین - ع - که مهرش را در ژرفنای جان نهاده‌اند، و روزها و شبهای فراوانی در رثای آن چهره خونین مویه کرده اشک ریخته‌اند، اکنون می‌خواهند در زیر آسمان عرفات جایی که حسین - ع - این معلم بزرگ عشق و عرفان و شهادت با خدایش زمزمه کرده با او همنوا شوند و با کلمات شورانگیز و هیجانبار حسینی با خدای خود راز گویند، روحانیان - این هادیان زائران خانه خدا و راهنمایان راهیان کوی دوست - در هنگامه فرویش آفتاب به سوی مغرب مراسم دعای عرفه را برگزار می‌کنند. جمع انبوهی نیز در بعثه مقام معظم رهبری گرد آمده‌اند که با نوای دلنشین دعای عرفه، با خدا زمزمه کنند؛ دعا آغاز شد:

«الحمد لله الذی لیس لقضائه دافع، ولا لعطائه مانع ولا کصنعه صنع صانع، و هو الجواد الواسع، ...».

زائران با این احساس که با امامشان هم نوایند سرشار از شوق و آکنده از طلب بودند، دعا با صدایی دلپذیر خوانده می‌شد و زائران آرام، آرام زمزمه می‌کردند. فضای ملکوتی عرفات، مضامین بلند دعا، تضرّع نهفته در واژه‌ها، کلمات اندیشه‌سوز و آتشین، قلبها را می‌لرزاند و چشمها را اشکبار می‌کرد. آنان به پیروی از امامشان که با دیدگان اشک آلود عاشقانه زمزمه می‌کرد:

«اللهم اجعلنی أخشاک کانی اراک و أسعدنی بتقویک ولا تسقینی بمعصیک و خیرلی فی قضائک و بارک لی فی قدرک حتی لا احبّ تعجیل ما أخرت ولا تأخیر ما عجلت، اللهم اجعل غناتی فی نفسی والیقین فی قلبی ...».

با خدا گفتگو می‌کردند.

شور و هیجان آن محفل ربّانی چیزی نیست که با این قلم به تصویر آید. ناله‌ها همچنان اوج می‌گرفت، و تمنای دل می‌گسترده، زمزمه‌های عاشقانه نمایش دلپذیری از دلدادگی بیقرارانه زائران سفید پوش را رقم زده بود، همه با این احساس که با اشکهای جاری زنگارهای دل را می‌شویند و تیرگیهای جان را جلا می‌دهند حال و هوای عجیبی داشتند. در سطور پایانی دعا مجری به عظمت صفت «ارحم الراحمین» و فریاد خداوند با این صفت توجه داد پس از این تنبه فریادهای «یا ارحم الراحمین» زائران فراز آمد که مجلس یکسر شور و اشک و هیجان شد و برآستی صحنه شگرفی پدید آمد.

لحظات پایانی دعاست، آفتاب می‌رود که در کام مغرب پنهان شود، اکنون زمزمه گران بدانجا رسیده‌اند که پیشوای عارفان: چهره

بسوی آسمان دوخت و دستها را فراز آورد و سیلاب اشکها محاسن زیباییش را شست و با ندایی بلند و جانسوز فریاد زد.
 «یا اسمع السامعین، یا ابصر الناظرین و یا أشرع الحاسین و یا ارحم الراحمین صل علی محمد و آل محمد الشّاده المیامین...»
 «یارب، یارب، یارب...»

فریاد یارب یارب از جمعیت فراز آمد، التهاب، ناله، دلدادگی، و شور و هیجان جمع وصف ناشدنی است. همه از عمق جان و ژرفنای قلب فریاد می‌زدند: یارب...

در چنین حال و هوایی دعا به فرجام رسید و زائران با دل‌های شکسته و چشمان اشکبار، بغضهای ترکیده، ناله‌های حزین، از امامشان یاد کردند و رضوان الهی را به آن عزیز از دست رفته و قلب تپنده امت از خدای خواستند و سلامت رهبری امت و مسؤولان را از خداوند طلب کردند.

مشعر

آفتاب که می‌گریزد و روز در آستانه به کام شب فرو رفتن قرار می‌گیرد، عرفات یکباره در هم می‌ریزد. خلق چونان سپاهی که بانگ رحیل شنیده باشد به هیجان می‌آید، زائران اینک لشکر گرانی را مانده‌اند که سواره و پیاده با گریز آفتاب از عرفات آهنگ مشعر کرده‌اند.

سرتاسر این بیابان یکسر حرکت است و شور، هیجان است و نُشور همه در تکاپویند اکنون سپاه توحید که در وقوف خویش در عرفات با شناختها، عینیتها آمیخته، با خدای خویش رازها گفته به پیشگاه بی‌نیاز، نیازها برده رو به سوی مشعر دارد. شب را باید در مشعر باشد تنگ‌ای جاری از عرفات، به سوی منی و مکه، که هر چه پیشتر می‌رود تنگتر می‌شود و تجمّع عظیم مردم فشرده‌تر و آهنگ حرکت کندتر.

در مجتمع یک روزه عرفات آشوبی به‌پاست، صدها هزار انسان با پوششهای همگون با درهم آمیختن، و پرشور و هیجان حرکت کردن صحنه شگرفی را تصویر می‌کنند، انبوه جمعیت بهم فشرده حرکت را کند می‌کند، و سپاه ناپیدای کرانه توحید، اندک اندک وارد مشعر می‌شود.

مشعر برآستی محشری است، نه خیمه‌ای، نه دری و دیواری، نه سقفی، بیابانی با دریایی از انسانهای بهم فشرده! شگفتا این چه حکمی است؟! حج رازناکترین، رمز‌آمیزترین و سمبلیک‌ترین احکام الهی است و مشعر راز آلودترین آن.

اکنون در دل شب سلاح برگیر (ریگ جمع کن) و سپس به تأمل نشین که اینجا مشعر است و سرزمین خودآگاهی. در انتظار صبح باش و با سلاحی که بر گرفته‌ای به جنگ اهریمنهایی پرداز که با خود آگاهی تو در جنگند.

فرصت کوتاه است و آهنگ رحیل برفراز.

در این لحظه‌های کوتاه گشت و گذاری در میان زائران، در گوشه و کنار این بیابان، در دامن آرام و گسترده کوه، در فرازمندی‌ها و گستره سینه آن، تأمل برانگیز، تنه آفرین و دلپذیر است. بسیاری از کسان که بر قامتشان جز دو تکه پارچه سفید جامه‌ای نیست، بر روی حصیری خرد، یا مقوایی کوچک و یا ریگزار بیابان و خاکهای آن دیار، بپا ایستاده و یا نشسته آرام سر به آسمان دوخته‌اند. و سیلاب اشک از چشمانشان جاری است. ستاره‌های آسمان مشعر چه خیال‌پرور و دل‌انگیز است. و لحظه‌هایش چه سان شورانگیز و الهام بخش.

طلوع فجر، مشعر آرام را برمی‌آشوبد، راهیان حریم دوست پیا می‌خیزند. و در جمع‌های کوچک و بزرگ و یا تنها به پیشگاه خداوند نماز می‌گزارند و آنگاه بار و بنه اندکی که به همراه دارند برمی‌گیرند و گام در مسیر می‌نهند، که باید از تنگ‌ای درگذرند و به آخرین میقات درآیند: «منی».

منی

اکنون سپاه توحید مرکب را نیز وا نهاده و استوار و راست قامت، به سوی معبد می‌رود، آفتاب از پس ستیغ کوهها سر برمی‌کشد و انبوه جمعیت از وادی محشر می‌گذرد و به سرزمین «منی» گام می‌نهد.

خیمه‌های توحیدیان چهره نموده است و در بخش عظیمی از بیابان منی پرچمهای پرافتخار جمهوری اسلامی ایران افراخته شده و زائران ایرانی را به خود فرامی‌خواند. تجمّع‌های به هم فشرده، دقیق و منظم چینش چادرهای استانها با «بالونهایی» که سینه فضا را شکافته، و در گستره فضا در تکاپو می‌باشد، مشخص شده است. و مجموعه خدماتی حاجیان و بعثه مقام معظم رهبری با «بالونی» که پرچم زیبای جمهوری اسلامی را در دیده‌ها می‌نهد.

اکنون در «منّا» یی؛ سرزمین عشق و عرفان، سرزمین آرزوها، آرمانها، خواستها و ... بی‌درنگ به سوی دشمن بتاز، آخرین سمبل شیطان و دشمن را بزن. چشمانت را تیز کن. گامه‌ایت را استوار و آنگاه سعی کن مقصد را بزنی، تیرت به انحراف نرود و بدون قطع به اصابت تیرها روی برنتاب. آنگاه باش که به گفته امامت- این احیاگر حج ابراهیم-

«شیطان را رجم کنید و شیطان از شما بگریزد، و رجم شیطان را در موارد مختلف با دستورهای الهی تکرار کنید که شیطان و شیطان زادگان همه گریزان شوند».

اکنون که از نبرد دشمن بازگشته‌ای، با تیغ بی‌دریغ آگاهی و ایمان، اخلاص و ایقان رگ طمع را بزن، و هوای نفست را در پیشگاه خداوند در قالب گوسفندی به مسلخ کش.

شب را بیتوته کن، یاد خدای را در جانت زنده دار، با خدا زمزمه کن، از او نیرو (عشق و عرفان) بطلب و روز به سوی دشمن بشتاب و با او در آمیز، و بیزاری و برائت و خشم و نفرتت را با آخرین قدرت بر سینه‌اش بزن (عشق و برائت) که تو در چهره اصیل‌ترین مؤمن پیرو ابراهیم: پارسای شبی و شیر روز.

یاد هیجانبار و شورانگیز مهدی-ع- در منی نیز تمنای دیدار یار را در جانت فرو می‌ریزد و یاد آل علی در لطافت دلها و آماده سازی جانها برای زمزمه با خدا، اثر عظیم دارد. اولین شب منی، در مراسم شکوهمندی، آیات الهی با قرائت زیبای قاری ارجمندی دلها را جلا داد و سخنرانی حضرت آیه‌الله خزعلی بر معرفتها افزود، وی با استناد به آیات بسیاری نشان داد که حج: نفی است و اثبات «لا» است و «الّا». تیغ توحید را بر فرق شرک کشیدن است و در جاودانه‌های معرفت الهی غرق شدن. نفی آلودگیهای درون است از صفحه دل و زدودن طاغوت‌های کوچک و بزرگ از صحنه زندگی، و رسیدن به عرفان الهی است و دست یافتن به توحید خالص و ناب.

آنگاه یادآوری پرسوز و گداز به رثاء آل علی پرداخت و مرثیه مظلومیت آن عزیزان را سرود و دلها را با یاد مهدی فاطمه جلا داد و قلب منتظران را با نام زیبای او به التهاب کشید، و عشق به آن امام هدایت را در جانها ریخت و به مراسم شب منی شکوه ویژه‌ای بخشید.

شب دوازدهم منی حال و هوای عجیبی داشت. در منی امسال خشم علیه شرک و فریاد علیه زورمداران، زراندوزان و تزویر گرایان، و سمبل، جهل، ستم، شیطنت و جباریت؛ آمریکا عیبت یافت و فریادهای مرگ بر آمریکا، سینه آسمان منی را شکافت و جهاد در حال و هوای عشق و عرفان و فریاد در هنگام زمزمه‌های عاشقانه تصویر دلپذیری از ابعاد توحید؛ عشق به الله و خشم به شیطان را به نمایش گذاشت.

مراسم برائت در منی یکی از ماندگارترین خاطره‌های حج خواهد بود و شکوه و عظمت آن بر رواق تاریخ همچنان خواهد ماند. و اکنون لحظه‌های پایانی مشاعر است و زائران که از آخرین نبرد با اهریمن پیروزمندان و با شکوه برگشته‌اند رو به سوی کعبه دارند. برای طواف و سعی دیگر.

ترکیب دلپذیر منی روز دوازدهم در هم می‌ریزد، و راهیان کوی دوست سواره و پیاده به سوی مکه و کعبه روی می‌نهند. مرز

سرزمین منی در لحظه‌های آستانه ظهر بسیار دیدنی است، بسیاری از زائران بر مرز منی می‌ایستند تا با حلول ظهر آن سرزمین را ترک گویند. با فراز آمدن «الله اکبر» مؤمنان در جمع‌های کوچک و بزرگ به نماز می‌ایستند و آنگاه روی به سوی مکه می‌گذارند، خیابانی که منی را به مکه پیوند می‌زند جلوه زیبا، دیدنی و دلپذیری دارد. سپاهیان توحید سرشار از شوقند که توفیق اعمال در مشاعر و عبادت در سرزمین منی و عرفات و راز گویی در وادی عشق و عرفان را یافته‌اند. به کاروان که می‌رسی خادمان زائران، این سختکوشان ارجمند پذیرایی می‌کنند، اندکی می‌آسای و با رهیدن از خستگی راه، آهنگ کعبه می‌کنی، طوافی دیگر و سعیی دیگر ...

در آرزوی دو قطره اشک

غلامحسین جمی

و این آرزویی بی‌جا و ناموجه نیست، آخر مگر نه همین اشک است که دریا‌های آتش را خاموش و فرومی‌نشانند؟ (۱)

مگر نه همین اشک است که آدمی را به کانون حرّیت و آزادگی و ارزشهای والای انسانی؛ یعنی قافله سالار شهیدان و شمع محفل بشریت حسین بن علی - علیه السلام - اتصال داده و از این راه او را به لقای محبوب حقیقی نائل می‌کند؟ (۲)

مگر گریه و اشک مورد توصیه اکید قرآن کریم نیست؟ (۳) مگر نه این است که گفته اند (و خوب هم گفته‌اند): که «چشم گریان، چشمه فیض الهی و دوی دردهای بی‌درمان است». (۴)

و راستی مگر درد و مرضی بدتر از مرض دل هست؟ درست گفته که:

«نیست بیماری، چو بیماری دل»

و مگر نسخه‌ای شفابخش‌تر و مؤثرتر از اشک چشم برای این بیماری هست؟

بنابراین این آرزو، آرزویی معقول و موجه است آن هم در کنار کعبه، خانه خدا؛ همان جایی که ابراهیم خلیل گفت: «ای مالک و صاحب من! من زن و بچه‌ام را در این وادی خشک و ساکت تنها گذاشتم، در کنار خانه‌ات؛ «عند بیتک المحرم» آیا ابراهیم در این جا اشک نریخت؟ آیا ذریه و نسل طاهر و مطهر ابراهیم در این جا اشک نریختند؟ و آیا این جا چشم گریان بنده برگزیده خدا، محمد مصطفی و عترت و اهل بیت عزیزش را ندیده است؟ مگر نه همین جا است که شاهد ناله‌ها و سوز و گدازهای زین العابدین - ع - بوده؟ و مگر نه همین جا است که شب و روز پذیرای چشمهای گریان و اشکهای ریزان عاشقان مجذوب و مخلصان محبوب است؟

اینک گمان مبر که آرزوی گریه و ریختن اشکی در این مکان، آرزویی بی‌جا باشد و این مهمترین آرزوی حقیر ناتوان در این سفر بود و بخصوص که اولین بار بود به این سفر میمون مشرف می‌شدم؛ به اصطلاح حجّم «حجّ صیروره» بود. نخستین بار است که چشمم به کعبه می‌افتد و این خانه مکعب شکل را می‌بینم و نیز مقام ابراهیم را. با خواندن دو رکعت نماز پشت مقام، حجر اسماعیل و سعی در صفا و مروه و ... معلوم است که چه چیزهایی تداعی می‌شود. آیا ابراهیم و اسماعیل این دو قهرمان توحید و اخلاص، مردان تسلیم و رضا، آنگاه که در دل بیابان و در کنار صخره‌ها و وادی غیر ذی‌زرع، خانه را پی‌افکنند و آرزویشان این بود که مقبول حق گردد؛ ربّنا تقبل منا ...، در آن حال چشمه چشمشان جاری نشد و اشک نریختند؟

و در صفا و مروه هاجر و اسماعیل را یاد می‌آوری؛ آن مادر و فرزند و آن تشنگی و قحط آب و دویدن مادر به کوه صفا و مروه در جستجوی آب، با آن تب و تاب و اضطراب و ... آیا چشم هاجر در آن لحظات اشکبار نبود و آیا کودک خردسال او آرام و بی‌گریه بود؟ در این دیار بهر طرف که بنگری جای پای این خانواده را می‌بینی.

مگر در منی و قربانگاه و رمی جمرات، ابراهیم و اسماعیل و هاجر را نمی‌بینی با دیده‌های پر آب و اشک شوق و لذت دیدار.

مگر اخلاص و تسلیم این پدر را نمی‌بینی؛ «یا بُنّی ائی اری فی المنام ائی اذْبُحْک» و نیز: جواب شیرین و گوارای پسرش را که: «یا اَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ؟»

و آیا این گفتگوهای عاشقانه، خالی از سوز و گداز و اشک و گریه بود؟ و حال بنگر و بین زائران این خانه و مسافران این بلد و سرگذشت پرفراز و نشیب این ام القری را.

بین فرزند نازنین ابراهیم، محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله وسلم - را که در این جا و در کنار این خانه، با صاحب‌خانه چه راز و

نیازها داشته و چگونه اشکهایش با مناجات و نجوای نیمه‌شبش در هم آمیخته و این مکان مقدس را برای همیشه معطر ساخته تا صاحب‌دلان همواره مشام خود را از آن رایحه‌های طیب، خوشبو کنند و آشنایان بارگاه ملکوت گوشهای خود را از آن راز و نیازها نوازش دهند.

و نیز خاندان مطهرش را بنگر؛ زهرای اطهر، علی مرتضی و فرزندان معصومشان در دل شب و نیمه روز با این خانه چه‌ها داشته‌اند! و همچنین خیل عباد و زهاد و شیفتگان حق و حقیقت در طول اعصار و قرون را ...

این جا شاهد چه نجوی‌ها و راز و نیازها که نبوده و چه چشمه‌های فیض الهی از چشمهای حقین جاری و ساری نگشته است؟! در این لحظات و با به ذهن آوردن این خاطرات بود که آرزوی ریختن اشکی در این ذره ناچیز تقویت می‌گردید و دریغا که حاصل نمی‌شد. اگر زبان را به گفتن ذکر، وردی یا تلاوت آیه‌ای وامی‌داشتیم، دل جای دگر بود. غوغای زندگی حیوانی و جاذبه‌های کاذب و پرزرق و برق مادی هرگونه توفیق را سلب می‌کرد. غذاها و میوه‌های آنچنانی، بازار پر از اجناس بنجل و اسقاطی فرنگ که دور تا دور این خانه را احاطه کرده، دیگر مجال برای حالی متناسب با این مکان مقدس و طاهر نمی‌گذارد. آری این آرزو به دل مانده بود ولی مایوس نبودم و در انتظار عنایت الهی، و به همین سبب بود که دست به دامن دوستی شدم که در این سفر با من انس و الفتی یافته بود. و چون مکرر توفیق دیدار این دیار داشت - و نمی‌دانم سفر چندمش بود - بسیاری از جاها را بلد بود و به همه‌جا آشنایی داشت. بزبان خارجی نیز نا آشنا نبود. هر شب به هنگام سحر می‌دیدمش که از خواب برخاسته روانه حرم می‌شد. از او ملتسمانه خواستم که بهر قیمت شده شبی نیز مرا از خواب بیدار نموده و به‌مراه خود ببرد و چقدر ممنون اویم که این کار را کرد. شب از نیمه گذشته بود که مرا از چنگال خواب رهانید ...

به اتفاق راهی حرم شدیم، مسجد شلوغ نبود، خلوت هم نبود، چرا که ایام حج است و از اقطار عالم حاجیان به عزم زیارت بدین مأمّن الهی روی آورده‌اند و خیلی‌ها برای طواف خانه و سخنی با صاحب خانه، شب و روز را نمی‌شناسند و البته کم نیستند - امثال راقم سطور - که تمام همشان در همان وظیفه واجب - آنهم در روز برای یکبار؛ چه سعیش، چه طوافش و چه نمازش به همان ظاهر خشک و بی‌روح - خلاصه می‌شود و همین که این عمل انجام گرفت، دیگر کاری جز طواف در بازار، و سعی در خرید همان اشیاء بنجل - که همه از بیگانه‌اند - ندارند. ولی هستند زیرکان و عاشقانی که نیک می‌دانند بدست آوردن این فرصت مغتنم برای بار دیگر چندان سهل و آسان نیست، چه اینکه پیک اجل بی‌خبر می‌رسد و کجا بهتر از اینجا برای تحصیل زاد و توشه راه، و چه ساعتی دل‌انگیزتر از نیمه‌های شب؛

شب خیز که عاشقان شب راز کنند.

و این عاشقان دلباخته در آن نیمه شب کم نبودند که خوب می‌دانستند، دعای صبح و ورد شب کلید گنج مقصود است، بدین راه و روش می‌رو که با دلداز پیوندی. (۵)

و چه شورانگیز و روح‌بخش است آن لحظات آمیخته با سوز و گداز و راز و نیاز مخلصانی که پروانه شمع فروزان خانه بوده و چون نگینی این بیت عتیق را احاطه کرده با صاحب خانه در سخن بودند:

«ربنا آتانا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه و قنا عذاب النار ...».

و چه درخواست جامع و جالبی که چنانچه روا شود (و از کرم کریم هم بعید نیست) دیگر همه چیز تمام است: سعادت دارین (دنیا و آخرت).

به اتفاق رفیقم خود را همچون قطره‌ای به این دریای پر موج افکندیم و هفت بار دور خانه را گشتیم و از مطاف خارج شدیم عازم رفتن بودیم ناگه‌های صدای رفیقم که مرا می‌خواند (فلانی نگاه کن) به طرف مقام ابراهیم متوجهم کرد، گفت: ببین این خواهر را؛ قیافه، چهره و وضع پوشش و لباسش حکایت از این می‌کرد که از شبه قاره هند است؛ هندوستان یا پاکستان و یا بنگلادش. همین

که نگاهم به آن زن افتاد، میخکوب شدم و خیره در او که چگونه با صاحب‌خانه (و نه خانه) در حال سخن گفتن بود! در پوششی از وقار، متانت و خضوع، با انگشتانش اشاره به کعبه می‌کرد و در همان حال چشمه‌های چشمانش جاری، سیل اشک بر گونه‌هایش روان، لبانش در حرکت و به گفتگو مشغول، با چی، با چه کسی و ...؟

با سنگها و دیوار ساکت؟ نه، مخاطب او ساکت و جامد نیست. مخاطب او سمیع، بصیر، آگاه، حی، توانا و عاری از هر نقص و خلل است. مخاطبش میزبان او است و میزبانش در و دیوار نیست. و او خوب می‌داند که میزبانش کیست و چگونه باید با او سخن گفت. و خوب می‌داند که او را نخوانده‌اند برای خالی کردن بازار مکه و مدینه از محصولات آمریکا، او را نخوانده‌اند برای خرید یخچال، تلویزیون، ضبط، رادیو و صدها الوان و انواع از این قبیل؛ آنهم محصول دست بیگانه، بیگانه دشمن، دشمن صاحب‌خانه و هر چه مربوط و وابسته به اوست. او را نخوانده‌اند برای پر کردن شکم از گوشت مرغهای از خارج (استرالیا و ...) آمده با مارک «الذبح الشرعی!». او را برای چیز دیگری دعوت کرده‌اند، مقصود از این دعوت، خور و خواب نیست که این راه و رسمی است آئین نابخردان. (۶)

مقصود از این دعوت لوز و موز و پرتقال و سیب و گلابی نیست. این میزبان شأنش بالاتر از این حرفها و تصوّرات و امیال و اغراض ما بیچارگان چسبیده بر زمین است. هدف از این دعوت چیز دیگری است.

مقصود از این دعوت اگر دست دهد چند روزی و الا حدّاقل لحظات و ساعاتی از خود حیوانی بیرون آمدن، از این زندگی سر تا پا مادی فانی، جدا شدن، از این ظواهر دلفریب دل‌کندن، رستن و خلاص شدن از غل و زنجیرهایی که آز و طمع، حرص و حسد، بخل و کینه، عجب و تکبر و صدها صفات شیطانی دیگر دست و پای ما بیچارگان را بسته و به چاه ویل این زندگی زودگذر انداخته. آری رستن از این بدبختی‌ها و پیوستن به آن مبدئی که از آنجا آمده‌ای و برگشتنت نیز به آنجاست. (اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

فارغ شدن از این موهومات و چند لحظه‌ای با میزبان خلوت کردن و لذّت حضور چشیدن؛ همان میزبانی که به دعوت او آمده‌ای. او کیست؟

«ذو الجلال و الاکرام» او است «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن». او است «الملک القدّوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر». او است «الخالق البارئ المصور». او است «اللطف الخیر». او است «سمیع علیم». او است «یعلم خائنه الأعین و ما تخفی الصدور». خلاصه او است «الله» مستجمع جمیع صفات کمال و منشأ و اساس کل کمال و جمال و جلال.

و حالا تو میهمان چنین میزبانی و بر سر سفره اوایی و خوب بیندیش؛ بر سر سفره چنین میزبانی سزاوار است به دنبال پرتقال و موز دویدن و شب و روز در بازار پرسه‌زدن برای خرید البسه و اقمشه و ماکولات و مشروبات از دیار دشمن آمده؟!

و من نه گمان، که یقین دارم این زن در آن لحظات به این حقیقت نائل شده و از آرزوهای موهوم و خواسته‌های بی‌ارزش مادی بدر آمده و لمس کرده که کجا است و با چه کسی سخن می‌گوید. او میزبان خود را شناخته است. او با تمام وجود با این میزبان مهربان در سخن بود و سفره دلش را باز کرده بود و با چشمه‌های چشمش غبار حجاب بین خود و معبودش را می‌زدود و خود را تقریباً به محبوب رسانده بود و این حقیر بی‌همه چیز، و مسکین در مانده، مات و مبهوت به مشاهده این حال، سرگرم و مشغول و دل‌چون سنگ در تاب و تب، بناگاه متوجه شدم که چشمانم نم‌آلود و قطراتی بر گونه‌ام جاری ولی دریغا و افسوس؛ «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود».

از مطاف خارج و راهی منزل شدیم. آیا بار دیگر این حال و احوال دست می‌دهد؟ نمی‌دانم، اما از کرم کریم مأیوس نیستم که: «لا تياسوا من روح الله».

- ۱- رجوع شود به سفینه البحار، ماده «بکی».
- ۲- رجوع شود به کتب مقاتل، مثل نفس المهموم و ...
- ۳- اشاره به آیه ۸۱ سوره توبه «فلیضحکوا قليلاً ولْيَبْكوا كثيراً...»
- ۴- گریه بر هر درد بی‌درمان دواست چشم گریان چشمه فیض خداست
- ۵- حافظ شیرازی.
- ۶- خور و خواب تنها طریق دد است بر این بودن آیین نابخرد است

دعوت فراموش نشدنی

سید حسن اسلامی

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» آل عمران: ۹۷-۹۶

آن شب همانند شبهای قبل بعد از صرف شام، استحمام و پوشیدن لباس‌های تمیز و پاک راهی مسجدالحرام شدم رساله عملیه و یک کیسه پارچه‌ای سفید را همراه برداشتم تا اگر کسی سؤالی کرد و جوابش در ذهنم نبود، از رساله استفاده کنم. بعد از ۲۰ دقیقه طی مسیر به مسجدالحرام رسیدم کفشهایم را داخل کیسه گذاشته، با احترام وارد مسجدالحرام شدم چشمم به کعبه افتاد، چه زیبا و با شکوه جلوه می‌کرد! مردم همگی با لباسهای سفید دور کعبه طواف می‌کردند، مسجدالحرام به وسیله نورافکن‌های متعددی روشن و هوا دلپذیر بود. مردم مشغول راز و نیاز با خالق یکتا. یکی گریه و استغفار از گناهان می‌کرد. دیگری نماز می‌خواند، سومی مشغول خواندن قرآن بود. عده‌ای از تشنگی به منبع‌های آب خنک یا آب چاه زمزم هجوم می‌بردند، عده‌ای نیز که برای انجام طواف و شرکت در نماز جماعت صبح در حرم حضور یافته بودند، در کنار و گوشه‌ای به خواب رفته بودند. گروهی از زنان ایرانی مشغول حرف زدن در باره خرید روزانه بودند، به آنان تذکر دادم که در مسجد سخن گفتن از دنیا کراهت دارد و ... و من مانند عده‌ای دیگر مقابل حجرالاسود و مستجار نشسته بعد از خواندن دو رکعت نماز تحیت مسجد، مشغول نوشتن نامه‌ای برای خانواده‌ام شدم. کنار من یک نفر از برادران مسلمان مصری نشسته بود، لحظاتی بعد آقای ری شهری نماینده مقام معظم رهبری که به دنبال جای مناسب می‌گشتند، محلی در جلوی من انتخاب کرده و نشستند، یکی از دوستانم که از نوجوانی با هم آشنا بودیم نیز پشت سر من نشسته بود که خودش را معرفی کرد و با هم سلام علیک کردیم ...

سرانجام سر سخن را با برادر مصری باز کردیم. راجع به وضع مسلمانان در مصر، زندانهای مصر، چگونگی قتل سادات و درباره خالد اسلامبولی صحبت کردیم، نظر او این بود که خالد زنده است و در زندان نگهداری می‌شود و می‌گفت در زندانهای مصر زندانی سیاسی زیاد وجود دارد. درباره سطح زندگی و محیط مصر سخن گفت. درباره ایران، حکومت اسلامی در ایران، وضع اجتماعی-اسلامی مردم ایران، سیاست نه شرقی و نه غربی، سیستم بانکی، استقلال نظامی و اقتصادی، جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج فارس و وضع منافقین داخلی و خارجی نیز گفتگو کردیم

بعد از همه این حرفها شروع کردم به نوشتن نامه برای خانواده‌ام. علت اینکه در مسجدالحرام نامه می‌نوشتم روشن است؛ ترسیم کردن وضع مسجدالحرام و طواف کنندگان به دور خانه خدا و نماز گزاران می‌توانست حالت عرفانی و معنوی در وجودم ایجاد کند. در نامه به همسر و عده دادم که یک طواف به نیت او انجام دهم و

نظری به ساعت انداختم که حدود یک ساعت به اذان صبح مانده بود، بهترین فرصت برای راز و نیاز و نماز شب بود لحظاتی به اذان مانده بود که با حاج مصطفی مصری باز هم پیرامون اتحاد مسلمانان، کمک به مجاهدان فلسطینی و خیانت بعضی از سران فلسطینی به آرمان فلسطین سخن گفتیم، دیگران هم متوجه بحث ما بودند و سخنان ما را تصدیق می‌کردند، در حین گفتگو صدای اذان صبح بلند شد، و ما به احترام اذان، سخن را نیمه تمام گذاشته و قطع کردیم البته کسانی که در اطراف ما نشسته و به سخنان ما گوش می‌کردند، بقیه مطالب را خودشان می‌توانستند حدس بزنند. بعد از نماز صبح با حاج مصطفی مصری که می‌گفت در مصر شیشه‌بری دارد خداحافظی کردم البته از من آدرس گرفت و آدرس خودش را نیز به من داد. چند روز بعد، آن دوستم که پشت سر ما نشسته بود به من گفت نیروهای امنیتی آدرس تو را از او گرفتند آیا از تو هم آدرس او را گرفتند؟ گفتم خیر ...

بعد از خداحافظی و اقامه نماز صبح فرصت مناسبی بود برای طوافی که وعده‌اش را در نامه به همسرم داده بودم، اما خیلی خسته بودم، بطوری که نای راه رفتن نداشتم به هر صورتی بود طواف را شروع کردم، مطاف بسیار شلوغ بود بطوری که نتوانستم از داخل مطاف طواف کنم ناچار از خارج آنهم به شعاع ۳۰ متری طواف کردم، هنوز دور هفتم تمام نشده بود که یک نفر آخوند درباری که روی منبر نشسته و سخنرانی می‌کرد، توجهم را به خود جلب کرد، موضوع صحبتش طاغوت بود، و منظورش ما شیعیان بودیم؛ زیرا اماکن متبرکه را می‌بوسیم و به آنان تبریک می‌جوییم! آنان بوسیدن ضریح، قبر و ... را شرک می‌دانند کسی را که این اماکن را ببوسد طاغوتی می‌شمارند! باید به آنها گفت که ما سنگ و آهن و چوب را بعنوان تبریک می‌بوسیم نه بعنوان عبادت. حضرت یعقوب پیراهن یوسف را می‌بوسد، می‌بوید، به چشمش می‌مالد و شفا پیدا می‌کند.

سیره حضرت رسول-ص-، امامان و اصحاب این بود که حجر را می‌بوسیدند و ... بهرحال طواف را تمام کردم و نماز طواف را هم خواندم، هوا روشن شده بود، هنوز به درب مسجد نرسیده بودم که چشمم به گروهی سرباز نظامی افتاد که دستهایشان را محکم به هم گرفته بودند، با سرعت وارد مسجد شده و خودشان را به مستجار رساندند و طواف کنندگان را قطع کردند. من که روبروی آنها بودم، از یک نفر سعودی که شاید امنیتی بود سؤال کردم که چه خبر شده؟ گفت: امروز می‌خواهند کعبه را شستشو دهند، پرسیدم مگر امروز چندم ماه است؟ گفت: اول ماه. گفتم: چه کسی کعبه را می‌شوید گفت امیرالحاج مکه. پرسیدم اسم او چیست؟ گفت: الآن خودت او را می‌بینی و ...

هنوز سخنان ما تمام نشده بود که امیرالحاج به همراه دو نفر دیگر وارد مسجد شدند او عینکی طلایی رنگ به چشم و عبایی مشکی بر دوش داشت. یک چپی سفید و یک عقار سیاه که رسم عرب‌ها است بر سرش گذاشته بود. من هم که لباس روحانی بر تن داشتم به آنها شبیه بودم عبایم مانند آنها مشکی و پیراهنم عربی بود. تنها فرقی این بود که من عمامه بر سر داشتم و آنها چپیه. توکل بر خدا کردم و به همراه آنان راه افتادم و گفتم تا جایی که می‌شود با اینها می‌روم شاید توانستم به داخل کعبه راه یابم. با آنان تا جلوی صف نظامی‌ها که راه طواف کنندگان را سد کرده بودند آمدم. جلوی ما خیلی خلوت شده بود. وقتی که فشار طواف کنندگان زیاد شد، سربازها از پشت ما خانه خدا را دور زدند و ما را میان طواف کنندگان قرار دادند، ما هم از میان طواف کنندگان وارد حجر اسماعیل-ع- که زیر ناودان طلا واقع است شدیم، آنجا را از قبل آماده برای ورود امیرالحاج کرده بودند. من نیز که قیافه جدی بخود گرفته بودم از جلوی صف سربازها به همراه امیرالحاج وارد حجر شدم، بعد از خواندن دو رکعت نماز زیر ناودان طلا به امیرالحاج گفتم: من کارت ورود به داخل کعبه را ندارم، آیا بدون کارت می‌شود داخل خانه شد؟ گفت: ممکن است. بیش از حد خوشحال شدم، منتظر حادثه بعدی بودم که امیرالحاج گفت: برویم طواف کنیم. سربازها مطاف را از طواف کنندگان خالی کرده بودند. ابتدا ما چهار نفر طواف کردیم هنگام نیت با امیرالحاج آمدم نزد حجرالاسود و بعد از بوسیدن شروع به طواف کردم، وقتی که به مستجار رسیدیم، ضلعی که به حجر مانده آن را لمس کردیم، اما از دور دوم تا دور هفتم دیگر حج را نبوسیدیم؛ زیرا چند نفر داخل صف بودند و منتظر استلام و فقط با دست اشاره می‌کردیم و سلام می‌دادیم. در دور هفتم حجر را بوسیدیم، بعد از اتمام طواف با امیرالحاج آمدم نزدیک درب و دعا خواندیم؛ زیرا آنجا دعا مستجاب می‌شود و آنجا را حطیم می‌گویند. حطیم محلی است که مردم در آنجا ازدحام می‌کنند و به یکدیگر فشار وارد می‌آورند و همدیگر را له می‌کنند و حطیم یعنی له کردن ...

هر کسی برای خودش دعا کرد ولی بعد از مدتی که خوب به دعای امیرالحاج گوش کردم دیدم دعایش برای مسلمین و نصرت اسلام است بعد از دعا با او به پشت مقام حضرت ابراهیم-ع- رفتیم و نماز طواف خواندیم. بعد از خواندن نماز، شخصی از فرماندهان عالی ارتشی، وارد مسجد شد، امیرالحاج و اطرافیانش به احترام او بپاخواستند و با او سلام و علیک کردند. من هم که نزدیک آنها بودم سلام و علیک کردم و با او دست دادم. فرصت خوبی بود برای طواف کردن، یک طواف مستحبی برای رسول

خدا- ص- بجا آوردم و در هر دور حجر را بوسیدم. وقتی که خوب به داخل حجرالاسود نظر کردم دیدم سه نقطه در داخل آن وجود دارد که با رنگ سنگ فرق می‌کند. اینجا به یاد خوابم افتادم که قبل از عزیمت به حج دیده بودم که با عده‌ای از حجاج وارد مسجدالحرام شدیم و من حجرالاسود را بوسیدم و دیدم که داخل حجر سه نقطه وجود دارد که با رنگ حجر متفاوت است و یک دوربین نیز زیر حوله احرامم گذاشته‌ام ... مسأله دوربین هنوز برایم تعبیر نشده بود. در یکی از این هفت دور بود که یکی از برادران صدا و سیما را دیدم و از او خواهش کردم که عکسی بیادگار از حجرالاسود از من بیندازد او هم قبول کرد و یک عکس از من گرفت و قضیه دوربین در اینجا تعبیر شد. بعد از اقامه نماز طواف بود که چند نفر پلکان خانه خدا را که زیرش چرخ داشت و بوسیله موکت زیبایی فرش شده و بالای آن کولر گازی نصب گردیده بود آوردند. این کولری بود که خانه را خنک می‌کرد. دستور دادند که مهمانان زیر ناودان طلا جمع شده، منتظر باشند. تعدادی از زائران ایرانی از جمله آقایان رضایی فرمانده سپاه و آقای شمخانی فرمانده نیروی دریایی با عده‌ای از همراهانشان در آن جمع حضور داشتند. شخصی صدا زد ده نفر ده نفر وارد خانه خدا شوید و زیارت کنید. ده نفر اول که جلوتر از ما بودند به داخل خانه رفتند. شخصی سفارش می‌کرد که کارتهای خود را روی سینه بچسبانید، در دلم غوغایی پیاپی شده بود، چرا که کارت ورود نداشتم. اما امید به خدا داشتم و قبل از حج از خدا خواسته بودم که وارد خانه‌اش شوم، مسجد یک پارچه شور و شعف بود. جمعیت با تکبیر و ذکر چشم به داخل خانه دوخته بودند. پرده خانه خدا را همان لحظه‌ای که با امیرالحاج وارد حجر اسماعیل -ع- شدیم حدود سه متر بالا زدند و یک پرده سفید کرباسی به اندازه یک متر به آن آویزان نمودند. جلوه خاصی به کعبه داده بود. به همراهان آقای رضایی گفتم: آماده باشید که ما ده نفر دوم باشیم، همینکه گفته شد ده نفر دوم من اولین نفر بودم که جلوی پلکان قرار گرفتم، خواستم بالا بروم که چند نفر نظامی مانع شدند و گفتند: کارت، در همین لحظه چشمم به همان فرمانده ارتشی که قبلاً با او دست داده و سلام و علیک کرده بودم افتاد. میان پلکان ایستاده بود، به او اشاره کردم او هم متوجه شد که نظامی‌ها از من کارت می‌خواهند با دو دست اشاره کرد و به آنها گفت بگذارید بیاید بالا، بسیار خوشحال شدم، با سرعت به طرف بالا رفتم و از آن فرمانده تشکر کردم، اول درب کعبه را که از طلا بود بوسیدم. با پای راست داخل خانه شدم. داخل خانه تاریک بود اما نورانیت زیادی داشت فوراً یک جای خالی که طرف ضلع پشت درب طلا بود پیدا کردم، در آنجا دو رکعت نماز خواندم؛ البته در کتاب خوانده بود که باید به گوشه‌های خانه نماز خواند اما از آنجا که اکثریت با اهل تسنن بود من ابتدا به طرف هر ضلع نماز خواندم بعد که علمای شیعی آمدند و عده‌شان زیاد شد بطرف گوشه‌ها نماز خواندم.

کف خانه از سنگ مرمر برنگ کرم روشن بود و اطراف آن را با سنگ قهوه‌ای به صورت سجاده که یک نفر بتواند نماز بخواند در آورده بودند. وقتی که از درب طلا وارد خانه می‌شوی دست راست در گوشه و رکن شامی یک مکعب مستطیل؛ مانند کانال کولر که یک متر در یک متر ساخته شده و یک درب طلا با قفل و دستگیره‌ای زیبا دارد که داخل آن یک نردبان قرار داشت که بوسیله آن پشت بام می‌روند و پرده بیرونی را روز دهم ذیحجه الحرام تعویض می‌کنند. دیوار داخلی با سنگ مرمر به رنگ کرم روشن کار شده و یک پرده سبز روشن مانند پرده بیرونی، آویزان بود که بشکل عدد ۸ بر روی آن نوشته شده بود «لا اله الا الله، محمد رسول الله» و کلماتی مانند «یا حنان»، «یا منان». این پرده از سقف تا حدود دو متر و نیم به کف خانه مانده آویزان بود و زینتی خاص به داخل خانه داده بود، سقف خانه به رنگ سیاه ظاهراً از چوب بود که روکش شده بود و سه تیرک داشت که بر روی سه ستون قرار گرفته بود. ستونها از طرف ضلع ناودان به طرف درب امتداد داشت؛ چون طول ضلعی که درب خانه در آن واقع شد و ضلع پشتی آن حدود نیم متر بیشتر از دو ضلع دیگر است لذا وقتی که داخل می‌شوی کعبه بصورت مکعب مستطیل دیده می‌شود، به احتمال زیاد ستون‌ها از چوب بودند به رنگ شتری تیره و به قطر بدن انسان که بطرف بالا کم می‌شد و پایین آن یک مکعب مربع قرار داشت به اندازه ۷۵ سانتی متر. ستون طرف ناودان تقریباً یک متر و نیم و ستون طرف حجرالاسود نیز یک متر و نیم است؛ یعنی اگر

انسان نماز بخواند یک نفر براحتی از پشت او می‌تواند بگذرد. بین ستون حجرالاسود و ستون وسطی یک سنگ وجود دارد بسیار زیبا که به اندازه ۲ متر طول و ۷۵ سانتی متر عرض دارد و یک متر ارتفاع که اطراف آن را با چوب مزین کرده‌اند و آیات قرآن بر روی آن نوشته شده است. روی آن، دو، سنگ ۵۰ در ۵۰ وجود داشت که از فیروزه و به رنگ سبز با کمی رگه است. و روی آن یک شیشه قرار داشت که می‌گویند پیامبر خدا در اینجا نماز خوانده است. طول آن در جهت طول خانه است. وقتی که درب داخل دیوار روبرو را نگاه می‌کنی می‌بینی که بر روی آن سه سنگ نوشته وجود دارد؛ دو تا اندازه هم در کنار و یکی وسط آن دو است که کنار هم به اندازه یک متر در نیم متر و سنگ وسطی به اندازه یک متر در یک متر که از عقیق است و روی آن آیاتی از قرآن نوشته شده ولی رنگ دو سنگ دیگر سفید است که یکی به تاریخ دوپست هجری نوشته شده و به سختی خوانده می‌شد.

وقت کم بود، شخصی صدا می‌زد: «خدا شما را رحمت کند بروید تا ده نفر دیگر داخل شوند» حدود یازده نماز دو رکعتی برای خود، پدر، مادر و همسر خواندم. برای عزت اسلام و مسلمین و برادران و خواهران دینی دعا کردم. عباى خود را به کف خانه خدا که کمی خاک از سال گذشته داخل نشسته بود مالیدم و سینه خود را به دیوار آن گذاشتم و از خدا خواستم که مرا همانطور که داخل خانه خود کرده، داخل بهشت هم بگرداند ...

از خانه خارج شدم. آن روز حال دیگری داشتم گویی چشمانم نورانی تر شده بود. حس می‌کردم از دنیا بیزار شده‌ام اثر عجیبی در وجودم گذاشته بود. خدا را سپاس گفتم که دعایم را مستجاب و خواسته‌ام را بر آورده ساخت. امیدوارم دعای دیگرم را نیز اجابت کند و به دیدار امام زمان (عج) نائل شوم و مرا از یاران آن حضرت قرار دهد همانگونه که از یاران خیمه - قدس سره - قرارم داد. البته قبل از خروج، کنار درب خانه آمدم، در آنجا هم نماز خواندم عربی عبا بردوش به خودش عطر می‌زد. از او خواستم که مقداری از عطرش بر روی دستمالم که به دیوار و خاک کعبه متبرک کرده بودم بریزد و او هم اجابت کرد. عطر خوش بویی بود. داخل کیسه پلاستیکی گذاردم و کنار درب آمدم و آن را بوسیدم و با احترام خارج شدم. آمدم پشت مقام و نشستم، در همین لحظه ولیعهد عربستان را دیدم که برای شستشوی خانه خدا آمده بود و دو شمشیر طلا بر کمر او قرار داشت که دارای علامت پرچم عربستان بود. دو نفر با لباس محلی که مسلح به کلت بودند با دو ردیف خشاب که بعلاقت ضربدر بر بدن خود بسته بودند در دو طرف او ایستاده بودند. چند نفر از خواجگان حرم نیز برای پذیرایی از مهمانان در اطراف مقام ایستاده بودند.

بعد از اندکی نشستن پشت مقام، به اتفاق آقای رضایی و شمخانی و همراهان ایشان از مسجد خارج شدیم. با خوشحالی به طرف هتل آمدم. داستان را برای روحانی و مدیر کاروان نقل کردم که روحانی نیز برای حجّاج دیگر تعریف کرده بود و زائرین برای گرفتن تبرک به سوی من هجوم آوردند. عباىم را به آنان دادم. خاک عبا را به خود می‌مالیدند و آن دستمال معطر را به مقداری قند مالیدم و به زائرین دادم و یک بسته نقل و نبات را هم با آن دستمال متبرک کردم و بعد از عید به زائرین دادم و مقداری از نبات‌ها را برای اقوام و دوستان به ایران آوردم ... و این خاطره‌ای بود فراموش نشدنی از داخل خانه خدا.

روحانی معین محمد تقی پاشائی

۱۳۷۱ / ۴ / ۲۴

۱۴ / محرم / ۱۴۱۳

چگونگی حج گزارى در ديروز و امروز

جواد علم‌الهدی

در سالهای گذشته حج چگونه گزارده می‌شده است؟ اعزام حاجیان چه‌سان بوده است و آنان در این دیار در چه حال و هوایی بوده‌اند؟ بافت اجتماعی، ساختار بنائی، کویها، برزنها، کوچه‌ها و خیابانهای مکه و مدینه چگونه بوده است؟ این دیگرسانیه‌ها که

اکنون دیده می‌شود بر ویرانه‌های چه بناهایی نهاده شده است اینها و جز اینها حقایق تاریخی مهمی است که اگر دقیقاً بدان پرداخته نشود و گزارش دقیق آن فرادیده‌ها نهاده نشود با خرابیهایی که صورت گرفته است بخش عظیمی از تاریخ این دیار را از دست داده‌ایم.

از سوی دیگر توجه به بخشی از این آگاهیها عظمت تحولات و دیگر سانیهای حج گزاری در این روزگار را در سنجش با آن روزگار روشن می‌کند.

بر این اساس با حجّه‌الاسلام والمسلمین حاج سید جواد علم‌الهدی که سالیان درازی است در این وادی به دیدار محبوب نایل شده‌اند به گفتگو نشستیم که می‌خوانید:

س: حضرت عالی از کسانی هستید که سفرهای متعددی به حج مشرف شده‌اید. لطفاً توضیح دهید اولین سال سفر شما در چه سالی بوده است و چند سفر مشرف شده‌اید.

بسم الله الرحمن الرحیم- اولین سال در خدمت آیت الله مشکینی سال ۱۳۳۵ ه. ش به همراه جمعی از روحانیون قم عازم حج شدیم و در مورد تعداد سفرها بجز سالهای ممنوعیت در بقیه سالها توفیق حاصل بوده و تشریف حاصل می‌شده است.

س: آیا شما در جریان اخبار حادثه ابوطالب یزدی قرار گرفتید و یا خودتان آن زمان در حج شرکت داشتید؟ در صورت امکان شرحی در مورد آن واقعه بفرمایید و در مورد انعکاس آن در ایران توضیح دهید.

در آن سالها که ابوطالب شهید شد، طلبه بودم لیکن حج نیامده بودم. تازه رضاخان رفته بود و بخاطر دارم که سال شهادت ابوطالب به تاریخ قمری ۱۳۶۴ بود؛ یعنی دو سال به فوت مرحوم آیت الله آقای سیدابوالحسن اصفهانی مانده بود. در اوایل دوره محمدرضا راه مکه باز شد و در دوره پدرش راه مکه بسته بود و سفر حج اصلاً انجام نمی‌شد. پس از رفتن رضاخان و باز شدن راه، مردم از طریق یک جاده خاکی به وسیله ماشین عازم حج می‌شدند. و از راه دریا و با هواپیما رفتن به حج ممکن نبود. با اتوبوس عازم نجف و کاظمین می‌شدند و در آنجا با کامیونهای عراقی مسقف، جمعیت شش روزه از جاده عرعر به مدینه می‌آمدند که خود عراقیها به این راه «عبرالصحرا» می‌گفتند. سال ابوطالب در چنین سالهایی است که شاید جمعاً از همه ایران سیصد نفر مشرف نشده بودند و کمتر بودند. از خراسان- که بنده هم آنجا بودم- عده‌ای در این سال شرکت داشتند که شاهد حالات ابوطالب بودند و در بازگشت برای مرحوم آیت الله پدرم در مشهد حکایت می‌کردند و در آن مجلس حاضر بودم.

ص: ۴۸

شاهد عینی که به هنگام نقل واقعه اشک می‌ریخت، می‌گفت: هوا بسیار گرم بود. ابوطالب لباس احرام به تن داشت و شاید هنوز اعمالش تمام نشده بود. پس از نماز در حجر اسماعیل قصد بوسیدن کعبه مقدسه را داشت که به دلیل گرمای زیاد هوای مکه، حالت تهوع به او دست داد. در این هنگام حوله بالای شانه‌اش را گرفت و داخل آن استفراغ کرد و این در وقتی بود که نزدیک دیوار کعبه بود. بار دوم و سوم حالت تهوع به او دست داد و اینها را در دامنش جمع کرد ولی به فکرش نرسید که زود فاصله بگیرد. در این هنگام یکی از مأمورین مربوطه دستش را گرفت و از او به عربی پرسید که اینها چیست و تو چه می‌خواهی بکنی. چون ابوطالب به زبان عربی مسلط نبود نتوانست مقصودش را بیان کند و در بین ما هم کسی نتوانست منظور ابوطالب را بیان کند. لذا ابوطالب دستگیر شد و در میان ولوله حجاج وی انتقال داده شد به اتاق تاریکی و حجاج ایرانی هم که نگران وضع او بودند به مطوفین شیعه که در آن زمان محدود به سه نفر می‌شد مراجعه کردند. این سه نفر عبارت بودند از: عبدالله سحره، حسن جمال و محمدعلی غنام.

ایرانی‌ها به محمدعلی غنام مراجعه کردند و ضمن شرح واقعه، از آنها برای آزادی ابوطالب یزدی از دخمه‌ای که در مسجدالحرام بود استمداد کردند. ضمناً چون بنا بر این بود که این سه نفر که در باطن شیعه بودند و در ظاهر بروز نمی‌دادند، مسائل شیعیان را در مکه و مدینه حل و فصل کنند، جهت حل این مسأله جمعاً اقدام کردند. وقتی از حال و روز ابوطالب باخبر شدند با صورتهای رنگ پریده به پیش ما برگشتند و گفتند بروید دعا کنید. روزهای بعد، از ابوطالب خبری نشد و هر چه سؤال می‌کردیم می‌گفتند در مورد او باید قاضی حکم کند. چون بوی تعفن می‌داده و این فرد از جانب دادگاه مظنون است به اینکه مواد نجسی را با خود آورده تا کعبه را آلوده کند، حکم چنین شخصی قتل است. چون دادگاه شهادت شما را نمی‌پذیرد و ما هم حضور نداشته‌ایم فقط می‌توانید برای او دعا کنید.

مشکل این بود که وقتی این حالت به ابوطالب دست داد، از کعبه فاصله نگرفت و فکر می‌کرد می‌تواند این را نگهدارد و استلام خانه کعبه هم بکند. پس از چند روز رفت و آمد و پیگیری این سه تن، متأسفانه در محکمه قاضی، این شخص محکوم به اعدام و به عمل او عنوان عمد داده شده است.

در آن زمان حدود شرعی را بین صفا و مروه اجرا می‌کردند. این تکه زمین از یکطرف به شعب عامر، از طرف دیگر به مروه و از دیگر سو به بازار ابوسفیان متصل می‌شد، امّا معلوم نیست به چه دلیلی وی را به مروه آوردند و در بالای مروه حد بر وی جاری کردند. مردم هم جمع شدند و آنطوری که در عکس قلمی نقاشی شده، از روی عکس اصلی دیدم او را دو زانو نشانندند با همان لباس احرام و حکم را قرائت کردند: «مردی از مجوس خاک فرس آمده اینجا و قصد اهانت به خانه کعبه را داشته و...» و با یک ضربه از پشت گردن، سرش افتاد داخل تشت خونین.

این خبر بگونه‌ای وحشت‌بار بود برای کسانی که برای مرحوم آیه‌الله پدرم نقل می‌کردند که شروع کردند به گریه کردن. به آنها گفتند: همان زمان حکم آمد که دیگر اعمالتان را زود انجام بدهید و بروید به خارج از مکه و نمی‌گذاریم به مدینه بروید. می‌گفتند با وضع دلخراشی ما را بیرون کردند.

در مورد انعکاس این خبر باید بگویم وقتی این خبر به محضر حضرت آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی رسید، ایشان ریاست را به عهده داشتند، لذا به جمیع و کلا- و نمایندگانش در ایران منشور کرد که تا مادامی که امن شیعه در آنجا تأمین نشود من اجازه به تشرّف حج نمی‌دهم. چون از شرایط حج امن مسلمین است و حالا که شیعه دفاعی در محاکمه‌هایش پذیرفته نیست، این اهانت به شیعه است و تأمین جانی ندارند، من اجازه نمی‌دهم. در سال اول منبرها، وعاظ و نمایندگان ایشان در تمام ایران به مردم گفتند که حج نروید و سال بعد هم همینطور و سال بعد از آن سال فوت مرحوم آیه‌الله اصفهانی بود و بعد صولت شکست و بنا شد که راه

باز شود و حرکت کنند. اولین کاروانهایی که از تهران راه افتاد با شرکت ساعتچی بود که خدا رحمتش کند، مرد خوبی بود- متمولی بود در تهران- بیست تا بیست و پنج ماشین را راه انداخت بطرف نجف اشرف و از آنجا را هم تأمین کرد که می‌بریم با پول بسیار کمی. بطور معمول از نجف اشرف با پول ایران، ششصد تومان هزینه سفر می‌شد و از تهران چیزی قریب به یکهزار تومان خرج می‌شد که وقتی نوبت من شد که اولین سفر با استطاعت آمدم، نزدیک به دو هزار تومان خرج شد.

دیگر کم کم از آن سال به بعد اظهار علاقه شد نسبت به آمدن به حج و البته مرحوم آیه‌الله آقای سیدابوالحسن اصفهانی، آقای سید محمدتقی طالقانی را که از علمای محترم و تحصیل کرده نجف بودند که در تهران زندگی می‌کردند را به عنوان نمایندگی به مدینه فرستادند تا تمام سال در اینجا باشند. بدین ترتیب مرحوم آقا سیدابوالحسن سرمایه گذاری کردند در اینجا تا شیعیان نخاوله لااقل در مدینه از ایرانیان پذیرایی کنند.

س: بطور کلی تغییراتی که در اطراف حرم نبوی صورت گرفته بیان فرمایید.

ج: حدود مدینه در آن سال عبارت بود:

از طرف جنوب حرم پیامبر- ص- منتهی الیه بازار و منازل بنی‌هاشم و زقاق بنی‌هاشم و کوچه‌های مدینه که حدوداً شمرده بودم ۲۰ کوچه بود تا دارالقضاء شرعی فعلی که در جنوب وضوخانه قرار دارد، حد جنوبی مدینه بود. از اینجا به بعد باغی بود بسیار مفصل و بزرگ بنام صافیه که باغ خرما بود.

از جلو بقیع دو باغ بود، پشت سر هم، که در وسط آن خانه‌های بسیار کوچک و محقری بود (گلی، یک طبقه و در پس کوچه‌ها) که آهن و تیر چوبی درستی نداشت که غالباً سقف آن از شاخه‌های درخت خرما بود و حالت دلخراشی داشت که به آن زقاق نخاوله می‌گفتند.

کلمه نخوله و نخاوله عبارت از شیعیان مدینه است که زندگانی خود را در جنوب بقیع و جنوب حرم رسول خدا- ص- می‌گذراندند و سه باغ در اختیارشان بود که از آن ارتزاق می‌کردند. یکی باغ صافیه که مالکش سنی بود اما عاملین آن شیعه بودند و دیگری باغ ملائکه بود و سوم باغ مرجان.

نماینده حضرت آیه‌الله سیدابوالحسن اصفهانی- ره-، آقای سید محمدتقی طالقانی در کنار یکی از همین باغها در خانه نخاوله‌ایها ساکن بودند. و بعد از ایشان هم که آقای سید احمد لواسانی از تهران بدستور آیه‌الله بروجردی آمدند و ماندگار شدند ایشان در باغ ملائکه اتاق کوچکی برای خودشان درست کرده بودند و آنجا بودند.

این روحانی در حقیقت مرجع مراجعات فتوای آیه‌الله بروجردی و یا مراجع قبل بود و شیعیان دور اینها جمع بودند.

شیعیانی که می‌آمدند به دو دسته تقسیم می‌شدند. یا مثل ما در باغ صافیه می‌رفتند و با دادن بیست ریال سعودی و بستن چادری دور چهار درخت و از آذوقه و غذا و خشکباری که از ایران آورده بودند با پخت و پز خودشان زندگی را اداره می‌کردند. در حقیقت ۲۰ ریال حق ورودی این باغ بود و موتور آب هم تازه درست شده بود و آب در اختیار مردم می‌گذاشت تا مردم اینجا زندگی کنند.

یکدسته از مردم هم- که یک سال ما هم با آنها بودیم- به خانه‌های سادات و غیر سادات مدینه می‌رفتند. به سادات آنها هاشمین و به شیعیان نخاوله می‌گویند که لغت نخاوله از نَحْوَل است که نَحْوَلی؛ یعنی کسی که درخت خرما را پیوند می‌زند و خبره در کار نخل است. این شهرت هم بدلیل این است که می‌گویند اجداد ما عمال باغهای ملکی حضرت زین العابدین- ع- و امام باقر و امام صادق- علیهما السلام- بودند. این سه امام که از اول تا آخر ساکن مدینه بودند، معروف است که این باغها در سابق متعلق به همین بزرگواران بوده است و اجداد ما غلامان و باغداران و خدمتگزاران این امامان معصوم بودند. در خانه‌هایشان که می‌رفتیم می‌دیدیم که مفاتیح الجنان- اگر چه بتازگی چاپ شده بود ولی آنجا- در خانه‌ها یافت می‌شد. عکسهای ترسیمی از امامان معصوم در

اتاقهایشان بود و ساداتشان شجره نامه‌هایی داشتند که در ظروف مخصوص فلزی نگه می‌داشتند که نشان می‌داد آنها از اولاد ائمه معصومین هستند. هم علاقه قلبی داشتند و هم شواهد نشان‌دهنده بستگی آنها به ائمه بود.

در آن وقت آقای شیخ محمدعلی عمراوی که الان بیش از نود سال دارند، مرد کاملی بودند که تحصیلاتشان در نجف بوده است، ایشان خانه کوچک خودشان را هم اجاره می‌دادند و یکسال ما میهمان ایشان بودیم. آنوقت تازه آمده بودند.

از طرف شرق، مدینه بیشتر از سایر جهات ادامه داشت ولی به مسجد اجابه که می‌رسید، باغها شروع و مدینه تمام می‌شد. از طرف غرب به سه راه سلیمانیه ختم می‌شد و آنجا باغ بسیار بزرگی بود که مربوط به اشراف مدینه بود بنام «شرفاء» که حکومت قبل از آل سعود را آنها داشتند. در آنجا پیرمردی بود بنام شریف زید که پدرش حاکم مدینه بود و در زمان سعود اول بقتل رسیده بود لیکن به او اجازه داده بودند که زندگی کند و در باغ مفصلی که داشت چاهی بود که به آن بئر بزائع که چاه بسیار عمیقی بود که او می‌گفت اجداد ما گفته‌اند که از زمان امامان معصوم این چاه همینطور بوده و آب می‌داده است. که نزدیک آنجا سقیفه بنی‌ساعده بوده و در خریطه‌المدینه هم آمده است و از آنجا به بعد دیگر باغ بود و به بیابان می‌رسید.

حدود غرب پایان شبستانی بود که بزرگ شده بود مسجدالنبی که حد غربی مدینه بود. این مدینه بود و اطراف آن را باغها و بیابانها تشکیل می‌داد؛ یعنی احد و مساجد سبعة در بیابان بود، جبال سلع که اکنون جزو شهر هستند کاملاً بیرون بودند. مسجد ذوقلتین هم بیرون از مدینه بود. شهر کوچکی بود که تعداد خانوار آن به هزار نمی‌رسید.

جنوب مخصوص به شیعیان بود. در آنجا ده عوالی که الان هم هست شیعه نشین بود، آبادی قبا همه شیعه نشین بودند لیکن فقر آن چنان حاکم بود که تنها می‌توان گفت که عده‌ای بسیار معدود توانایی باز کردن مغازه در اطراف حرم را داشتند.

مردم در این ده بزرگ که نام آن مدینه بود، زندگی می‌کردند. خانه‌های دو طبقه وجود نداشت و برق تنها برای حرم پیامبر بود و تنها ساختمانی که جلب نظر می‌کرد مسجد قدیمی ساز نبوی بود که در زمان عثمانیها از ۱۲۲۵ به بعد ساخته شده که همین قسمت آثار باستانی آن باقیمانده است.

در کنار این مسجد خانه ابویوب انصاری بود که عثمانیها بالای خانه با سنگ نوشته بودند «وهذا بیت ابویوب الانصاری موفد رسول الله».

از باب البقیع که روبروی پیغمبر مطهر است تا آنجا حدوداً بیست و پنج قدم بیشتر نبود. خانه‌ای بود سنگی و قدیمی مخزن کتاب که به خانه امام صادق-ع- معروف بود و کوچه باریکی در مقابل آن بود.

در خانه ابویوب این سعادت را داشتم که وارد شوم در خانه، زیر زمینی داشت که ۱۵ پله می‌خورد و من متر کردم آنجا را شش متر در ده متر بود و این را در سنگ کنده بودند که: «اینجا محل اقامت رسول گرامی اسلام بوده است».

س: در مورد محل سقیفه که فرمودید بیشتر توضیح دهید.

ج: محل سقیفه در افواه مشهور است به اینکه در محله هاشمیین بوده است. در خریطه مدینه که بوسیله قضات خود مدینه تهیه شده است و الان کتابش در کتابخانه تهران من موجود است و به نظر قدیمترین کتاب تاریخی خود مدینه است، آنها می‌گویند سقیفه‌ای که وارد شور شد برای انتخاب خلیفه اول، در آن خریطه نشان می‌داد که در محلی نزدیک سه راه محل السلیمانیه که الان ضلع شمال غربی مسجد جدید پیامبر که اخیراً ساخته شده محاذی محلی است که می‌گفتند سلیمانیه است و سقیفه بنی ساعده در آن عصر در آنجا بوده است. البته آنجا محل آبادی بود، زیرا بئر بزائع و آن باغ سلطنتی شرفاء زید آنجا بود. محل آباد مدینه در اصل آنجا بود.

س: در مورد سرنوشت آقای سید محمدتقی طالقانی توضیح بیشتری بفرمایید و اینکه مدفن ایشان در کجاست.

ج: مدفن ایشان در بقیع است؛ زیرا آن موقع درب بقیع باز بود و هر کس از شیعیان در مدینه مرحوم می‌شد در نزدیک قبور ائمه

دفن می کردند؛ یعنی با فاصله ۶-۳ متر از قبور ائمه دفن می کردند و بعد از آقای لواسانی هم همینطور بود. بطوری که ایشان می فرمود من پول می دهم به این قبرکن ها که اگر از سادات یا از زائرین حجاج به رحمت خدا رفتند. در بالاسر قبور امامان معصوم دفن کنند؛ بخصوص در همان سال اول که من مشرف شدم آنفولانزای شدیدی آمد و خودم از نزدیک افرادی را می دیدم که از زائرین از دار دنیا می رفتند و خاطرات آن سال بسیار جالب بود برای من بدلیل شدت گرما و غیره که در بخش بعد عرض می کنم. س: اگر ممکن است توضیح بیشتری در مورد شیخ محمدعلی عمراوی بفرمایید.

ص: ۴۹

ج: ایشان الآن در مدینه ساکن هستند و بیش از ۹۰ سال سن دارند. شیخ معتبر شیعیان مدینه هستند که تحصیلات خود را در نجف گذرانده‌اند. مرحوم آیه‌الله آقای سید ابوالحسن و مرحوم آیه‌الله بروجردی ایشان را می‌شناختند.

س: لطفاً یکی از خاطرات جالب خود را در مدت تشریف به حج بفرمایید.

ج: در این مورد یک اشاره کوتاهی دارم به وضعیت بهداشتی آن زمان حجاج که توأم با یک خاطره است.

سعودیها در آن روزگار معتقد بودند که اینجا حرمین شریفین است و در این محل‌ها نباید هیچ حیوانی مورد تعرض قرار گیرد. این جهت حاکم بود که کوچه‌ها و پس کوچه‌ها و باغهای مدینه پر از سگ و گربه و راسو و موش کور بود. در محله هاشمیین یا زقاق و خانه نخاوله موشهای به اندازه گربه دیدن بسیار متعارف بود. بسیاری از خانه‌ها متعفن و تاریک بود چون برق نبود. اگر هم برقی بود، بسیار کم بود و برای حرم تنها بود. انواع مرضها رایج بود به خاطر اینکه سیاهها می‌آمدند و وضع بهداشت آنها از ما ایرانیها بدتر بود، هندیها و پاکستانیها که از طریق کشتی از بمبئی زیاد می‌آمدند از وضع بهداشتی خوبی برخوردار نبودند.

در سال ۱۳۳۵ که سال آنفولانزا بود حجاج ایران ۲۴۰۰ یا کمی بیشتر بود. در آن سال مرحوم آقای علوی آمدند که ایشان داماد کوچک آیه‌الله ثقفی اب الزوجه امام- رضوان الله تعالی علیه- می‌شدند، و ایشان دکتر محترم و معروفی بود در تهران و من از ایشان سؤال کردم: شما که آمدید، دکتر دیگری با شما نفرستادند؟

ایشان گفت: مرا کسی نفرستاده، من خودم مستطیع بودم و خدا به من توفیق داد که دو هزار تومان توانستم دارو بخرم و به وسیله ماشین این داروها را آوردم اینجا. بخاطر دارم در منی و عرفات که هوا بسیار گرم بود- تیر ماه بود- این بزرگوار پاهایش هم زخم شده بود و همینطور از این خیمه به آن خیمه می‌رفت و تنها پناهگاه پزشکی، همین یک پزشک کامله مرد بود که از تهران آمده بود و دارو را هم خودش آورده بود. چیزی تحت عنوان هیأت پزشکی و کاروان و گروه و خانه مضبوط وجود نداشت. هر سه یا چهار نفر از اهل علم و غیر آن با هم شریک زندگی می‌شدند.

در آن سال در منی و عرفات تعدادی از ایرانی‌ها به رحمت خدا رفتند که آن تعداد که من دیدم ۱۴ نفر بودند. که یکی از کارهایی که من احساس می‌کردم وظیفه‌ام بود این بود که جعبه‌های پرتقال را بشکنیم و میت را روی آن بخوابانیم و با سطل آب بیاوریم و بشوییم و همانجا دفن کنیم و همان احرامش کفنش باشد. بدلیل اینکه آب خوراکی منحصر به چهار حلقه چاه بود که من هر چهار چاه را دیده بودم. هر چاه قرقره پهنی در دهانه داشت به طول ۴ متر و به آن سطلهایی با طناب بسته شده بود که وقتی یکی بالا می‌آمد دیگری پایین می‌رفت و سقّاهای زیادی مثلاً ۲۰ تا ۵۰ سقّا می‌آمدند و از این سطلها آب در مشک می‌کردند و یا در سطل آب بدوش می‌گرفتند و بخانه‌ها می‌بردند.

چاه زمزم در آنجا در کنار مقام ابراهیم فعلی بود که با پله‌های کوچک به پائین می‌رفت و بالای آن یک ساختمان بلند بود که می‌گفتند اینجا مقام شافعی است و ساختمان کوچکتری در طرف پشت حجر اسماعیل بود که می‌گفتند مقام حنبلی است و محل دیگری نیز بود در رکن مستجار که می‌گفتند مقام حنفی و همچنین ساختمان دیگری بین حجرالاسود و رکن یمانی بود که می‌گفتند مقام مالک، اما مقام شافعی بالای چاه زمزم بود.

آب بصورت یک رشته باریک از لوله آهنی می‌آمد و هر کس از آن می‌خورد و تبرک می‌جست. یک محل برای آب خوردن آنجا بود و بقیه هم همان چاههایی بود که عرض شد. منازل مکه هم از چهار طبقه قدیمی بیشتر وجود نداشت. بیشتر خانه‌ها دور مروه و شعب عامر و دور باب ابراهیم و پشت صفا و مروه بود و محله‌القراره که الآن در قسمت شمالی کعبه قرار گرفته آباد بود که مطوفین شیعه هم آنجا بودند و خانه‌هایی که برای شیعه می‌گرفتند در اتاقهای کوچکی (۳*۳ و ۳*۴) چهار، شش و ده نفر به فراخور حال، و حداکثر اجاره یک ماه، به یکصد ریال می‌رسید. اگر کسی سیصد ریال می‌داد به هر تعداد که می‌خواست

می‌توانست زندگی کند؛ مثلاً ۱۰ یا ۲۰ نفر. تعرض زیاد هم به چشم نمی‌خورد آن سه مطوّف پناهگاه بودند، از باب اینکه اگر گرفتاری پدید آمد، می‌آمدند و تا حدودی که می‌توانستند دفاع می‌کردند.

س: درباره مراسم حج قبل و بعد از انقلاب و سیستم اداره حجاج و تغییراتی که در آن روی داده نظرتان را بفرمایید.

ج: حکومت سابق کم کم به فکر افتاد که سازمانی به حج بدهد و یک سازمان اسمی درست شد که حداکثر سالهایی که بیشتر از همه به حج می‌آمدند به ۲۰ هزار رسید و کم کم راه هوایی باز شد و راه عراق را بستند ولی مردم هنوز هم از طریق عراق و کویت می‌آمدند. ابتدا هواپیما از تهران به بیروت و از آنجا به جده پرواز داشت و هنوز تهران- جده پرواز نداشتیم که کم کم آن راهم راه انداختند. در جمع، حج نمودی نداشت و آنچه را که الآن می‌بینید از آثار پیروزی انقلاب اسلامی است.

قبل از انقلاب گروه و هیأتی که از طرف طاغوت می‌آمدند که سازمان حج دست آنها بود. مردی به نام آزمون که اعدام هم شد می‌آمد و در کل میهمان خالد و فیصل می‌شدند و حسابشان از حساب حجاج کاملاً جدا بود. لیکن بعنوان هیأت سرپرستی می‌آمدند و گاهی بعضی از اشراف حکومت پهلوی می‌آمدند و آنها با مردم نبودند. مستقیماً میهمان آل سعود بودند و خیمه و خریشان از مردم جدا بود.

لیکن کاروانها بطور آزاد می‌آمدند و هر فرد خبره‌ای در کار حج از یکصد تا ۲۰۰ نفر یا ۴۰۰ نفر را می‌آورد و همه چیز را می‌خرید و تهیه می‌کرد و با ۳ هزار تومان به صورت قسطی هم انجام می‌شد؛ مثلاً با ماهی ۱۰۰ تومان قسط می‌بستند و با ۳ یا ۴ هزار تومان حج می‌رفتند. هیأت سرپرستی تماسی با اینها نداشت و اینها هم ارتباطی با آنها نداشتند. حج در آن موقع چیز جالبی نبود و تشکیلاتی نداشت.

س: تاریخ ارتباط ایرانیان با شیعیان مدینه چگونه بوده است؟

ج: این امر بوسیله مراجع بود. مراجع- رضوان‌الله‌علیهم- از قدیم این سفارش را می‌کردند که اگر به مدینه رفتید به شما اجازه می‌دهیم از صدقاتتان به فقراشان و از سهم سادات به ساداتشان بدهید. حتی خوب بخاطر دارم که در یکسال وجوهاتی را از ایران به اینجا آوردم و از اینجا مشرف شدم خدمت حضرت استاد امام- قدس سره- و عرض کردم آقا سادات مدینه وضعشان بسیار بد است ایشان فرمودند اگر شما شجره آنها را دیدید و علم پیدا کردید که سید هستند من به شما اجازه می‌دهم که به ایشان کمک کنید.

بنای مراجع قبل هم بر این بود که بیایند و در ایام حج به اینها کمک کنند. بنا به تعبیر شیعیان مدینه: حجاج ایرانی مثل ابربهراری هستند که بواسطه عمل آنها نان مردم اینجا تأمین می‌شود. (۱)

خوب بخاطر دارم که سالی آیه‌الله حکیم آمدند و به شیعیان مدینه پول دادند و سالی آیه‌الله گلپایگانی آمدند که در کنار باغها یک خانه کوچک گرفته بودند. ایشان نیز پول آورده و به شیعیان دادند. سال دیگری آقای سید احمد خوانساری پول آوردند و بین اینها تقسیم کردند. آن زمان آزاد بود. بعد از پیروزی انقلاب دیگر اینها ممنوع شدند و با شرایط بسیار سختی از ما جدایشان کردند. که این حالت جدایی نیست، کمال‌التیام قلبی است لیکن سیاست اینها اینطور اقتضا کرد. آمدند و خانه‌های کوچک اینها را که فعلاً جای اکثر آنها را خیابان گرفته است نظیر عزّیات و اول شارع قربان و بلال که کلاً خانه‌های آنها بود. قسمت‌های خراب شده جنوب بقیع و دارالقضا همه خانه‌های اینها بود که صاف شده است.

چون من مرتب می‌آمدم به حج خوب خاطر هست، سال ۵۸ شروع کردند به خراب کردن خانه‌های اینها و فاصله انداختن بین آنها و ما و بعد که ما با آنها تماس گرفتیم گفتند: خانه‌های ما را به قیمت خوب خریدند ولیکن با ما شرط کردند که باید به آخر منطقه عوالی بروید- خیابانی به نام شارع علی ابن ابیطالب که تازه طرحش ریخته شده بود. چون ده عوالی شامل مسجد سلمان می‌شود و داستان اسلام سلمان مربوط به آن منطقه است و همه ساکنانش شیعه هستند- باید بروید آنجا و خانه‌هایتان را خوب می‌خریم و بهر

کدام از شما سیصد هزار ریال سعودی بدون بهره وام می‌دهیم و سه شرط با شما می‌کنیم: ۱- اگر به ایرانی‌ها سلام کردید و با آنها حرف زدید و ما شما را با آنها دیدیم، بار اول ۵۰۰ ریال سعودی جریمه می‌کنیم، ۲- چهار ماه مغازه شما را می‌بندیم. ۳- محکمه حکم می‌کند برای شما. وقتی اسم مکه آمد، شیعیان خیلی ترسیدند و واقعاً از این حرف وحشت کردند.

بخاطر دارم سالی به زیارت مسجد سلمان در عوالی رفتم، آنها مرا می‌شناختند منم آنها را می‌شناختم اما دیدم نزدیک نمی‌آیند. از آنها کسی فوت کرد در تشییع جنازه‌شان رفتم شیخ علی عمرای هم بود اما احساس کردم نه آنها می‌توانند با من حرف بزنند و نه من درست است که آنها را در عذاب بگذارم و با آنها تماس بگیرم.

در این رابطه اول شیخ علی عمرای را گرفتند و زندان کردند و اهانت به او کردند و بعد تثبیت کردند که شما با ایرانی‌ها حق تماس ندارید.

س: آیا علمای شیعه در اینجا مجاور هم شده‌اند.

ج: سالهای اخیر حاج آقا فقیهی بودند که از قم آمدند؛ اول از طرف مرحوم آیه‌الله بروجردی که امام-قدس سره- هم ایشان را تثبیت کردند، تا مرحوم آیه‌الله آقای سید عبدالهادی شیرازی و مرحوم آیه‌الله آقای حکیم و مرحوم آیه‌الله آقای شاهرودی، مرحوم آیه‌الله آقای خوبی به ایشان اجازه دادند و سالیان درازی هم اینجا بودند ولیکن دیگر خسته شدند و آمدند ایران و بیمار شدند و به رحمت ایزدی رفتند. از دوستان خیلی نزدیک امام بودند.

س: مقابله با تشیع یک حرکت وهابی است یا از قبل هم وجود داشته است؟

ج: خیر تنها در زمان وهابی است. چون من نوه شریف زید را که دیدم و از او چیزی پرسیدم، گفت که در زمان حکومت پدرم در اینجا شیعه کاملاً آزاد بوده بدلیل آنکه ما اصلاً خودمان زیدی مذهب هستیم و ساداتیم و آن زمان حسین سن کمی داشت. پسر عموی من قاضی پدر فیصل است که در عراق بود و پدر حسین برادر من است که در عمان زندگی می‌کند. پیرمرد نورانی بسیار روشن و خوبی هم بود. ولی منزوی سیاسی بود. البته زندگی‌اش از نظر رفاهی خیلی خوب بود.

او می‌گفت سالیان درازی اجداد من در مدینه حکومت می‌کردند و در آنوقت شیعه کاملاً آزاد بود. این نقش وهابیت بود که شیعه را کاملاً فاصله داد.

س: آیا در سالی که در منی آتش سوزی شد تشریف داشتید از خاطراتتان بفرمایید؟

ج: بله بودم، جهت آتش آن بود که در کاروان سیاهان کپسول گازی منفجر شد. آنوقت این بخش که ما هستیم کلاً قربانگاه بود بنابراین خیمه ایرانیها نزدیکتر بود؛ یعنی فاصله خیمه‌های ما تقریباً با مسجد خیف فاصله زیادی نداشت. لیکن قبل از خیمه‌های ما ایرانیها، خیمه سودانیها بود. کپسول گاز که منفجر شد، در وسط خیمه‌های آنها برای پخت و پز آشپزخانه نگهداری می‌شد و برای سه روز پخت و پز تهیه شده بود.

آن روز باد زیادی می‌آمد و روز اول هم بود. من در آن سال روحانی صد نفر حاجی بودم. ما رمی جمره عقبه را کردیم و آمدیم به خیمه، غذای ما دم کشیده بود تصمیم داشتیم نماز جماعت بخوانیم. پول قربانی را جمع کنیم و بعد غذا بخوریم و برویم قربانگاه. صدای انفجار اول بلند شد دیدیم یک کپسول گاز ترکید؛ رفت بطرف هوا و آمد پایین. باد شروع شد و خیمه‌های ایرانی در جهت باد قرار داشت. خیمه‌های سودان، ایران، عرب و ترک همه به هم وصل بود. چون به صورت ساختمان نبود و صفحه بیابان بود، از اولی که من نماز ظهر را خواندم صدای انفجار و آتش سوزی می‌شنیدیم ولی چون سرو صدا زیاد بود خیلی برای ما تأثیر نمی‌کرد. بعد از نماز به گفتن مسائل قربانی پرداختم، پولها که جمع شد همه را در یک ساک جلوی من گذاشتند که بطرف قربانگاه حرکت کنیم دیدیم که عده‌ای در حال فرار فریاد می‌زنند: فرار کنید آتش دارد می‌آید. من ساک پول مردم را برداشتم و آمدم بیرون. هر کس می‌توانست مریضی را بغل کرد، حرکت کردیم و آمدیم و آتش هنوز با ما فاصله داشت. ایرانیها مشکل کارشان این بود که به

کوه نزدیک بودند. ما که در کنار شارع قریش بودیم وقتی خیمه‌مان آتش گرفت به کنار کوه رسیده بودیم. هلیکوپتر از بالا آمد و فریاد می‌کشید «اصعدوا الی الجبال».

۱- و ما مثلکم مثل الغیث، غیث الرحمۃ، اذا جاء فصل الحج تامرون انتم خبزنا فیه بالحول.

ص: ۵۰

صدمه‌ای که ایرانی‌ها خوردند به دلیل آن بود که همه لباس احرام داشتند و می‌خواستند از کوه بالا بروند، آشنایی به رفتن از کوه نداشتند. کوه هم مقاوم نبود و ریزش می‌کرد. عده‌ای می‌رفتند بالا از آن بالا پایشان لیز می‌خورد و می‌افتادند پایین. آن روز آنقدر ما فریاد زدیم که گلویمان متورم شده بود.

در آمار آنها آمده بود که ۱۱۵۰۰ خیمه سوخته بود. غروب آفتاب وقتی آتش خاموش شده بود بازگشتیم به طرف خیمه‌های نیم سوخته.

جاری‌های حج

در گفتگو با ریاست سازمان حج و زیارت

س- ارزیابی شما از حج سال گذشته چیست؟

ج- حج ابعاد گوناگونی دارد که هر یک در جای خود باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. یکی از ابعاد حج مسایل سیاسی آن است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و هدایت و ارزیابی آن توسط نماینده محترم ولی فقیه حضرت حجه‌الاسلام والمسلمین آقای محمدی ری شهری انجام می‌شود. آنچه در این رابطه به ما مربوط می‌شود این است که در خدمت مردم و گوش به فرمان اوامر و دستوراتی که از طرف نماینده محترم ولی فقیه صادر می‌شود باشیم و تلاش کنیم تا تمام عوامل اجرایی بسیج شده و کارها بخوبی اجرا گردد. اما در رابطه با مسائل اجرایی حج سال گذشته بحمدالله موفقیت‌های خوبی داشتیم:

۱- انضباطی را که زائران ما در حج دارند معمولاً دیگر کشورها ندارند و حتی مقامات سعودی که همه ساله ارزیابی از عملکرد حج سایر کشورها دارند به این مسأله معترفند که هیچ کشوری تشکل و نظم زائران ایرانی را ندارد.

ص: ۵۱

۲- رسیدگی به امور زائران: این تشکل موجب شده تا در زمینه مسکن، تغذیه، مسائل پزشکی، حمل و نقل و سایر امور، سرویس‌دهی خوبی نسبت به زائران انجام شود که آمار شکایات، بیماران، تصادفات، فوت‌شده‌ها، و غیره نشانگر آن است که امسال وضع از گذشته بهتر بوده است.

با توجه به توژم موجود در عربستان تلاش دست‌اندرکاران حج موجب شده تا همه ساله از نظر مسکن، استفاده از مواد غذایی و ... وضعیت بهتری نسبت به سال قبل داشته باشیم.

۳- همکاری مدیران، روحانیان، و سایر دست‌اندرکاران در حج امسال، بسیار خوب و قابل تقدیر بود که امید است در سالهای بعد این همکاری بهتر و بیشتر شود.

از همه مهمتر، ارتباط صمیمانه ستاد و بعثه در رشد هر چه بهتر کارها تأثیر بسزائی داشته است. نماینده محترم ولی فقیه نسبت به کلیه برنامه‌ها نظارت و اشراف کامل دارند و ما با حمایت‌های بی‌شائبه ایشان در تمامی امور از حداکثر توان نیروهایمان بهره‌جسته‌ایم تا خداوند، رهبر معظم انقلاب حضرت آیه‌الله خامنه‌ای و مردم شهیدپرور ایران اسلامی از ما راضی باشند و عملکرد ما موجبات خشنودی آنان را فراهم سازد.

س- پس از مراجعت از حج، سازمان تاکنون چه اقداماتی را انجام داده است؟

ج- ما در ابتدا و شروع کار، عملکرد سال گذشته خودمان را بررسی کرده‌ایم، نقاط قوت و ضعف را از کانال‌های مختلف شناسایی نموده و کمیته‌هایی را تشکیل دادیم که هر یک از آنها در زمینه مسکن، تدارکات، حمل و نقل و ... برنامه‌ریزی می‌کنند و این برنامه‌ها پس از تصویب جهت اجرا ابلاغ می‌شود.

علاوه بر آن کار زمان‌بندی حج سال ۷۳ را آغاز کرده‌ایم که در آینده و بتدریج اعلام خواهد شد.

س- گزینش مدیران حج در سال آینده چگونه صورت می‌گیرد؟

ج- ما برای حج ۷۳ گزینش جدید مدیران نخواهیم داشت؛ زیرا در چند سال گذشته طی چند نوبت گزینش انجام شده و بحمدالله مدیران لایق و شایسته‌ای انتخاب شده‌اند.

گزینش ما به این شکل بوده که هیأتی مرکب از نماینده محترم ولی فقیه در امور حج و زیارت، نماینده وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی، و نماینده سازمان حج و زیارت انتخاب می‌شدند. سپس این هیأت روش برگزاری امتحانان، مصاحبه‌ها را تعیین می‌کرد و به صورت متمرکز در تهران از همه امتحان‌کتبی به عمل آمده، سپس مصاحبه می‌شدند و با محاسبه نمره کتبی و مصاحبه، و سایر اولولیت‌های اعلام شده، آنان که بیشترین امتیازات را کسب کرده بودند، گزینش می‌شدند.

البته در این اولولیت‌بندی‌ها، شایستگی‌ها و تجربه‌های مدیران قبلی مراعات و تسهیلاتی نیز برای آنان قائل شدیم؛ مثلاً اگر کسی جدیداً ثبت نام می‌کرد. حداقل مدرک سوّم راهنمایی بود لیکن برای مدیران قبلی حداقل سواد کافی بود. مجموعاً ۲۷۶۰ نفر واجد شرایط بودند که پس از امتحان ۸۰۸ نفر انتخاب شدند.

بنابراین مبنای انتخاب مدیران همان ملاک‌های قبلی است و در صورتی که برخی از آنان در عمل شایستگی خود را نشان نداده و ضعف‌های غیرقابل‌جبرانی داشته باشند. از کسانی که قبلاً قبول شده‌اند به تعداد مورد نیاز جایگزین خواهند شد.

تقوا، تجربه، تعهد، پشتکار، صبر و حوصله در برابر مشکلات، دلسوزی درایت و مدیریت، و داشتن معلومات لازم ویژگی‌های یک مدیر شایسته است که ما با برنامه‌های آموزشی که در دست اقدام داریم، انشاءالله سطح معلومات و کارآیی مدیران را افزایش خواهیم داد.

همچنین به لحاظ سرویس‌دهی بهتر به زائران و درک موقعیت آنان سعی کرده‌ایم. مدیران هر منطقه از افراد بومی آن منطقه انتخاب

شوند و این یک اصل مهم در گزینش مدیران بوده که گاهی ناچار شده‌ایم بخاطر رعایت آن، از برخی نیروهای کیفی و کارآمد استفاده نکنیم، چون بومی منطقه نبوده‌اند؛ به عنوان مثال گاهی برخی مدیران مازاد بر سهمیه استان تهران افراد کارآمد و از هر جهت شایسته‌اند و چه بسا اگر ما آنان را به نقاط دیگر کشور اعزام کنیم بسیار هم خوب عمل کنند، لیکن به دلیل عدم آشنایی با فرهنگ و خصوصیات مردم منطقه ناچاریم از آنها استفاده نکنیم.

س- در سال گذشته سه بار از خانه‌های مدینه استفاده شد، دوبار مدینه قبل و یکبار مدینه بعد، آیا این طرح موفق بود؟
ج- اولاً باید عرض کنم ما در زمینه اجاره منازل هم در مدینه و هم در مکه مشکلات فراوانی داریم، این مشکلات در مدینه بخاطر تخریب‌هایی که جهت توسعه حرم نبوی-ص- صورت گرفته بیشتر شده است؛ یعنی اولاً: خانه خوب و نزدیک کم است و ثانیاً: اجاره منازل دور دست برای زائران مشکلاتی ایجاد می‌کند. برای حل این مسأله بناچار طرح سه بار مصرف خانه‌های مدینه را در سال گذشته به اجرا گذاشتیم یعنی دوبار مدینه قبل و یک بار هم مدینه بعد. این کار برای سازمان نیز دو نتیجه داشت: ۱- سرویس دهی بهتر ۲- صرفه‌جویی بیشتر.

البته اگر گاهی این دو با هم در تضاد می‌بود، ما سرویس دهی بهتر را اولویت می‌دادیم و اختیار می‌کردیم. این طرح در اجرا خوبی‌هایی داشت و معایبی، از این که: اولاً: خانه‌ها بهتر و کیفی‌تر بود و در نتیجه زائران کمتر اظهار ناراحتی می‌کردند و ثانیاً: چون داوطلب مدینه قبل بیشتر هست و ما توانستیم ۲۳ زائران را مدینه قبل قرار دهیم ثالثاً: گروه مدینه بعد، کمتر در مدینه مانده و اعتراض آنان کمتر بود و رابعاً: چند میلیون ریال سعودی در مدینه صرفه‌جویی کرده و تا حدودی تورم مسکن در مکه را جبران کنیم، اینها همه امتیازات طرح سه بار مصرف خانه‌های مدینه بود.
طرح معایبی هم داشت؛

۱- زائران مدینه قبل گروه اول حدود ۶ الی ۷ روز بیشتر نتوانستند در مدینه بمانند در حالی که گروه دوم مدینه قبل ۱۰ الی ۱۲ روز و گروه مدینه بعد ۱۲ الی ۱۳ روز در مدینه ماندند و تفاوت زیادی بین سه گروه به وجود آمد. ۲- برخی از آنان شب جمعه را درک نکردند، ۳- گاهی خانم‌ها عذر شرعی داشتند و در مدت اقامتشان در مدینه نتوانستند به مسجدالنبی-ص- وارد شوند، ۴- اقامت برخی از زائران در مکه زیاد شد. که در این زمینه نیز انتقادات و پیشنهادات و مزیت‌ها و معایب بررسی شده و انشاءالله در جلسه شورا مطرح و برای سال آینده تصمیم‌گیری خواهد شد.

س- اعزام زائران به عمره در سالجاری با مشکلاتی مواجه بوده، لطفاً آنها را بیان کنید؟

ج- ما از سال ۶۴ که زائران به عمره مشرف شدند از دولت عربستان خواسته‌ایم تا هفته‌ای ۵ هزار نفر را بپذیرند، لیکن آنان مخالفت کرده و در آن سال تنها حدود ۵۰۰ نفر در هر هفته را پذیرفتند در سال ۶۵ و ۶۶ هر هفته یک هزار نفر سهمیه دادند و بعد بدنبال مذاکرات انجام شده کم کم آن را افزایش داده لیکن باز به تعدادی که ما می‌خواستیم نرسید. سه سال نیز هم حج و هم عمره تعطیل شد لیکن از سال ۷۰ هر هفته سه هزار نفر را اعزام کردیم در سال جاری عربستان حرف جدیدی را مطرح کرد که زائران باید گذرنامه بین‌المللی داشته باشند این مسأله مورد قبول ایران واقع نشد تا بالأخره پس از تلاش‌های بعمل آمده سرانجام زائران از ماه ربیع‌الأول با همان گذرنامه‌های زیارتی عازم بیت‌الله الحرام شدند. هم اکنون برای تعدادی از زائرانی که قرار بود اعزام شوند، با تأخیر پیش آمده مشکلاتی ایجاد شده که امیدواریم باموافقت عربستان و افزایش تعداد آنان مشکل عقب‌افتادگی عمره جبران شود.

س- اخیراً در سطح کارگزاران حج عربستان تغییراتی داده شده نظر شما در این زمینه چیست؟

ج- مسأله حج برای دولت عربستان از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و همه سال نیز مراسم حج با مشکلاتی مواجه بوده که در جلسات مختلف و گاهی نیز بصورت کتبی توسط نماینده محترم ولی فقیه در امور حج و زیارت و همچنین جلساتی که اینجانب با مسئولان سعودی داشته‌ام تذکر داده شده است.

لذا احتمال می‌دهم دولت عربستان به این نتیجه رسیده که با امر حج جدی‌تر برخورد کند. برای این جهت، حج و اوقاف را از یکدیگر جدا کرده و تغییراتی در آن بوجود آورده‌اند.

البته طبیعی است که اینگونه تغییرات معلول یک سلسله رویدادها و جریان‌های داخلی آن کشور نیز باشد که فعلاً درصدد بیان آن نیستم. بهر حال امیدواریم با تغییرات ایجاد شده بخشی از مشکلاتی که در زمینه‌های اجرایی با دولت عربستان داشتیم برطرف و حل شود.

س- مجلس شورای اسلامی اخیراً طرحی را در زمینه تحقیق و تفحص پیرامون منابع مالی ساختمان حج و زیارت به تصویب رسانده، لطفاً در این زمینه توضیحاتی ارائه نمایید.

ج- مسأله تحقیق و تفحص، حق قانونی نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی است که طبق اصل ۷۶ قانون اساسی به نمایندگان مجلس این اجازه داده شده تا در رابطه با دستگاه‌های اجرایی کشور درخواست تحقیق و تفحص کنند.

ما نیز همچون سایر دستگاه‌های اجرایی این آمادگی را داریم تا به این عزیزان پاسخ بگوییم. تعدادی از برادران محترم نماینده چندی قبل به اینجا آمدند و دو سؤال اساسی آنان این بود که ۱- منابع مالی شما در احداث ساختمان حج و زیارت چه بوده است؟ ۲- علت اینکه برای حج ۷۲، در ثبت نام جدید مبالغ بیشتری نسبت به ثبت نام شدگان قبلی، از مردم گرفته شده چیست؟ و اگر شما می‌گویید پول نداریم و مخارج حج زیاد است پس چرا چنین ساختمانی را ساخته‌اید؟

در پاسخ باید عرض کنم که ما در سال ۶۳ وقتی قرار شد ثبت نام کنیم همراه با نماینده محترم حضرت امام- قدس سره- و وزیر محترم ارشاد اسلامی- در آن زمان- خدمت ایشان رسیده و مطالب و مشکلات خود را با آن حضرت در میان گذاشتیم سرانجام پس از کسب نظرایشان، به این نتیجه رسیدیم که مبلغی را براساس متوسط هزینه‌ها برآورد نموده، آن را قیمت پایه حج قرار دهیم حداقل قیمت در آن زمان ۲۱ هزار تومان و حداکثر آن ۳۲ هزار تومان شد که ما میانگین قیمت را ۲۷ هزار تومان انتخاب کردیم و پس از ثبت نام مبلغی در حدود ۳۰ میلیارد تومان به حساب بستانکاران موقت بانک‌ها ریخته شد و اسناد آن هم در دست مردم بود این مبلغ از آن زمان تاکنون برای ما سودی دربر نداشته و فکر می‌کنم بانک‌ها هم غیر از استفاده پشتوانه‌ای، روی آن نمی‌توانستند حساب دیگری باز کرده از آن استفاده کنند؛ زیرا هر یک از ثبت نام کنندگان در هر زمان می‌خواست، می‌توانست به بانک مراجعه کرده و پول خود را دریافت نماید.

پول‌هایی که از مردم گرفتیم همه سال به مقدار نیاز بودجه هر سال توسط وزیر محترم ارشاد وقت در اختیار سازمان قرار می‌گرفت و ما مبلغی از این بودجه سالیانه را طبق نیاز مجری طرح ساختمان در اختیار وی قرار می‌دادیم و با توجه به صرفه‌جویی‌هایی که همه ساله داشته‌ایم بحمدالله ساختمان خوبی ساخته شد که کارگزاران حج از آن استفاده می‌کنند و حتی برخی دیگر از حوزه‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز هم اینک از آن استفاده می‌کنند. از سوی دیگر بنای این ساختمان هیچ مشکلی برای زائران ایجاد نکرده است؛ زیرا ما پولی از آنها گرفته‌ایم و در مقابل تعهد کرده‌ایم آنان را به حج ببریم و همه ساله طبق این تعهد بدون اینکه مبلغی اضافه‌تر از آنان بگیریم کسانی که ثبت نام کرده‌اند را به حج می‌بریم. سال گذشته تا اولویت ۴۸ را به حج بردیم و در سال‌های بعد نیز طبق نوبت تمامی ثبت نام شدگان اعزام خواهند شد.

اما در سال گذشته به علت آن که دولت بودجه ارزی سازمان را محدود نموده و ارز لازم را نداشتیم ناچار بودیم به دو شکل عمل کنیم: ۱- به مقداری که ارز به ما داده شده، زائر ببریم ۲- کمبود ارزی را با ثبت نام آزاد جبران کنیم.

پس از بحث و تبادل نظر با دست اندرکاران و مسؤولان کشور سرانجام راه دوم را برگزیدیم؛ زیرا با ثبت نام آزاد به تعداد محدود، هم مشکل کمبود ارز حل می‌شد و هم ما به همان تعداد سال گذشته زائر به حج می‌بردیم. بنابراین پولی که در ثبت نام آزاد گرفته شد هم کمک به دولت بود و هم به خواست تعدادی از عاشقان بیت‌الله الحرام پاسخ مثبت داده شد.

البته طبیعی است که ثبت نام جدید گلایه‌ها و انتقادهایی را به همراه داشت که جمع‌بندی و ارزیابی آن را در جلسه شورای حج مطرح خواهیم کرد و عزیزان ما هرگونه تصمیم بگیرند در سال جاری به آن عمل خواهیم کرد. امید است پس از تحقیق نمایندگان محترم، و روشن شدن مسائل ذهیت‌های بوجود آمده برطرف گردد و مردم عزیز ما در جریان این امر قرار بگیرند.

س- علت ثبت نام آزاد عمره مفرده چه بوده است؟

ج- همانگونه که می‌دانید سازمان حج و زیارت در سال ۶۳ برای عمره و سوره ثبت نام کرد که در مورد سوره سازمان به تعهدات خود عمل کرده و کلیه ثبت نام شدگان به سوره اعزام شده‌اند و ثبت نام سوره الآن به «روز» است و حداکثر تا یک ماه پس از ثبت نام انجام می‌شود.

لیکن در مورد عمره پولی را که ما از ثبت نام کنندگان دریافت کردیم بعنوان علی‌الحساب بوده است آن زمان حدود ۳۵۰ هزار نفر ثبت نام کردند که پس از تعطیلی حج و عمره تعداد زیادی پولشان را گرفتند و ما از ثبت نام شدگان قبلی حدود ۱۵۰ هزار نفر بیشتر در نوبت نداریم که به تدریج اعزام می‌شوند.

از طرف دیگر چون دولت برای سفر عمره نمی‌تواند سوبسید به مردم بدهد و هزینه‌های این سفر نسبت به سال ثبت نام افزایش چشمگیری پیدا کرده لذا مابه‌التفاوت هزینه‌ها را- البته با مراعات حال ثبت نام کنندگان قبلی- از زائران گرفتیم. و چون همین مقدار نیز فشار مالی به سازمان وارد می‌ساخت و از سوی دیگر آنان که قبلاً ثبت نام کرده بودند می‌خواستند با همسر، پدر، و یا فرزندان خود مشرف شوند و چون ثبت نام نکرده بودند نمی‌توانستند و یا کسانی بودند که امکانات لازم را داشتند لذا هم برای جبران هزینه‌ها و هم رفع مشکل مردم اقدام به ثبت نام آزاد نمودیم. البته در این زمینه نیز از طرف مردم انتقادات و پیشنهادات گوناگونی به ما رسیده که جمع‌بندی آن قرار است در جلسه شورا مطرح شود. یکی از پیشنهادات این است که ما دیگر ثبت نام آزاد نکنیم و اگر کسی خواست مشرف شود از آنان که قبلاً ثبت نام کرده‌اند فیش خریداری کنند البته این تنها یک پیشنهاد است و ممکن است آقایان آن را تصویب نکنند فقط خواستم بگویم که نظرات و پیشنهادات رسیده در دست بررسی است و انشاءالله اقدامات لازم صورت خواهد گرفت.

در مورد حج نیز در سال ۶۳ یک میلیون و یکصد هزار نفر ثبت نام کردند که ما آنان را به یکصد اولویت تقسیم کردیم هر اولویت ده هزار نفر که در سال گذشته تا اولویت ۴۸ اعزام شده‌اند و بقیه نیز بتدریج اعزام خواهند شد.

س- آیا شما فصلنامه میقات حج را مطالعه کرده‌اید؟ نظرتان درباره میقات چیست؟

ج- من همیشه آرزو داشتم مجله و یانشریه‌ای پرمحتوا و آبرومند در رابطه با حج و مسائل مربوط به آن منتشر شود، جای بسی افتخار است که این کار صورت گرفت و با حمایت‌های نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست حج، فصلنامه میقات حج منتشر گردید. تعداد چهار شماره‌ای که تاکنون منتشر شده بسیار غنی و پرمحتوا بوده و تا جایی که من اطلاع دارم مورد توجه دانشمندان و علماء و کارگزاران حج قرار گرفته است، البته در فکر من هست که در آینده مسائل مربوط به مدیران، خدمه، و امور اجرایی حج را نیز در فصلنامه منعکس کنیم و وسیله ارتباطی بسیار خوبی بین سازمان و کسانی که با سازمان حج کار می‌کنند باشد. از همه عزیزانی که در تهیه و تنظیم آن زحمت می‌کشند تشکر می‌کنم و آمادگی خود را جهت هرگونه همکاری و کمک اعلام می‌نمایم.

میقات: جناب آقای رضایی از اینکه در این مصاحبه شرکت فرمودید تشکر می‌کنیم و برای شما و همه دست اندرکاران امر حج آرزوی موفقیت داریم.

حجّ در آینه سفرنامه‌ها

سفرنامه ناصر خسرو

به کوشش: سید حسن اسلامی

«به جوزجانان شدم ... و پیوسته شراب خوردمی ... شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفتی: «چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند؟ اگر به هوش باشی. بهتر ... چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید.» گفتم که: «من این از کجا آرم؟» گفت: «جوینده یابنده باشد.» و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت.» ناصر خسرو

مردی دیوانی. کامران و برخوردار از جاه و مال و آسایش، پس از گذر از میانه عمر و افتادن در سراشی بی مرگ، ناگاه احساس ملال و بیهوده‌گویی می‌کند. به راه رفته خود واپس می‌نگرد. اما جز تباهی و پوچی نمی‌بیند. شغل خود را نومیدانه رها کرده، به گوشه‌ای می‌رود و برای فرار از واقعیت اندوهبار تن به شادخواری و خرد به باده می‌دهد و تا یک ماه کارش چنین است تا این که در شب خوابی می‌بیند که زندگیش را دگرگون می‌کند:

شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت: «چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند! اگر بهوش باشی بهتر ...» من جواب گفتم که: «حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند.» جواب دادی: «در بی‌خودی و بی‌هوشی راحتی نباشد. حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بی‌هوشی رهنمون باشد؛ بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید.» گفتم که: «من این از کجا آرم؟» گفت: «جوینده یابنده باشد.» و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت.» (۱)

این خواب و گفت و شنود او را یکسره از گذشته جدا می‌کند و به آینده روشن پیوندش می‌زند و مرد، برانگیخته از اثر آن، با خود می‌گوید: «از خواب دوشین بیدار شدم، اکنون باید از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم!» (۲) و بر آن می‌شود تا همه اعمال و افعال خود را بدل کند و از این رنج فرج یابد.

بدین ترتیب، تعلقات خود را فرو می‌هد. همراه با برادر کهنتر و غلام خود عزم مکه می‌کند و از طریق مصر به مکه می‌رود. چهار بار حج می‌کند و سرانجام از سفر هفت‌ساله خود باز می‌گردد و گزارش سفر خود را می‌نویسد و بر ایمان به میراث می‌نهد و نام خود را جاوید می‌سازد. ناصر خسرو.

ناصر: یک کتاب زندگی پر آشوب

۱- سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی مروزی، به کوشش نادر وزین‌پور، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۷۰، ص ۲.

۲- سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی مروزی، به کوشش نادر وزین‌پور، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۷۰، ص ۲.

ص: ۵۲

ناصر در سال ۳۹۴ ق در قبادیان بلخ زاده شد، علوم و معارف دوران خود را فراگرفت، قرآن را از حفظ داشت، ملل و نحل را آموخت و از نقاشی نیز بهره یافت و گاه از آن تکسب می‌کرد.

در جوانی به دربار امیران راه یافت و دربارهای محمود و مسعود غزنوی را دید و تا ۴۳ سالگی شغل دیوانی و دبیری داشت. در این سن دچار انقلاب روحی گشت و عزم سفر کرد. در مصر با فاطمیان از نزدیک آشنا شد و به مذهب آنان گروید و نزدیک به سه سال در آنجا اقامت کرد پس از پایان سفر، به عنوان مبلغ آنان، با سمت حجت جزیره خراسان بازگشت. زان پس همواره در حال اختفا و گریز بود و ناچار به یمگان از توابع بدخشان پناه برد و در آنجا همچنان در تنهایی و عزلت زیست تا آن که در سال ۴۸۱ ق از این جهان رخت بریست. (۱)

ناصر پس از بازگشت به خراسان خود را وقف آیین جدیدش کرد و یک دم از تبلیغ آن فروگذار نکرد. قدرت شعر و سلاح قلم را در این راه به کار گرفت و بر آثار خود صبغه باطنی زد.

آثار ناصر خسرو

ناصر برخوردار از علوم متعارف زمان خود، با طبعی شاعرانه و عقلی استدلالی و با تجربه سفر هفت ساله خود، یکسره به دفاع از آیین تازه خود برخاست و آثاری در تأیید مذهب اسماعیلی نوشت.

آثار ناصر کوششی است برای توجیه نظریات اسماعیلی و باطنیگری بر اساس اصول موضوعه روزگار خود. ناصر در این راه گاه تا حدّ زیرپا نهادن مسلمات عقل و خشک‌اندیشی فرقه گرایانه، پیش می‌رود و غیر باطنیان را کافر می‌شمارد. لیکن در مجموع آثارش از نظمی منطقی برخوردار است. عمده این آثار عبارتند از:

دیوان اشعار، خوان الإخوان، زادالمسافرین، وجه دین، گشایش و رهایش و سفرنامه.

سفرنامه

تنها اثر ناصر که از رنگ و بوی باطنیگری رهاست، سفرنامه است. تا آنجا که عده‌ای برآنند که او هنگام نوشتن گزارش سفر خود کمترین گرایشی به این آیین نداشته است. (۲)

ناصر پس از بازگشت از سفر، یادداشتهای خود را گردآوری کرده و سفرنامه‌اش را با بی‌نظری حیرت‌آوری تنظیم می‌کند. آن‌سان که امروزه از بهترین نمونه‌های نوشتن مشاهدات و عینیت‌گرایی به شمار می‌رود.

ناصر در این سفرنامه، از شغل خود و علت کناره‌گیری از آن و خواب بیدار کننده‌اش می‌آغازد و راهی را که رفته، شهرهایی را که دیده و حوادثی را که شنیده است یکایک توضیح می‌دهد و با شرح بازگشت از سفر به بلخ در سال ۴۴۴ ق گزارش خود را پایان می‌دهد.

ویژگیهای سفرنامه

ناصر کوشیده است تا در این کتاب از جاده صواب دور نشود و بدور از علایق خود و بی‌توجه به آنها حقایق را بازنمایاند. نتیجه این رویکرد آن است که کتابش به دلایل زیر مقبول خاص و عام است:

۱. صداقت و صمیمیت در بیان حقایق، حتی برضد خود.

در آغاز سفرنامه از باده‌خواری یکماهه خود سخن می‌گوید و این درس را از پیامبر اکرم - ص - به گوشمان می‌خواند که «قولوا

الحق ولو علی أنفسکم». (۳)

۲. رعایت اختصار و ایجاز و دوری از پرگویی و زیاده‌نویسی.

ناصر مشاهدات و مسموعات هفت ساله خود را تنها در حدود ۱۲۵ صفحه می‌گنجاند و این نشانه قدرت نویسنده بر استفاده بجا از کلمات است.

۳. مشاهده دقیق، توصیف و تصویر دیده‌های خود.

ناصر به سادگی از کنار اشیاء نمی‌گذرد، بلکه حق چشم و گوش را نیک ادا می‌کند و آن‌چنان دیده‌هایش را وصف می‌کند که گویی این ماییم که داریم مشاهدات خود را بازگو می‌کنیم. صاحب‌نظری در این مورد می‌گوید:

«کسی که وصف مکه و خانه کعبه و اعمال حج را به دقت از این کتاب خوانده باشد و زیارت بیت‌الله الحرام او را دست دهد، با وجود فاصله هزار ساله، در انجام دادن اعمال حج، از آنان که پیشتر به ادای این مراسم توفیق داشته‌اند بازپس نخواهد ماند.» (۴)

در این راه ناصر اطلاعات فراوانی در اختیار خواننده می‌گذارد. او را با جغرافیای شهرها، شیوه معماری، آداب دینی و اجتماعی، سازمانهای اداری، عادات مردم، مقیاسها و حتی مسأله آب و درجه بهره‌مندی از آن، آشنا می‌کند.

۴. نثر ساده و بدور از تعقید.

ناصر به زبان مکتوب چونان وسیله ارتباط و انتقال اطلاعات می‌نگرد. از این‌رو کمتر گرفتار و در بند بازیهای لفظی است و از آلودگیهای مترسلاانه و ادیبانه دور است. با این که ناصر خود ادیب و منشی است. لیک اینها موانع کار او نیستند. چنین است که کتابش پس از هزار سال خواندنی و مفهوم است. اگر گاه در متن کتاب نیز با کلمات یا جملاتی دشوار روبرو می‌شویم، به سبب بعد عهد است. در حقیقت این کلمات و عبارات در زمان نگارش کتاب کاملاً متداول بوده است.

۵. عینیت در نقل مطالب.

ناصر با آن که مسلمانی صافی اعتقاد است، دیدگاههای خود را در نقل مشاهدات و مسموعات دخالت نمی‌دهد و به اصطلاح امروزه پایبند «عینیت» است. این نکته. کتاب را- حتی برای مخالفان عقاید ناصر خسرو- خواندنی و خواستنی می‌کند. ویژگیهای فوق به اضافه موضوع کتاب و عواملی چند، موجب شده تا این کتاب بارها به چاپ رسد. ترجمه شود و مطمح نظر محققان قرار گیرد.

این کتاب تاکنون به شکل کامل، گزیده و محقق چاپ شده و ترجمه‌های عربی، ترکی، فرانسوی و انگلیسی از آن منتشر شده است.

(۵)

در این جا بخشهایی از سفرنامه را که مربوط به حج است نقل می‌کنیم:

«پس به مرو رفتم و از آن شغل که به عهده من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است. پس حسابی که بود جواب گفتم و از دنیاوی آن چه بود ترک کردم مگر اندک ضروری (ص ۴).

پس من از آن جا [مشهد خلیل در ده حبرون] به بیت المقدس آمدم و از بیت المقدس پیاده با جمعی که عزم سفر حجاز داشتند، برفتم. دلیل ما مردی جلد و پیاده و نیکوروی بود. او را ابوبکر همدانی می‌گفتند. به نیمه ذی‌القعدة سنه ثمان و ثلاثین و أربعمائه (۴۳۸) از بیت‌المقدس برفتم. سه روز را به جایی رسیدیم که آن را «ارعم» می‌گفتند. و از آن جا نیز آب روان و اشجار بود. به منزلی دیگر رسیدیم که آن را «وادی القری» می‌گفتند. و از آن جا به منزلی دیگر رسیدیم و از آن جا به ده روز به مکه رسیدیم.

و آن سال قافله از هیچ طرف نیامد و طعام یافت نمی‌شد. پس به سکه العطارین فرود آمدیم؛ برابر باب النبی - علیه السلام - روز دوشنبه به عرفات بودیم، مردم پرخطر بودند از عرب. چون از عرفات بازگشتم دو روز به مکه بایستادم و به راه شام، بازگشتم سوی بیت‌المقدس.

پنجم محرّم سنه تسع و ثلاثین و أربعمائه (۴۳۹) هلالیه به قدس رسیدیم.

شرح مکه و حج این جا ذکر نکردم، تا به حج آخرین، به شرح باز گویم. (صص ۴۴، ۴۳)
پس از بیت المقدس عزم کردم که در دریا نشینم و به مصر روم و باز از آن جا به مکه روم (ص ۴۶).

سفر دوم حج

در سنه تسع و ثلاثین و أربعمائه (۴۳۹) سَجَّلَ سلطان [مصر] بر مردم خواندند که امیر المؤمنین می فرماید که: «حجاج را امسال مصلحت نیست که سفر حجاز کنند، که امسال آن جا قحط و تنگی است و خلق بسیار مرده است. این معنی به شفقتِ مسلمانی می گویم.» و حجاج در توقّف ماندند. و سلطان جامه کعبه می فرستاد به قرار معهود- که هر سال دو نوبت جامه کعبه بفرستادی- و این سال چون جامه به راه قُلم گسیل کردند من با ایشان برفتم.

غزّه شهر ذی القعدة از مصر بیرون شدم و بیستم ماه به قلم رسیدیم و از آن جا کشتی برانیدیم، به پانزده روز به شهری رسیدیم که آن را جار می گفتند و بیست و دوم ماه بود. و از آن جابه چهار روز به مدینه رسول الله- صلی الله علیه و سلم- رسیدیم.

مدینه

مدینه رسول الله- علیه السلام- شهری است بر کناره صحرائی نهاده و زمین نمناک و شوره دارد و آب روان است اما اندک و خرماستان است. و آن جا قبله سوی جنوب افتاده است. و مسجد رسول الله- علیه الصلاة والسلام- چندان است که مسجد الحرام. و حظیره رسول الله- علیه السلام- در پهلوئ منبر مسجد است، چون رو به قبله نمایند جانب چپ؛ چنانکه چون خطیب از منبر ذکر پیغمبر- علیه السلام- کند و صلوات دهد، روی به جانب راست کند و اشاره به مقبره کند.

و آن خانه ای مخمس است و دیوارها از میان ستونهای مسجد بر آورده است و پنج ستون در گرفته است. و بر سر این خانه همچو حظیره کرده به دارافزین، تا کسی بدان جا نرود و دام در گشادگی آن کشید تا مرغ بر آن جا نرود. و میان مقبره و منبر هم حظیره ای است از سنگهای زُخام کرده، چون پیشگاهی، و آن را روضه گویند. و گویند آن بستانی از بُستانهای بهشت است؛ چه، رسول الله- علیه السلام- فرموده است: «بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنة.» و شیعه گویند: آن جا قبر فاطمه زهرا است- علیها السلام- و مسجد را دری است. و از شهر بیرون، سوی جنوب، صحرائی است و گورستانی است و قبر حمزه بن عبدالمطلب- رضی الله عنه- آن جاست. و آن موضع را قبور الشهداء گویند.

پس ما دو روز به مدینه مقام کردیم و چون وقت تنگ بود، برفتم. راه سوی مشرق بود. به دو منزل از مدینه کوه بود و تنگه هایی چون دره که آن را «جُحفه» می گفتند. و آن میقات مغرب و شام و مصر است؛ و میقات آن موضع باشد که حج را احرام گیرند. و گویند یک سال آن جا حجاج فرود آمده بود. خلقی بسیار، ناگاه سیلی در آمده و ایشان را هلاک کرد. و آن را بدین سبب «جحفه» نام کردند. و میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد، اما سنگ است و ما به هشت روز رفتیم.

مکه

یکشنبه، ششم ذی الحجه، به مکه رسیدیم. به باب الصفا فرو آمدیم. و این سال به مکه قحطی بود. چهار من نان به یک دینار نیشابوری بود. و مجاوران از مکه می رفتند. و از هیچ طرف حاج نیامده بود. روز چهارشنبه به یاری حق- سبحانه و تعالی- به عرفات حج بگزاردیم. و دو روز به مکه بودیم. و خلق بسیار از گرسنگی و بیچارگی از حجاز روی بیرون نهادند به هر طرف. و در این نوبت شرح حج و وصف مکه نمی گویم، تا دیگر نوبت که بدین جا رسم. که نوبت دیگر، شش ماه مجاور بودم، و آن چه دیدم به شرح بگویم (صص ۷۲-۶۹).

سفر سوم حج

و در رجب سنه أربعین و أربعمائه (۴۴۰) دیگر بار مثال سلطان بر خلق خواندند که: «به حجاز قحطی است و رفتن حجاج مصلحت نیست. بر خویشان ببخشایند. و آن چه خدای، تعالی فرموده است بکنند.» اندرین سال نیز حاج نرفتند. و وظیفه سلطان را- که هر

سال به حجاز فرستادی- البته قصور و احتباس نبودی و آن جامه کعبه و از آن خدم و حاشیه و امرای مکه و مدینه و صلّه امیر مکه و مشاخره او- هر ماه سه هزار دینار- و اسب و خلعت بود، به دو وقت فرستادی.

در این سال شخصی بود که او را قاضی عبدالله می گفتند و به شام قاضی بود، این وظیفه به دست و صحبت او روانه کردند و من با وی برفتم به راه قُزّم و این نوبت کشتی به جار رسید، بیست و پنجم ذی القعدة، و حج نزدیک تنگ در آمده، اشتری به پنج دینار بود، به تعجیل برفتم.

هشتم ذی الحجه به مکه رسیدم و به یاری حق- سبحانه و تعالی- حج بگزاردم. (صص ۷۴ و ۷۵).

و من چون حج بکردم، باز به جانب مصر برفتم، که کتب داشتم آن جا، و نیت باز آمدن نداشتم (ص ۷۶).

سفر چهارم حج

اکنون شرح بازگشتن خویش به جانب خانه، به راه مکه- حرسها الله تعالی من الآفات- از مصر باز گویم. در قاهره نماز عید بکردم، و سه شنبه چهاردهم ذی الحجه، سنه احدی و أربعین و أربعمائه (۴۴۱) از مصر در کشتی نشستیم و به راه صعید الاعلی روانه شدم (ص ۷۹).

جدّه

جدّه شهری بزرگ است و باره‌ای حصین دارد، بر لب دریا، و در او پنج هزار مرد باشد. بر شمال دریا نهاده است و بازارهای نیک دارد و قبله مسجد آدینه سوی مشرق است و بیرون از شهر هیچ عمارت نیست، الا مسجدی که معروف است به مسجد رسول الله- علیه الصلاة والسلام- و دو دروازه است شهر را: یکی سوی مشرق که رو با مکه دارد و دیگر سوی مغرب که رو با دریا دارد ... و از آن جا تا مکه دوازده فرسنگ است. و امیر جدّه بنده امیر مکه بود و او را تاج المعالی بن اُبی الفتوح می گفتند و مدینه را هم امیر، وی بود. و من نزدیک امیر جدّه شدم و با من کرامت کرد و آن قدر باجی که به من می رسید از من معاف داشت و نخواست، چنانکه از دروازه مسلم گذر کردم، به مکه نوشت که: «این مردی دانشمند است از وی چیزی نشاید بستن.»

روز آدینه، نماز دیگر، از جدّه برفتم. یکشنبه سلخ جمادی الآخره به در شهر مکه رسیدیم. و از نواحی حجاز و یمن خلق بسیار، عمره را، در مکه حاضر باشند، اول رجب؛ و آن موسمی عظیم باشد و عید رمضان همچنین. و به وقت حج بیایند. و چون راه ایشان نزدیک و سهل است، هر سال سه بار بیایند.

صفت شهر مکه- شرفها الله تعالی-

شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است بلند و از هر جانب که به شهر روند تا به مکه نرسند نتوان دید. و بلندترین کوهی که به مکه نزدیک است کوه ابوقییس است و آن چون گنبدی گرد است، چنانکه اگر از پای آن تیری بیندازند بر سر رسد. و در مشرقی شهر افتاده است، چنانکه چون در مسجد حرام باشند، به دی ماه، آفتاب از سر آن برآید. و بر سر آن میلی است از سنگ برآورده. گویند ابراهیم- علیه السلام- برآورده است. و این عرصه که در میان کوه است شهر است؛ دو تیر پرتاب در دو بیش نیست و مسجد الحرام به میانه این فراخائی اندر است. و گرد بر گرد مسجد حرام شهر است و کوچه‌ها و بازارها. و هر کجا رخنه‌ای به میان کوه در است، دیوار باره ساخته‌اند و دروازه بر نهاده. و اندر شهر هیچ درخت نیست مگر بر در مسجد حرام، که سوی مغرب است، شده. و از مسجد حرام بر جانب مشرق بازاری بزرگ کشیده است، از جنوب سوی شمال. و بر سربازار، از جانب جنوب، کوه ابوقییس است و دامن کوه ابوقییس «صفا» است؛ و آن چنان است که دامن کوه را همچون درجات بزرگ کرده‌اند و سنگها به ترتیب رانده که بر آن آستانه‌ها روند خلق و دعا کنند. و به آخر بازار، از جانب شمال، کوه مروه است و آن اندک بالای است و بر او خانه‌های بسیار ساخته‌اند و در میان شهر است. و در این بازار بدونند از این سر تا بدان سر، و آن چه گویند «صفا و مروه کنند» آن است و چون کسی عمره خواهند کرد. اگر از جای دور آید، به نیم فرسنگی مکه هر جا میله‌ها کرده‌اند و مسجدها ساخته، که عمره را، از آن جا

احرام گیرند. و احرام گرفتن آن باشد که جامه دوخته از تن بیرون کنند و ازاری بر میان بندند و ازاری دیگر یا چادری بر خویشتن درپيچند و به آوازی بلند می‌گویند که: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ...» و سوی مکه می‌آیند. و اگر کسی به مکه باشد و خواهد که عمره کند، تا بدان میله‌ها بروند و از آن جا احرام گیرد و لبیک می‌زند و به مکه در آید به نیت عمره و چون به شهر آید به مسجد حرام در آید و نزدیک خانه رود و بر دست راست بگردد، چنانکه خانه بر دست چپ او باشد و بدان رکن شود که: حجرالاسود در اوست، و حجر را بوسه دهد، و از حجر بگذرد، و بر همان ولا بگردد، و باز به حجر رسد، و بوسه دهد: یک طَوْف باشد. و بر این ولا هفت طوف بکند: سه بار به تعجیل بدود و چهار بار آهسته برود. و چون طواف تمام شد، به مقام ابراهیم - علیه السلام - رود - که برابر خانه است - و از پس مقام بایستد، چنانکه مقام مابین او و خانه باشد، و آنجا دو رکعت نماز بکند: آن را نماز طواف گویند. پس از آن، در خانه زمزم شود، و از آن آب بخورد، یا به روی بمالد. و از مسجد حرام به باب الصفا بیرون شود - و آن دری است از درهای مسجد، که چون از آنجا بیرون شوند کوه صفاست - بر آن آستانه‌های کوه صفا شود، و روی به خانه کند، و دعا کند - و دعا معلوم است. چون خوانده باشد، فرو آید، و در این بازار سوی مروه برود و آنچنان باشد که از جنوب سوی شمال رود و در این بازار که می‌رود بر درهای مسجد حرام می‌گردد. و اندرین بازار - آنجا که رسول، علیه الصلوة و السلام، سعی کرده است و شتافته، و دیگران را شتاب فرموده - گامی پنجاه باشد. بر دو طرف این موضع، چهار مناره است از دو جانب، که مردم که از کوه صفا به میان آن دو مناره رسند، از آنجا بشتابند تا میان دو مناره دیگر، که از آن طرف بازار باشد. و بعد از آن آهسته روند تا به کوه مروه. و چون به آستانه‌ها رسند، بر آنجا روند، و آن دعا که معلوم است بخوانند، و باز گردند. و دیگر بار در همین بازار در آید، چنانکه چهار بار از صفا به مروه شوند و سه بار از مروه به صفا، چنانکه هفت بار از آن بازار گذشته باشند. چون از کوه مروه فرود آید، همانجا بازاری است، بیست دکان روی به روی باشند، همه حجام نشسته، موی سر تراشند. چون عمره تمام شد و از حرم بیرون آید، در این بازار بزرگ که سوی مشرق است در آید. و آن را سوق العطارین گویند: بناهای نیکوست و همه دارو فروشان باشند. و در مکه دو گرمابه است، فرش آن سنگ سبز، که فسان می‌سازند. و چنان تقدیر کردم که در مکه دوهزار مرد شهری بیش نباشد. باقی قریب پانصد مرد غربا و مجاوران باشند. و در آن وقت خود قحط بود و شانزده من گندم به یک دینار مغربی و مبلغی از آنجا رفته بودند. و اندر شهر مکه اهل هر شهری را از بلاد خراسان، و ماوراءالنهر، و عراق، و غیره، سراها بوده، اما اکثر آن خراب بود و ویران. و خلفای بغداد عمارت‌های بسیار و بناهای نیکو کرده‌اند آنجا. و در آن وقت که ما رسیدیم، بعضی از آن خراب شده بود و بعضی ملوک ساخته بودند.

آب چاه‌های مکه، همه، شور و تلخ باشد، چنانکه نتوان خورد، اما حوضها و مصانع بزرگ بسیار کرده‌اند، که هر یک از آن به مقدار ده هزار دینار برآمده باشد. و آن وقت به آب باران که از دره‌ها فرو می‌آید پر می‌کرده‌اند. و در آن تاریخ که ما آنجا بودیم تهی بودند. و یکی امیر عدن بود، و او را پسر شاد دل می‌گفتند، آبی در زیرزمین به مکه آورده بود، و اموال بسیار بر آن صرف کرده، و در عرفات بر آن کشت و زرع کرده بودند. و آن آب را بر آنجا بسته بودند و پالیزها ساخته و اندکی به مکه می‌آمد و به شهر نمی‌رسید. و حوضی ساخته‌اند که آن آب در آنجا جمع می‌شود. و سقایان آن را برگیرند و به شهر آورند و فروشند. و به راه برقه، به نیم فرسنگی، چاهی است که آن را بئر الزاهد گویند. آنجا مسجدی نیکوست. آب آن چاه خوش است و سقایان از آنجا نیز بیاورند و به شهر بفروشند.

۱- ناصر وصف حال خود و دشمنان خود را طی قصیده بلندی بیان داشته است که قسمتی از آن چنین است:

بگذر ای باد دل افروز خراسانی بر یکی مانده به میمگان دره زندانی

اندر این تنگی بی راحت بنشسته خالی از نعمت وز ضیعت و دهقانی

بی گناهی شده همواره بر او دشمن ترک و تازی و عراقی و خراسانی
بهنه جویان و جز این هیچ بهانه نه که تو بد مذهبی و دشمن یارانی

آن همی گوید امروز مرا بد دین که بجز نام نداند ز مسلمانی

باده پخته حلال است به نزد تو که تو بر مذهب یوسف و نعمانی
کتب حیلت چون آب زبرداری مفتی بلخ و نشابور و هری زانی

برای تفصیل بیشتر درباره این قصیده رک: یوسفی، غلامحسین. چشمه روشن: دیداری با شاعران تهران، علمی، ۱۳۶۹ صص ۸۹-۷۹.

۲- ره آورد سفر، گزیده سفرنامه ناصر خسرو. تصحیح و توضیح سید محمود دبیرسیاقی تهران، سخن، ۱۳۷۰، ص ۱۹.

۳- سفرنامه، ص ۲.

۴- سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی مروزی، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی تهران، زوار، ۱۳۵۶ ص ۳۹.

۵- برای کسب اطلاعات بیشتر درباب چاپهای این کتاب، بنگرید به: تحلیل سفرنامه ناصر خسرو از جعفر شعار تهران، قطره، ۱۳۷۱ ص ۲۸.

ص: ۵۳

هوای مکه عظیم گرم باشد. و آخر بهمن ماه قدیم، خیار و با درنگ و بادنجان تازه دیدم آنجا. و این نوبت چهارم که به مکه رسیدم، غره رجب سنه اثنی و اربعین و اربعمائه (۴۴۲) تا بیستم ذی‌الحجه به مکه مجاور بودم. پانزده فروردین قدیم انگور رسیده بود، و از رُستا به شهر آورده بودند، و در بازار می‌فروختند. و اول اردیبهشت خربزه فراوان رسیده بود و خود همه میوه‌ها به زمستان آنجا یافت شود و هرگز خالی نباشد (صص ۸۸-۸۵).

صفت مسجد الحرام و بیت کعبه گفته‌ایم که خانه کعبه در میان مسجد حرام، و مسجد حرام در میان شهر مکه، و طول آن از مشرق به مغرب است و عرض آن از شمال به جنوب. اما دیوار مسجد قائمه نیست و رکنها در مالیده است تا به مدورّی مایل است؛ زیرا که چون در مسجد نماز کنند، از همه جوانب، روی به خانه باید کرد. و آنجا که مسجد طولانی‌تر است از باب ابراهیم - علیه السلام - است تا به باب بنی‌هاشم: چهارصد و بیست و چهار ارش است. و عرضش از باب الندوه، که سوی شمال است، تا به باب‌الصفاء، که سوی جنوب است؛ و فراختر جایش سیصد و چهار ارش است. و به سبب مدورّی، جایی تنگتر نماید و جایی فراختر. و همه گرد بر گرد مسجد، سه رواق است به پوشش، به عمودهای رخام برداشته‌اند، و میان سرای را چهارسو کرده، و درازای پوشش که به سوی ساحت مسجد است به چهل و پنج طاق است، و پهنایش به بیست و سه طاق، و عمودهای رخام تمامت صد و هشتاد و چهار است. و گفتند این همه عمودها را خلفای بغداد فرمودند از جانب شام به راه دریا بردن. و گفتند چون این عمودها به مکه رسانیدند، آن ریسمانها که در کشتیها و گردونه‌ها بسته بودند و پاره شده بود، چون بفروختند از قیمت آن شصت هزار دینار مغربی حاصل شد. و از جمله آن عمودها یکی در آنجاست که باب‌الندوه گویند: ستونی سرخ رُخامی است. گفتند این ستون را همسنگ دینار خریده‌اند. و به قیاس، آن یک ستون سه‌هزار من بود.

مسجد حرام را هیجده در است، همه به طاقها ساخته‌اند بر سر ستونهای رخام، و بر هیچ کدام در نشانده‌اند که فراز توان کرد. بر جانب مشرق چهار در است. از گوشه شمالی باب‌النبی، و آن به سه طاق است بسته. و هم بر این دیوار - گوشه جنوبی - دری دیگر است که آن را هم باب‌النبی گویند. و میان آن دو در صد ارش بیش است. و این در به دو طاق است. و چون از این در بیرون شوی بازار عطاران است که خانه رسول - علیه السلام - در آن کوی بوده است، و بدان در به نماز اندر مسجد شدی. و چون از این در بگذری هم بر این دیوار مشرقی باب‌علی - علیه السلام - است. و این، آن در است که امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در مسجد رفتی به نماز. و این در به سه طاق است. و چون از این در بگذری بر گوشه مسجد مناره‌ای دیگر است بر سر سعی: از آن مناره که باب بنی‌هاشم است تا بدینجا بیاید شتافتن و این مناره هم از آن چهارگانه مذکور است.

و بر دیوار جنوبی که آن طول مسجد است هفت در است: نخستین بر رکن - که نیم گرد کرده‌اند - باب‌الدقاقین است، و آن به دو طاق است. و چون اندکی به جانب غربی بروی، دری دیگر است به دو طاق، و آن را باب‌الفسانین گویند. و همچنان قدری دیگر بروند باب‌الصفاء گویند. و این در را پنج طاق است، و از همه این طاق‌های میانین بزرگتر است، و [هر] جانب او دو طاق کوچک. و رسول الله - علیه السلام - از این در بیرون آمده است که به صفا شود و دعا کند. و عتبه این طاق میانین سنگی سپید است عظیم، و سنگی سیاه بوده است که رسول - علیه السلام - پای مبارک خود بر آنجا نهاده است. و آن سنگ نقش قدم متبرک او - علیه السلام - گرفته و آن نشان قدم را از آن سنگ سیاه بریده‌اند، و در آن سنگ سپید ترکیب کرده، چنانکه سر انگشتهای پا اندرون مسجد دارد. و حجاج، بعضی، روی بر آن نشان قدم نهند و بعضی پای، تبرک را، و من روی بر آن نشان نهادن واجبتر دانستم. و از باب‌الصفاء سوی مغرب مقداری دیگر بروند، باب‌الطوی است به دو طاق، و از آنجا مقداری دیگر بروند باب‌التمارین به دو طاق، و چون از آن بگذرند باب‌المعامل به دو طاق، و برابر این، سرای ابوجهل است که اکنون مستراح است.

بر دیوار مغربی که آن عرض مسجد است سه در است: نخست آن گوشه‌ای که با جنوب دارد با عروه به دو طاق است. به میانه این

ضلع، باب ابراهیم - علیه السلام - است به سه طاق.

و بر دیوار شمالی که آن طول مسجد است چهار در است. بر گوشه مغربی باب الوسیط است به یک طاق. چون از آن بگذری سوی مشرق باب العجله است به یک طاق. و چون از آن بگذری، به میانه ضلع شمالی، باب الندوه است به دو طاق. و چون از آن بگذری باب المشاوره است به یک طاق.

و چون به گوشه مسجد رسی، شمالی مشرقی، دری است، باب بنی شیبه گویند.

و خانه کعبه به میان ساحت مسجد است، مربع طولانی، که طولش از شمال به جنوب است و عرضش از مشرق به مغرب. و طولش سی ارش است و عرض شانزده. و در خانه سوی مشرق است. و چون در خانه روند، رکن عراقی بر دست راست باشد و رکن حجرالاسود بر دست چپ. و رکن مغربی جنوبی را رکن یمانی گویند، و رکن شمالی مغربی را رکن شامی گویند. و حجرالاسود در گوشه دیوار به سنگی بزرگ اندر ترکیب کرده‌اند و در آنجا نشانده، چنانکه چون مردی تمام قامت بایستد با سینه او مقابل باشد. و حجرالاسود به درازی بدستی چهار انگشت باشد و به عرض هشت انگشت باشد، و شکلش مدور است. و از حجرالاسود تا در خانه چهار ارش است و آنجا را که میان حجرالاسود و در خانه است ملترم گویند. در خانه از زمین به چهار ارش برتر است، چنانکه مردی تمام قامت، بر زمین ایستاده، بر عتبه رسد. و نردبان ساخته‌اند از چوب، چنانکه به وقت حاجت در پیش در نهند، تا مردم بر آن بر روند و در خانه روند. و آن چنان است که به فراخی، ده متر بر پهلو هم به آنجا بتوانند رفت و فرود آیند. و زمین خانه بلند است بدین مقدار که گفته شد.

صفت در کعبه: دری است از چوب ساج، به دو مصراع، و بالای در شش ارش و نیم است. و پهنای هر مصراعی یک گز و سه چهار یک، چنانکه هر دو مصراع سه گز و نیم باشد. و روی در، و در فراز هم، نبشته و بر آن نقره کاری دایره‌ها و کتابتها نقاشی منبت کرده‌اند، و کتابتهای بزرگ کرده، و سیم سوخته در رانده، و این آیت را تا آخر بر آنجا نوشته: «انَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ ... الايه». و دو حلقه نقرگین بزرگ که از غزنین فرستاده‌اند بر دو مصراع در زده، چنانکه دست هر کس که خواهد بدان نرسد. و دو حلقه دیگر نقرگین، خردتر از آن، هم بر دو مصراع در زده، چنانکه دست هر کس که خواهد بدان رسد. و قفل بزرگ از نقره بر این دو حلقه زیرین بگذارنیده که بستن در به آن باشد، و تا آن قفل برنگیرند در گشوده نشود.

صفت اندرون کعبه

عرض دیوار، یعنی ثخانتش شش شبو است. و زمین خانه را فرش از رخام است، همه سپید. و در خانه سه خلوت کوچک است بر مثال دکانها: یکی مقابل در، و دو بر جانب و شمال. و ستونها که در خانه است و در زیر سقف زده‌اند همه چوبین است، چهار سو تراشیده، از چوب ساج، الا یک ستون مدور است. و از جانب شمال تخته سنگی رخام سرخ است طولانی که فرش زمین است. و می گویند که رسول - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام - بر آنجا نماز کرده است. و هر که آن را شناسد جهد کند که نماز بر آنجا کند.

و دیوار خانه همه به تخته‌های رخام پوشیده است از الوان. و بر جانب غربی، شش محراب است از نقره ساخته، و به میخ بر دیوار دوخته. هر یکی به بالای مردی، به تکلف بسیار، از زرکاری و سواد سیم سوخته و چنان است که این محرابها از زمین بلندتر است. و مقدار چهار ارش دیوار خانه از زمین برتر نهاده است، و بالاتر از آن، همه دیوار از رخام است تا سقف، به نقارت و نقاشی کرده و اغلب به زر پوشیده هر چهار دیوار.

و در آن سه خلوت که صفت کرده شد، که یکی در رکن عراقی است و یکی در رکن شامی و یکی در رکن یمانی، در هر بیغوله، دو تخته چوبین به مسمار نقره بر دیوارها دوخته‌اند، و آن تخته‌ها از کشتی نوح - عَلَيْهِ السَّلَام - است. هر تخته پنج گز طول و یک گز عرض دارد. و در آن خلوت که قفای حجرالاسود است دیبای سرخ در کشیده‌اند. و چون از در خانه در روند، بر دست راست، زاویه خانه چهارسو کرده، مقدار سه گز در سه گز. و در آنجا درجه‌ای است که آن راه بام خانه است. و دری نقرگین، به یک

طبقه، بر آنجا نهاده و آن را «باب الرُحمة» خوانند. و قفلِ نقرگین بر او نهاده باشد. و چون بر بام شدی دری دیگر است افکنده همچون درِ بامی؛ هر دو رویِ آن در، نقره گرفته. و بام خانه به چوب پوشیده است، و همه پوشش را به دیبا در گرفته، چنانکه چوب هیچ پیدا نیست. و بر دیوار پیش خانه از بالای چوبها کتابه‌ای است زرین بر دیوار آن دوخته، و نام سلطان مصر بر آنجا نوشته که مکه گرفته، و از دست خلفای بنی‌عبّاس بیرون برده، و آن العزیزُلمَدینُ اللهُ بوده است. و چهار تخته نقرگین بزرگ دیگر هست برابر یکدیگر، هم بر دیوارخانه دوخته، به مسمارهای نقرگین، و بر هر یک نام سلطانی از سلاطین مصر نوشته، که هر یک از ایشان به روزگار خود، آن تخته‌ها فرستاده‌اند. و اندر میان ستونها سه قندیل نقره آویخته است. و پشت خانه به رُخامِ یمانی پوشیده است، که همچون بلور است. و خانه را چهار روزن است به چهار گوشه. و بر هر روزنی از آن، تخته‌ای آبگینه نهاده که خانه بدان روشن است، و باران فرو نیاید. و ناودانِ خانه از جانب شمال است. بر میانه جای. و طول ناودان سه گز است، و سرتاسر به زر نوشته است. و جامه‌ای که خانه بدان پوشیده بود، سپید بود و به دو موضع طراز داشت، [هر] طرازی را یک گز عرض، و میان هر دو طراز ده گز به تقریب، و زیر و بالا- به همین قیاس، چنانکه به واسطه دو طراز علوّ خانه به سه قسمت بود و هر یک به قیاس ده گز، و بر چهار جانب جامه، محرابهای رنگین بافته‌اند و نقش کرده، به زر رشته و پرداخته، و بر هر دیواری سه محراب: یکی بزرگ در میان، و دو کوچک بر دوطرف؛ چنانکه بر چهار دیوار دوازده محراب است.

حِجْر اسماعیل: بر آن خانه، بر جانب شمال، بیرونِ خانه دیواری ساخته‌اند مقدار یک گز و نیم؛ و هر دو سر دیوار تا نزدیک ارکان خانه برده، چنانکه این دیوار مقوَّس است چون نصف دایره‌ای. و میانجای این دیوار از دیوارِ خانه مقدار پانزده گز دور است. و دیوار و زمین این موضع مرخّم کرده‌اند به رُخامِ خانه مقدار پانزده گز است. و دیوار و زمین این موضع مرخّم کرده‌اند به رُخامِ ملوّن و منقّش. و این موضع را حِجْر گویند. و آب ناودانِ بامِ خانه در این حِجْر ریزد. و در زیر ناودان، تخته سنگی سبز نهاده است، بر شکل محرابی، که آب ناودان بر آن افتد. و آن سنگ چندان است که مردی بر آن نماز تواند کردن.

مقام ابراهیم: و مقام ابراهیم- علیه السلام- از خانه سوی مشرق است. و آن سنگی است که نشانِ دو قدم ابراهیم- علیه السلام- بر آنجاست. و آن را در سنگی دیگر نهاده است و غلاف چهارسو کرده، که به بالای مردی باشد، از چوب، به عمل هر چه نیکوتر و طلبهای نقره برآورده و آن غلاف را دو جانب به زنجیرها در سنگهای عظیم بسته، و دو قفل بر آن زده، تا کسی دست بدان نکند و میان مقام و خانه سی ارش است.

چاه زمزم:

بئر زمزم از خانه کعبه هم سوی مشرق است، و بر گوشه حجرالاسود است. و میان بئر زمزم و خانه چهل و شش ارش است. و فراخی چاه سه گز و نیم در سه گز و نیم است. و آبش شوری دارد لیکن بتوان خورد. و سر چاه را حظیره کرده‌اند از تخته‌های رُخام سپید، بالای آن، دو ارش. و چهار سویِ خانه زمزم آنها کرده‌اند که آب در آن ریزند و مردم وضو سازند. و زمینِ خانه زمزم را مشبک چوبی کرده‌اند تا آب که می‌ریزند فرو می‌رود. و در این خانه سوی مشرق است. و برابرِ خانه زمزم، هم از جانب مشرق، خانه‌ای دیگر است مرتّب، و گنبدی بر آن نهاده، و آن را سقایه الحاج گویند. اندر آنجا خُمها نهاده باشد که حاجیان از آنجا آب خورند. و از این سقایه الحاج سوی مشرق خانه‌ای دیگر است طولانی، و سه گنبد بر سر آن نهاده است، و آن را خزانه الزیت گویند، اندر او شمع و روغن و قنادیل باشد. و گرد بر گرد خانه کعبه ستونها فرو برده‌اند. و بر سر هر دو ستون چوبها افکنده و بر آن تکلفات کرده از نقارت و نقش، و بر آن حلقه‌ها و قلابها آویخته تا، شب، شمعها و چراغها بر آنجا نهند و قندیل آویزند؛ و آن را مشاعل گویند. و میان دیوارِ خانه کعبه و این مشاعل- که ذکر شد- صد و پنجاه گز باشد، و آن طوافگاه است. و جمله خانه‌ها که در ساحتِ مسجد الحرام است، بجز کعبه معظّم- شَرَفَهَا اللهُ تَعَالَى- سه خانه است: یکی خانه زمزم و دیگر سقایه الحاج و دیگر خزانه الزیت. و اندر پوشش که بر گردِ مسجد است، پهلوی دیوار، صندوقهاست از آن هر شهری از بلاد مغرب و مصر و شام و روم و عراقین و خراسان

و ماوراءالنهر و غیره. و به چهار فرسنگی از مکه، ناحیتی است از جانب شمال، که آن را برقه گویند: امیر مکه آنجا نشیند با لشکری که او را باشد. و آنجا آب روان و درختان است. و آن ناحیتی است در مقدار دو فرسنگ طول و همین مقدار عرض. و من در این سال، از اول رجب، به مکه مجاور بودم. و رسم ایشان است که مدام در ماه رجب هر روز در کعبه بگشایند، بدان وقت که آفتاب برآید.

صفت گشودن در کعبه - شَرَّفَهَا اللَّهُ تَعَالَى :-

کلید خانه کعبه، گروهی از عرب دارند که ایشان را بنی شیبیه گویند، و خدمت خانه ایشان کنند. و از سلطان مصر ایشان را مشاخره و خلعت بودی. و ایشان را رئیسی است که کلید به دست او باشد، و چون او بیاید پنج شش کس دیگر با او باشند. چون بدانجا رسند از حاجیان مردی ده بروند و آن نردبان - که صفت کرده‌ایم - برگیرند و بیارند و پیش در نهند. و آن پیر بر آنجا رود و بر آستانه بایستد. و دو تن دیگر بر آنجا روند و جامه و دیبای در را باز کنند. یک سر از آن، یکی از این دو مرد بگیرد، و سری مردی دیگر، همچون لباده‌ای که آن پیر را پوشند که در گشاید. و او قفل بگشاید و از آن حلقه‌ها بیرون کند. و خلقی از حاجیان پیش در خانه ایستاده باشند. و چون در باز کنند، ایشان دست به دعا بردارند و دعا کنند. و هر که در مکه باشد، چون آواز حاجیان بشنود، داند که در حَرَم گشودند: همه خلق به یکبار به آوازی بلند دعا کنند، چنانکه غلغله‌ای عظیم در مکه افتد. پس آن پیر در اندرون شود - و آن دو شخص همچنان آن جامه می‌دارند - و دو رکعت نماز کند، و بیاید، و هر دو مصراع در باز کند، و بر آستانه بایستد، و خطبه بخواند - به آوازی بلند - و بر رسول‌الله - علیه الصلوٰه و السّلام - صلوات فرستد و بر اهل بیت او. آن وقت آن پیر و یاران او بر دو طرف در خانه بایستد. و حاج در رفتن گیرند، و به خانه در می‌روند، و هر یک دو رکعت نماز می‌کنند و بیرون می‌آیند، تا آن وقت که نیمروز نزدیک آید. و در خانه که نماز کنند، رو به در کنند و به دیگر جوانب نیز رواست. وقتی که خانه پر مردم شده بود که دیگر جای نبود که در روند، مردم را شمردم، هفتصد و بیست مرد بودند.

مردم یمن که به حج آیند، عامه آن، چون هندوان، هر یک لنگی بریسته، و موها فرو گذاشته، و ریشها بافته، و هر یک کتاره قطفی، چنانکه هندوان، در میان زده. و گویند اصل هندوان از یمن بوده است. و کتاره قتاله بوده است معرّب کرده‌اند. و در میان شعبان و رمضان و شوال، روزهای دوشنبه و پنجشنبه و آدینه، در کعبه بگشایند. و چون ماه ذی‌القعدة در آید دیگر در کعبه باز نکنند.

عمره جعرانه:

به چهار فرسنگی مکه، از جانب شمال، جایی است، آن را جعرانه گویند. مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - آنجا بوده است و با لشکری. شانزدهم ذی‌القعدة از آنجا احرام گرفته است و به مکه آمده و عمره کرده. و آنجا دو چاه است: یکی را بئر الرسول گویند و یکی را بئر علی بن ابی طالب - صلوات الله علیهما - و هر دو چاه را آب تمام خوش باشد. و میان هر دو چاه ده گز باشد. و آن سنت برجا دارند و بدان موسم، آن عمره بکنند. و نزدیک آن چاهها کوهپاره‌ای است که بدان موضع گُوها در سنگ افتاده است همچو کاسه‌ها. گویند پیغمبر - علیه الصلوٰه و السلام - به دست خود در آن گُو آرد سرشته است. خلق که آنجا روند در آن گُوها آرد سرشند با آن آب چاهها. و همانجا درختان بسیار است، هیزم بکنند و نان پزند و به تبرک به ولایتها برند. و همانجا کوهپاره‌ای بلند است که گویند بلال حبشی بر آنجا بانگ نماز گفته است، مردم بر آنجا روند و بانگ نماز گویند. و در آن وقت که من آنجا رفتم غلبه‌ای بود که زیادت از هزار شتر عماری در آنجا بود تا به دیگر چه رسد.

عرفات:

و از مصر تا مکه، بدین راه که این نوبت آمدم، سیصد فرسنگ بود، و از مکه تا یمن دوازده فرسنگ. و دشت عرفات در میان کوههای خُرد است چون پشته‌ها. و مقدار دشت دو فرسنگ است در دو فرسنگ. در آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم - علیه

السلام- کرده است؛ و این ساعت منبری خراب از خشت مانده است؛ و چون وقت نماز پیشین شود، خطیب بر آنجا رود و خطبه جاری کند؛ پس بانگ نماز بگویند و دو رکعت نماز به جماعت، به رسم مسافران بکنند. و همه در آن وقت قامتی نماز بگویند و دو رکعت دیگر نماز به جماعت بکنند. پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند.

جَبَلُ الرَّحْمَةِ:

به یک فرسنگی آنجا کوهی خرد سنگین است که آن را جَبَلُ الرَّحْمَةِ گویند. بر آنجا بایستند و دعا کنند تا آن وقت که آفتاب فرو رود.

و پسر شاد دل، که امیر عدن بود، آب آورده بود از جای دور و مال بسیار بر آن خرج کرده، و آب را از آن کوه آورده و به دشت عرفات برده، و آنجا حوضها ساخته که در ایام حج پر آب کنند تا حاج را آب باشد. و هم این شاددل بر سرِ جَبَلِ الرَّحْمَةِ چهار طاقی ساخته عظیم که روز و شب عرفات بر گنبد آن خانه چراغها و شمعه‌های بسیار بنهند که از دو فرسنگ بتوان دید. چنین گفتند که امیر مکه از او هزار دینار بستد که اجازت داد تا آن خانه بساخت.

مشعر الحرام

نهم ذی الحجه سنه اثنی و اربعین و اربعمائه (۴۴۲) حج چهارم به یاری خدای، سُبحانَهُ و تَعَالَى، بگزاردم. و چون آفتاب غروب کرد حاج و خطیب از عرفات بازگشتند، و یک فرسنگ بیامدند تا به مشعر الحرام. و آنجا را مزدلفه گویند. بنایی ساخته‌اند خوب، همچون مقصوره، که مردم آنجا نماز کنند و سنگ رجم را که به مینا اندازند از آنجا بگیرند. و رسم چنان است که آن شب، یعنی شب عید، آنجا باشند، و بامداد نماز کنند، و چون آفتاب طلوع کند، به مینا روند. و حاج آنجا قربان کنند. و مسجدی بزرگ است آنجا که آن مسجد را خیف گویند. و آن روز خطبه و نماز عید کردن به مینا رسم نیست، و مصطفی - صلی الله علیه وسلم - نفرموده است. روز دهم به مینا باشند و سنگ بیندازند و شرح آن در مناسک حج گفته‌اند. دوازدهم ماه، هر کس که عزم بازگشتن داشته باشد، هم از آنجا بازگردد، و هر که به مکه خواهد بود به مکه رود (صص ۹۹-۹۰).

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

